زبان دو هزار سالهٔ افغانستان

یا

مادر زبان دری

تحلیل کتیبهٔ سرخ کوتل بغلان

تالیف

عبدالحی حبیبی

فهرست

یاد آوری

ښاغلی دکتور عبدالرحیم ضیائی رئیس انجمن تاریخ در ترجمهٔ برخی از مقالات زبان فرانسوی که در بارهٔ کتیبهٔ بغلان در داخل و خارج نشر شده بود، با نویسندهٔ این رساله کمک فرمودند، که برخی از آن ترجمه ها مورد استفادهٔ من در نوشتن این رساله بود. باین وسیله از ایشان تشکر می نمایم.

همچنین از آقای علی رضوی غزنوی مدیر نشرات انجمن تاریخ، که در طبع و تصحیح این اثر اهتمام نمود.

(حبیبی)



بسمه تعالی

مقدمه

در ولایت تاریخی بغلان تخارستان در ۱۵ کلومتری شهر پلخمری از سرخ کوتل در سنه ۱۹۵۱م هنگام ساختن راه کتیبه ئی برسم الخط یونانی برآمد، که موجب ادامهٔ حفریات علمی هیئت باستانشناسی فرانسه در آنجا گردید، و در سالهای ۱۹۵۲ و ۵۳ برهنمائی موسیو دانیل شلومبرژه از همان موقع آثار یک معبد بزرگ عصر کوشانی با برخی کتیبه ها و مجسمه ها و مسکوکات کشف شدند.

ازین پرستشگاه باستانی آثار آتشکده و آتش مقدس نیز برآمدند که بنای آنرا اعضای هیئت مذکور در اوایل عصر کوشانی میدانند. این بنای تاریخی بعداً در حدود ۲٤۰م باثر آتش سوزی از بین رفته که آثار ان از حفریات نمایان است.

بقول موسیو شلومبرژه این آتشکده مانند معابد یونانی جایگاه نصب مجسمه ها نبود و مانند بقایای عصر بودائی یادگارهای بودا را در آن حفظ نمیکردند. بلکه دران آتش مقدس نگهبانی میشد، و ٦ یا ۷ قرن بعد از

مهمترین و مفصلترین کتیبه ئی که ازین معبد بتاریخ ۷ می ۱۹۵۷ برآمده، بر تخته سنگی است که ضلع چپ آن ۱۱۷ سانتی متر و ضلع راست ۱۱۰ سانتی و ضلع بالائی آن ۱۳۲ سانتی و ضلع تحتانی آن ۱۲۵ است و سطح سنگ هموار است که قبل از نوشتن دارای برخی پریدگی های کوچک بود و داغها دران وجود داشت.

ولی حروف کندهٔ کتیبه صدمه ئی ندیده و ۲۵ سطر آنرا بآسانی میتوان خواند که مجموع حروف آن بخط شکسته یونانی (۹٤۷) بوده و عدد آن در سطور بیست و پنج گانهٔ آن متفاوتست و هر سطر ۲۵ تا ٤۸ حرف دارد.

در بارهٔ این کتیبه M. Maricq در شمارهٔ ٤ سال ۱۹۵۸ ژورنال آزیاتیک پاریس رای خود را نوشت. و باز M.B. Henning در بولیتن تحقیقات شرقی پوهنتون لندن ۱۹٦۰ قرائت خود را نشر داد و همچنین Emile Benverniste در یک نشریه جورنال آزیاتیک ۱۹٦۱ مطالعات خود را در بارهٔ دو نسخهٔ دیگر عین همین کتیبه که از حفریات سرخ کوتل بر پارچه های متعددهٔ سنگی بدست آمده اند، با اختلافات جزوی ضبط کلمات نشر داد، و بدینصورت سه نسخه از یک کتیبهٔ کوشانی کشف شده است، که من درین رساله کتیبهٔ بزرگ را که بر یک سنگ است؛ نسخهٔ اول می نامم و آنرا متن اصلی مطالعات خود قرار میدهم و دو نسخهٔ دیگری که بر سنگ پارچه های مختلف بدست آمده اند، نسخهٔ دوم و سوم می خوانم

درین رساله اول هر کلمه را بر اساس دلایل لسانی و تاریخی حل کردم و در آخر آن فوتوهای متن کتیبه را بصورت اصل آن دادم. و یک تابلوی حروف یونانی و کلمات کتیبه را با قرائت آن بحروف فارسی بامعانی کلمات ضمیمه ساختم.

در قسمت نتایج و ملاحظات خصوصی که از حل و مطالعه این سند قدیم فرهنگی افغانستان بدست آمده برخی از مطالب لسانی، ادبی و تاریخی را برین رساله افزودم.

امیدوارم که این سعی ناچیز من، در آینده بر جستجو کنندگان مفید بار آید. و اگر سهوی و نقصی روی داده باشد آنرا در پرتو دانش و جستجو و تحقیق مزید، ازاله فرمایند.

جمال مینه: کابل، شب اول دلو ۱۳٤۱

عبدالحی حبیبی

ملاحظات نخستین

در اثنای تحلیل کلمات کتیبهٔ سرخ کوتل پاره یی مطالعات تاریخی و لسانی فراهم آمده که آنرا ذیلاً در نخستین قسمت این کتاب قرار میدهم، تا خوانندگان گرامی را در خواندن متن کتیبهٔ ممد باشد.

۱ ـ زبان کتیبه یا فارسی ۱۸۰۰ سال قبل

مستشرقان اروپا که این کتیبه را مطالعه کرده اند از قبیل هیننگ و ماریک زبان آنرا باختری نامیده اند. ولی چون بغلان در تخارستان واقع بود بهتر است آنرا تخاری بخوانیم و من درین رساله آنرا زبان کوشانی گفته ام که نام واقعی است ولی چون البیرونی و البشاری مقدسی زبان ولایت بین بلخ و بدخشان را تخاری خوانده و آنرا بزبان بلخی نزدیک دانسته اند[1] بنا بران اگر این زبان را تخاری بگوئیم، نیز جایز است.

تا کنون ما سند کهنتری از عصور قبل الاسلام در بارهٔ زبانی که مادر دری فارسی باشد در دست نداشتیم. ولی در قرونیکه زبان پهلوی جنوبی در پارس و پهلوی شمالی در ماوراء النهر تا ختن و تورفان پهن شده بود و زبان دربار و ادب و علم دربار ساسانی بود، در خراسان و دامنهای

مشترکند. ولی آنرا نمیتوان پښتو شمرد بلکه شکل قدیم همین فارسی کنونی افغانستان است. و ضمناً ریشه های کلمات آنرا در پارسی باستانی و پهلوی و سغدی و ختنی و لهجه های دیگر افغانستان نیز توان یافت.

من در رسالهٔ لویکان غزنه و پښتو از روی ملاحظات ابتدائی نوشته بودم: که احتمال دارد، زبان این کتیبه ها پښتو و یا زبانی نزدیک بآن باشد. ولی قرائت صحیح و دقیق کلمات این کتیبه و تجزیهٔ الفاظ آن از روی فواصل (o) که در رسم الخط مراعات شده واضح ساخت: که این زبان از پښتو بفارسی افغانستان نزدیکتر است، و بنا برین در بارهٔ زبان کوشانی و این کتیبه دو احتمال موجود است.

(۱) ممکن است که این زبان باصطلاح فیلالوژی زبان یک i-so-glass کلان باشد. یعنی سر زمین که دران دو زبان یا دو لهجه بهمدیگر می آمیزند. و احیاناً یک لهجه یا زبان مشترکی را از دو یا چند زبان تشکیل میدهد.

امکان دارد که پکهت های قدیم آریائی نژاد ویدی و اوستائی در جنوب هندوکش با زبان خود پښتو وجود داشته اند و در شمال هندوکش هم مردمی آریائی نژاد بودند که بزبان دیگری (سلف فارسی) گپ میزدند. و این دو زبان در نتیجه مرابطات و پیوند های اجتماعی و اقتصادی و محیطی با هم مخلوط گشته و در آیزوگلاسی مانند دامنه های هندوکش و

اگر این احتمال ثانی را قبول کنیم باید زبان این کتیبه را مادر پښتو و دری بشماریم که درین دور تحول، مدت چهار قرن برای انشعاب کلی زبان پښتو از یک مبدأً اندک خواهد بوده و بنا بران این احتمال هم مورد تأمل است.

تا این اواخر عقیدهٔ شایع این بود: که پس از حملهٔ عرب، زبان پهلوی تغیراتی پیدا کرد و بتدریج بزبان فارسی کنونی منقلب شد.[۱] اما درین نزدیکیها عقیده ئی دیگر ظهور کرده که زبان فارسی در ادوار پیش از اسلام نیز در، عرض پهلوی، وجود داشته است.[۲]

برای این مطلب دلایل متعددی را شمرده اند که هیچ یکی باندازهٔ وجود این کتیبه مهم نیست. و اکنون که کتیبهٔ مکشوفهٔ بغلان را می بینیم اعتراف میکنیم که زبان فارسی کنونی از پهلوی منشعب نشده. بلکه در مدت یکهزار و هشت صد تا دو هزار سال پیش ازین در تخارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر و ادب و دربار بوده که اینک ۲۵ سطر کتیبهٔ آنرا در حدود ۱۶۰ لفظ بهمان شکل قدیم و عناصر کهن تاریخی در دست داریم و بنا بران کشف این کتیبهٔ گرانبها تحولی را در عالم زبان شناسی و تاریخ ادبیات افغانستان بوجود می اورد و عقاید کهنه را متزلزل میگرداند.

از جملهٔ دلایلی که برای وجود زبان فارسی در ادوار قبل الاسلامی اقامه میکردند این بود: که آثار منثور و منظوم زبان دری بعد از تحریر مقدمهٔ

اوایل اسلام برخی عبارات و منقولاتی در کتب عربی[١] نقل شده که بفارسی فصیح اند. و باز در اوقاتیکه در خراسان و سیستان بگفتن شعر دری آغاز کردند، این اشعار نیز بفارسی پرورده و استواری اند که باید قبلاً قرنها تربیت دیده و باین مرتبه پختگی رسیده باشند.[٢]

اکنون در پرتو این دلایل دو احتمال سابق الذکر را در بارهٔ پیدایش پښتو و فارسی تحلیل میکنیم:

باستناد کتیبه مانحن فیها بغلان باید گفت که مادر زبان فارسی (دری) بشکلی که درین کتیبه ثبت شده در حدود قرن اول و دوم میلادی یعنی تقریباً دو هزار سال قبل وجود داشت. و این زبان ازان سیمای قدیم تا اوائل عهد اسلامی در مدت پنج و شش قرن بقیافت زبان دری قرون نخستین اسلامی در آمد. که نمونهٔ کهنتر نشر آن در مقدمهٔ شاهنامه ابو منصوری (٣٤٦هـ) موجود است.

چون ما از زبان پښتو نیز نمونه هائی مربوط بقرون نخستین اسلامی در دست داریم، باید بر همین اساسی که برای تحول زبان دری قبول کردیم زبان پښتو را هم قرنها قبل از ورود اسلام موجود بدانیم، که در اوایل عصر اسلامی باین درجه صلابت و پختگی رسیده باشد که دران اشعار خوب و متینی گفته شود.

ازین ملاحظات باید نتیجه گرفته شود: که زبان پښتو از زبان کوشانی

زبان کوشانی از پښتو گرفته و یا پښتو ازان زبان متأثر شده باشد. و یک مثال زندۀ این تأثیر و تأثر در فارسی کنونی و پښتوی افغانستان دیده میشود، که کلمات یکدیگر را حل و مزج نموده اند. و اصطلاحات و کلماتی در فارسی افغانی بوجود آمده که فارسی زبانان پارس آنرا نمیدانند. مثلاً در فارسی کابل در اصطلاحات توی و آراستن عروس (پلو غوټ) از پښتو دخیل شده. که گره گوشۀ چادر عروس باشد و ریشۀ آن بکلی پښتو است (پلو = گوشه چادر) +غوټه (گره) و یا اینکه فارسی زبانان قندهار صدا میکنند او زوی، ای پسر! که زوی (پسر) پښتو را گرفته اند. و هکذا در پښتو هزاران کلمۀ فارسی از قبیل سیب و درخت وغیره دخیل شده و در قندهار بی تکلف آنرا تکلم میکنند، منتها آنرا در تحت قواعد و دستور زبان در آورده و مراتب تذکیر و تأنیث و تغییر مطابق حالت گرامری، و تحول در زیر اثر عوامل را بر آنها جاری ساخته اند. و پښتو زبانان باوجودیکه در خود زبان نظایر و معادل آنرا دارند بدون دغدغۀ خاطر استعمال مینمایند.

۲ـ عهد کانیشکا و سال تحریر این کتیبه

از کلمات ٦٨ تا ٧٤ تاریخ نوشتن این کتیبه چنین نقر شده: "پدئی ایوگ اودو هیرس خشون نیسان ما مال،" یعنی به سی و یکم سال

اما در بارهٔ جلوس و تعیین عصر حقیقی این پادشاه باوجود پیدایش کتیبه های فراوان آن عهد، بین مورخان اختلاف نظر موجود است. و عموماً جلوس او را در حدود ۱۲۰م دانسته اند.[۱]

ستین کونو Sten Konow در مجله اکتا اریانتالیا (ج ٦ ص ۹۳ببعد) مقالتی درین باره نوشته و سالهای سلطنت او را از ۱۲۵م تا ۱۵۲م تعیین کرده است، که این قول را محققی مانند کریستن سن هم نقل میکند.[۲]

اما آنچه نویسندهٔ تاریخ افغانستان عصر کانیشکا را حوالی ۱۲۵ تا ١٦٠ تعیین میکند[۳] این قول مورد تأمل است. زیرا کتیبه های هندی از عصر کانیشکا در دست اند، که یکی تاریخ سال ۲۳ ماه اول تابستان یعنی سنه ۱٥۱م را دارد. در حالیکه نوشتهٔ دیگر سال ٢٤ ماه تابستان مطابق سنه ۱٥۲م به عصر جانشین کانیشکا یعنی واسشکا تعلق میگیرد. و ازین استنباط میکنند که کانیشکا در بین تابستان ۱٥۱م و تابستان ۱٥۲م مرده باشد[٤] و بنا بران بر قول نویسندهٔ تاریخ افغانستان که عصر کانشکا را تا ١٦٠م رسانیده اعتمادی نتوان کرد.

علاوه برین ستین کونو از روی اسناد چینی هوـهانـشو استنباط کرده که کانیشکا پیش از مرگ خود ۱٥۲م به ختن مراجعه کرده و در همین سال از جهان رفته و یا کشته شده باشد[٥] و هم همین مؤلف مبدأ عهد

حالا اگر مبدأ عهد کانیشکا را ۱۲۹م قبول کنیم پس موسم بهار ماه حمل (نیسان) سال سی و یکم مقارن می آید با ۱٦۰م که هشت سال بعد از فوت کانیشکا باشد.

کتیبه های متعدد خروشتی و براهمی در دست اند که همین مبدأ تاریخ را داشته و از آن چنین نتیجه بدست می آید:

از کتیبه های کانیشکا دارای سنه ۱،۳، ۱۳ عهد کانیشکا.

از کتیبه های واسشکا دارای سنه ۲۸،۲٤ عهد کانیشکا.

از کتیبه های هوویشکا دارای سنه ٦۰،۳۳ عهد کانیشکا.

از کتیبه های واسودیوا دارای سنه ۹۸،۷٤ عهد کانیشکا.[1]

از روی این تعیین سنین باید گفت که کتیبهٔ بغلان باید در عصر واسشکا یا هوویشکا اخلاف کانیشکا نوشته شده باشد در حدود ۱٦۰م (ماه حمل).

اگر ما از احتیاط کار گرفته و جلوس کانیشکا را ۱۲۰ تا ۱۲۵ بدانیم پس تاریخ نوشتن کتیبه را بین ۱٦۰/۱۵۰ باید تعیین کنیم که اواسط قرن دوم مسیحی باشد.

۳ـ الفبای زبان کوشانی

تا جائیکه ازین کتیبه ظاهر می شود، الفبای زبان کوشانی دارای

(۱) A (۲) B (۳) Π (٤) Φ (۵) T (٦) Θ

(۷) X (۸) Δ (۹) P (۱۰) Z (۱۱) C (۱۲) Þ

(۱۳) ÞX (۱٤) K (۱۵) Γ (۱٦) ΓΓ (۱۷) λ

(۱۸) M (۱۹) Π (۲۰) Ш (۲۱) O (۲۲) Y

(۲۳) E (۲٤) k (۲۵) فتحه A (۲٦) ضمه O

(۲۷) کسره I (۲۸) فاصله o

۱. بجای الف فارسی A و گاهی بجای فتحه آمده، ولی برای صوت (آ) شکلی علاحده ندارد، و بنابران فرق الف و فتحه و (آ) دشوار است.

۲. بجای (ب) B عین همین صوت کنونی است مانند کلمه آب.

۳. بجای (پ) Π عین همین صوت کنونی است مانند کلمه پوهر، (پور، پسر).

٤. بجای (ف) Φ این صوت در پښتو کنونی نیست و بجای آن پ گویند.

۵. بجای (ت) T مانند کلمه نیست.

۱۱. بجای (س) = C که در فارسی گاهی به ز=چ و در پښتو به (خ) و گاهی به (ز) تبدیل شده.

۱۲. بجای (ش) = þ این شکل در اصل الفبای یونانی نبود، برای (ش) کوشانی ایجاد کرده اند. در اوستا هم صوت (ش) بود، و در پښتو هم علاحده موجود است.

۱۳. بجای (ښ) þKH (؟) صوت ښ پښتو را به (ش+خ) که صوت جامع این دو صدا بوده وانموده اند، و ظاهر است که در کوشانی آنرا بطور (ښ) قندهار ادا میکردند، و تنها صوت (خ) نبود، و الا آنرا باید تنها به شکل (خ=X) می نوشتند چون همین صوت شین مشدد در اوستا هم بود، و در سنسکریت و روسی نیز اصواتی نزدیک بآن موجود است، بنابران باید گفت که این صوت در افغانستان سابقه تاریخی دارد، و صحت ادای آن بین آواز (ش و خ) است.[۱]

۱٤. بجای (ک) = K عین همین صوت کنونی است مانند کلمه کند.

۱۵. بجای (گ) = Γ مانند کلمه بگ (عظیم) که این حرف در حالت اتصافی و تفخیمی در فارسی و پښتو به (ک) تبدیل شده.[۲]

۱٦. بجای نگ =NΓ که در آخر برخی کلمات کوشانی دیده می شود.

۱۷. بجای (ل) = Λ در فارسی و پښتو به (د،ر) هم تبدیل شده در برخی کلمات.

۱۹. بجای (ن) = N عین نون کنونی است.

۲۰. بجای (و) = W واو مضموم معروف غالباً در اوایل کلمات.

۲۱. بجای (و) = Ш واو خفیف.

۲۲. بجای (هـ) = Ƴ این شکل خاص اوپسیلون که در یونانی نبود، در کوشانی برای Ƴ تخصیص شده بود.

۲۳. بجای (ی) = E یای ثقیل معروف.

۲٤. بجای (ی) = E یای خفیف.

۲۵. فتحه A

۲٦. ضمه o

۲۷. کسره (I) این حرف گاهی برای کسره در بین کلمات آمده، اما اگر بعد از فاصله o نوشته شده باشد بجای کسرۀ اضافی کنونی است، که در رسم الخط دری نیز گاهی (ی) بجای کسرۀ اضافی در کتب قدیم خطی بنظر می آید، و اکنون شکل (ی) کوچک شده و بالای برخی از کلمات مختوم به (هـ) بشکل همزه گذاشته می شود مانند تخته ی سیاه، که اکنون تختۀ سیاه می نویسند.

۲۸. فاصله o بین دو کلمه که در تمام کتیبه بصدها بار در بین کلمات تکرار شده و شرح آن در سطور بعد داده می شود.

از حروف و علائمی که در کتیبه دیده می شوند، معلوم است که زبان

اند، یا اینکه درین ۱٦۰ کلمهٔ این کتیبهٔ ۲۵ سطری موقع استعمال کلماتی نیامده که دران این حروف و اصوات وجود داشته باشد.

بهر صورت: تا وقتی که اسناد دیگر این زبان را بدست نیاریم، علی العجاله از روی همین کتیبه اصوات الفبای آنرا قراریکه در بالا شرح رفت تعیین و تحدید کرده می توانیم.

٤ـ فواصل کلمات

۱. یکی از نکاتیکه مستشرقان اروپا در حین خواندن کتیبه های رسم الخط یونانی کوشانی و مسکوکات ایشان درک نکرده و ملتفت آن نشده اند فواصل کلماتیست که در آخر هر کلمه علیحده یک علامت o را گذاشته اند.

هیننگ و ماریک و دیگران شکوه دارند که خواندن کتیبهٔ بغلان باین سبب مشکل است که بین کلمات آن فاصله ئی موجود نیست و بنا براین فصل و انفکاک یک کلمه از دیگری مشکل است.

اما من تا جائی که نوشته های مسکوکات دورهٔ کوشانی را برسم الخط یونانی دیدم و کتیبه های پیدا شدهٔ بغلان را خواندم و کتیبهٔ دورهٔ هفتالیان را در روزگان قندهار دیدم باین نتیجه رسیدم که درین رسم الخط فاصلهٔ کلمات بشکل (o) موجود است. و اگر این فواصل را از اواخر کلمات

در تمام آثار مکشوفۀ رسم الخط یونانی افغانستان بعد از عصر کانیشکا و قرن اول میلادی یک دائره کوچک بشکل o لاتینی و یونانی در اواخر کلمات موجود است که کار فاصلۀ یک کلمه را از دیگر میدهد، و این فاصله را جزو کلمه نباید شمرد، که گاه بشکل مربع کوچک □ هم آمده است.

در رسم الخط میخی کتیبه های هخامنشی نیز فواصل کلمات باشکال > موجود اند. که یک کلمه را از دیگری جدا سازند و آنرا زبان شناسان word dividers گویند.[1] در قسمت تحلیل کلمات این کتیبه بر خوانندگان محترم روشن خواهد شد که این فواصل o بهیچ صورت نمی توانند اجزاء اصلی کلمات باشند. مثلاً ما نمیتوانیم کلمات بسیار اصیل بگ لنگ و مندر و بگ پوهر و آب و کند و نوبخت و فرومان و بورزمهر و نیسان را بطور ممسوخ بگو لنگو، مندرو، بگو پوهرو، ابو، کندو، نوبختو، فرومانو، بورزمهرو، نیسانو بخوانیم. و چطور ممکن است که در یك زبان تمام کلمات آن حتماً مختوم به o باشند. و در یک کتیبه که در حدود ۱٦۰ کلمه دارد هیچ کلمه ئی پیدا نشود که در آخر آن o نباشد.

حالا برخی از مسکوکات آن دوره را بطور مثال با نوشته های آن که برسم الخط یونانی است تحت مطالعه قرار میدهیم، و می بینیم که این فاصله o برای تفکیک کلمات عموماً مستعمل بود، و از قرن نخستین

۲. در سکهٔ یم کدفی سیس دوم حدود (۷۸–۱۱۰م) نیز این علامت دیده می شود. BACILEYC-o-EM-o-KADFICEC که این عبارت را چنین باید خواند: بازی لیسل+ویم+کدفی سیس که همین فواصل دران موجود اند.

۳. یک سکهٔ خود کانیشکا چنین است: کانیشکی کوشان شا+نن+شا. KANESHKI KOSHANSHA o NAN o SHA o که سه علامت فاصله دران موجود است و بر پشت همین سکه با تصویری و نشانی FARR o فر = همان فر دری نوشته شده که o آخر فقط علامهٔ آخر کلمه است.

٤. بر سکه دیگر همین کانیشکا فقط این عبارات نوشته اند: SHA o KANESHKI (شا+کانیشکی) که یک علامت فاصله بعد از (شا) دارد.

٥. یک سکهٔ هوویشکا پسر کانیشکا (حدود ۱٦۰م) چنین نوشته دارد:

OESHKI KOSHON o SHA o NAN o SHA o

یعنی: اویشکی کوشون+شا+نان+شا. که چهار فاصله o دارد. و از سکهٔ واسودیوا حدود (۱۸۲–۲۲۰م) هم پیدا است که کلمه شا+نان+شا (شاهان شاه) را بدو فاصله o می نوشتند.

٦. دلیل بسیار قوی برای اینکه این o فاصله است نه حرف علیحده اینست که یکی از حکمرانان ویم کدفیز حدود (۷۸–۱۱۰م) که در

چنانچه در سکهٔ کدفیزیز در نمبر ۲۵ دیدید. بعد از کلمات بازی لیس یک o آمده. ولی درینجا نیست. پس اگر جزو کلمه بودی درینجا هم نوشته آمدی. دلیل دیگر بر همین مطلب از مطالعه سه نسخهٔ مختلف این کتیبه بدست می آید بدین موجب:

در املای برخی کلمات بین سه نسخهٔ این کتیبه اختلافات جزوی دیده میشود. که از آن جمله در نسخه اول و سوم کلمات شاه، ماه را þA o و MA o نوشته اند، و علامت فاصله o بعد از A موجود است. اما در نسخهٔ دوم این دو کلمه باین املا وارد اند þAΥo و MAΥo. عقیده من اینست که در صورت اول قرائت کلمتین (شا و ما) است نه شاؤ و ماؤ، و o علامت فاصله است. و بر همین اساس قرائت صورت دوم هم (شاه و ماه) است نه شاهو و ماهو، و o آخر کلمات جزو اصلی نیست. چنین بنظر می آید که املای این دو کلمه در همان وقت هم دو صورت داشت.

شا=شاه، و ما=ماه چنانچه کلمه شاه را در ادبیات دری گاهی بشکل (شا) هم می بینیم.

در نسخهٔ اول و سوم þA-o و MA-o نوشتند، اما در نسخهٔ دوم چون خواستند شاه و ماه به زیادت اوپسیلیون Υ بنویسند آنرا با A متصل کردند. و بعد ازان علامت فاصل o را آورده اند. و این دلیل میرساند که o بعد از شا و ما جزو اصلی این کلمات نبود. و وقتیکه خواستند صوت (هـ

ابن خلکان حجاج والی عراق حروف متشابه عربی را بواسطه نقطه گذاری از همدیگر امتیاز داد.[1] ازین روایات روشن می آید که عربان به اعجام و نقطه گذاری و تعیین فواصل ضرورتی نداشتند ولی هنگامیکه زبان عربی در ملل غیر عرب انتشار یافت برای رفع ضرورت عجمیان رسوم نقطه گذاری و اعجام و ترتیب قواعد را از ملل دیگر گرفته و در زبان عربی تطبیق کردند. چنانچه خلیل بن احمد متوفی ۱۷۰هـ هم در کتاب العین ترتیب حروف تهجی را مطابق زبان سنسکریت قرار داد.[2]

در تفکیک آیات قرآنی نیز حسب ضرورت در عصر عبدالملک بن مروان اموی در اول و آخر آیات اولاً یک یک نقطه را نوشتند. که بعد ازان بسه نقطه تبدیل یافت[3] و چنین بنظر می آید که این سه نقطه را از رسم الخط پهلوی اقتباس کرده باشند زیرا در نسخ خطی پهلوی نیز سه نقطه برای تفکیک جملات استعمال میشد و در قدیم ترین نسخهٔ پهلوی یسنا که در موزه کوپنهاگ محفوظ و در سنه (۷۲٦هـ ۱۳۲۵م) بقلم هیربد مهربان کیخسرو نوشته شده نیز همین سه نقطه را در فواصل جملات بکار برده است.

اما برای تعیین رؤس و خواتم آیات قرآنی یکی از علمای افغانستان محمد بن طیفور سجاوندی غزنوی متوفی ٥٤۰ یا ٥٦۰ هـ کتاب الوقف و الابتدا را نوشت. و انواع وقوف قرآنی را در پنج نوع (لازم، مطلق، جایز،

شرقی قرآن عظیم (بدون نسخ مغرب) پیروی گردید و همین علامات وقف که اکنون در نسخ قرآنی دیده میشوند مطابق سیستم سجاوندی است.[1]

کتاب وقف و ابتدای سجاوندی تمام آیات کلام الهی را از هم جدا ساخته[2] و چنین بنظر می آید که همین عالم افغانی از روایات قدیم این سر زمین در استعمال فواصل o در تفکیک آیات قرآنی کار گرفته باشد که بقول نویسنده دایرة المارف اسلامی بعد ازو تعقیب شده است.

یک دلیل این مطلب اینست که علامت o دایرۀ کوچک در نسخ خراسانی و بقول نویسنده دائرة المعارف اسلامی در نسخ شرقی قرآن غظیم دیده میشود. ولی در نسخ مغرب یعنی سر زمین شمال افریقا مروج نیست. و این برهان میرساند که این علامت مقر کردۀ مردم مشرق دنیای اسلام یعنی خراسان و حوالی آنست. چنانچه در نسخۀ خطی ترجمه فارسی تفسیر طبری که در ۷ جلد در کتابخانۀ سلطنتی تهران موجود است و در سال ٦٠٦ هـ بخط اسعد بن محمد یزدی نوشته شده و در سنه ٦٠٨ هـ احمد بن نصر آنرا تذهیب نموده است[3] علامات فواصل آیات بهمین شکل o مذهب دیده میشوند.[4]

از روی این مطالعات تاریخی میتوان گفت: که علامت فاصل o را از روی روایات قدیم عصر کوشانی که در افغانستان موجود بودند در عصر اسلامی گرفته باشند، و شاید غیر از سجاوندی، دانشمندان دیگر نیز همین

٥ـ علامات خاص یا امضا

درین کتیبه در سطر اخیر نمبر ۲۵ بعد از کلمات ۱٥٤ و ۱٥٥ دو علامت خاص نقر شده که آنرا در عین عکس کتیبه ملاحظه میفرمائید. درین باره به شرح کلمات تحت نمبرهای مذکور رجوع شود.

٦ـ حالت گرامری در زبان کوشانی

در ضمن تحلیل کلمات کتیبه در موارد متعدده اشارت رفته که برخی از کلمات مختوم به حروف صایته و علت درین زبان تغییر شکل را داده اند و ازینرو زبان کوشانی با پښتو و سنسکریت شبیه است، که در فارسی این خصوصیت گرامری کمتر دیده میشود. در پښتو حروف عامل مانند له، ته، پر وغیره موجود اند که اواخر برخی از کلمات و حتی حروف علت را در اواسط کلمات هم تغییر دهند. مثلاً کور (خانه) در حالت ادخال (له) له کوره (از خانه) میشود. و کهول (دودمان) به ادخال (ته) به کهاله ته تبدیل میگردد. در پشاور میگویند سینمی ته ولاړ که کلمه سینما معمول (ته) واقع گشت، و الف آخر به (ی) تبدیل شد.

گاهی بدون ادخال عامل خاص، یک کلمه در حالت گرامری تبدیل حرکات میدهد مثلاً، سړی راغی (به فتحه ړ) سړی وویل (به کسره ړ)، آ سړیه (در حالت منادی) و این همان کیفیت است که در گرامر انگلیسی

ماقبل آخر آن به (ی) تبدیل شده است. و بر همین اساس گفته میتوانیم که نام ۱٤۰ کوز کاشکی هم در اصل کوز کاشکا بوده و در حالیکه مضاف الیه کلمه پوهر واقع شد الف آن به (ی) تبدیل گردید.

اما این تغییر حال شاید تنها بر کلمات مختوم به حروف خاص جاری بوده، زیرا ما در همین کتیبه مثلاً کلمه آب، مالیز، ساد، را مکرر و در حالت مختلف بیک شکل می بینیم. و ازین پدیدار است که قوانین ابدال احوال دستوری بر تمام کلمات جاری نبوده و موارد خاصی را داشته است.

در باره صوت الف اخیر این اسمای کوشانی باید گفت که این نامها را کنون ما کانیشکا، اویشکا، کوز گاشکا می نویسیم و گمان میرود که اینگونه اسما از مقوله اسمای مختوم به (ک) پښتو بوده از قبیل خیرک، ختک، هوتک، شیتک، بارک، اخک، زمرک، ببرک وغیره. که این (ک) اتصاف و تفخیم در فارسی و پښتو ساکن شده ولی در زمان قدیم متحرک به فتحه بوده است. زیرا در منابع هندی این اسماء یک حرکهٔ خفیفه را در آخر داشته که انرا به A افاده کرده اند. مثلاً در تاریخ کشمیر تالیف کلهنه (۱۱٤۸م) نامهای این شاهان کوشانی کنشکه و هوشکه و جوشکه آمده. که در کشمیر کنشکه پوره، هوشکه پوره، جوشکه پوره سه جای بنام آنها معروف بود[1] و علاوه برین نامهای مختوم به (که) از قبیل Janaka, Ashoka, Jalauka, Cothika, Rajanka وغیره در همین تاریخ دیده

در چنین حال گویا زبان کوشانی شباهت تام گرامری با پښتو داشته است که در فارسی کنونی بنظر نمی آید.

۷ـ اضافت و توصیف

الف: اضافت تملیکی در زبان کوشانی بعلامت خاص M که از ماقبل و مابعد خود بعلامت فاصلهٔ o جدا می شد اداً شده، مثلاً کلمه ۲ مالیز به کلمه بعدی ۳ کنشکه مضاف شده و (مالیز+ م + کنشکو) ترتیب اضافی آنست که مطابق سیاق اضافی فارسی کنونی است یعنی اول مضاف و بعد ازان علامت اضافت و پس از همه مضاف الیه آمده است. و معلوم است که کنیشکه در حال مضاف الیه بودن به کنیشکو تبدیل شده است.

همچنین کلمات ۱۱۵، ۱۱٦ را هم بهمین قاعده ترکیب اضافی تملیکی باید شمرد (اسسکو + م + ساد) ولی چون ریشهٔ کلمهٔ اسسکو معلوم نیست بنابران بیقین نمیتوان گفت که (م) جزو کلمه اول است یا علامت اضافت.

ب: یک نوع اضافت دیگر هم درین کتیبه دیده میشود و مکرراً بعلامت (I) افاده شده. که همین کسرهٔ اضافی موجودهٔ دستور زبان فارسی باشد و این (I) اضافی را در رسم الخط بصورتی امتیاز داده اند، که بعد از مضاف یک علامت فاصله o را گذاشته و بعد ازان در رأس مضاف الیه

مثلاً: کوز گاشکی پوهر = کوز گاشکی پور. بورزومهر پوهر = برزمهر پور. که ترکیب کنونی برزمهر زاده و خودی فرومان (۱٤٥، ۱٤٦) یعنی (فرمان خدا) نیز از همین مقوله اند و آنرا اضافت مقلوب توان گفت.

د: تراکیب توصیفی: در زبان کوشانی عموماً بر سیاق پښتو اند که اول صفت و بعد ازان موصوف است. مثلاً مشت خرگومن (۱۳٤، ۱۳٥) خرمن بزرگ.

ایومن نوبخت (۱٤۸، ۱٤۹) نوبخت ایمن.

اما در جایکه صفت بطور لقب باشد بعد از موصوف است مانند:

کنیشکو انند (٤ و ٥) کنیشکای بهره ور یا کنیشکی نامور (۱۱).

۸ـ ک و گ اتصاف و تفخیم

شرح این دو حرف در نمبر ۱۱ تفصیل کلمات و در مبحث ٦ همین نتایج و ملاحظات داده شده. در زبان کوشانی اسمای مختوم به کاف فراوان بودند که به نظایر آن در پښتو در نمبر ٦ اشارت شد. ولی این ک در آخر اوصاف زبان کوشانی باملای Γ گ نوشته شده و چنین بنظر می آید که صدای آن شاید میان ک و گ بود. و طوریکه در کلمه نمبر ۱۱ شرح داده ام در پهلوی هم گاهی گ تلفظ میشد. و از معربات این گونه کلمات پیداست، که عربان این صوت را در اخر کلمات گ شنیده و چون از ادای

۹ـ ابتدا به ساکن

در زبان فارسی کنونی ابتداء بساکن نداریم ولی در پښتو مانند دیگر السنۀ آریائی ابتداء بساکن جایز است، مانند ستوری، لمر، ولاړ وغیره.

پښتو درین باره با زبان کوشانی یکسان است زیرا درین کتیبه کلماتی موجود اند که حرف اول آن ساکن است. مانند ستاد نمبر ۲۵ و ۳۱ (فعل ماضی) که در حالت مضارع C ساکن آن به AC تبدیل شده است (٤۰) و در کلمه فرومان ١٤٢ نیز (ف) ساکن است.

۱۰ـ تبدیل حروف کوشانی در فارسی و پښتو

در زبان کوشانی اداتی بودند که در آخر آنها Δ بود. ولی اگر پیش ازین صوت حروف علت (I-O-A) بوده. چنین کلمات در حین انتقال بفارسی و پښتو مخفف گردیده و Δ آخر آن به صدای (هـ) خفی تبدیل و یا حذف شده است.

OT یا OΔ تبدیل و تخفیف شده به (و) فارسی و او پښتو

PIΔ تبدیل و تخفیف شده به (به) فارسی و په پښتو

KIΔ تبدیل و تخفیف شده به (که) فارسی و چی پښتو

CAΔ تبدیل و تخفیف شده به (که) فارسی و په پښتو

TAΔ تبدیل و تخفیف شده به (تا) فارسی و تا پښتو

نوبخت به کسره با = نوبخت فارسی به فتحهٔ با
فرومان به سکون اول = فرمان فارسی به فتحهٔ اول
خرگومن به کسرهٔ خا = خرمن فارسی به فتحه خا
تبدیل لام کوشانی به (د) فارسی
مالیز (حصار) = مادژ فارسی
نوشال (محل نو) = نوشاد فارسی
ښال = شاد فارسی = ښاد پښتو
تبدیل ل کوشانی به (ر) فارسی و پښتو:
الو = اروا فارسی و پښتو (روان)
زیادت (هـ) در آخر کلمات مختوم به الف کوشانی:
شا = شاه فارسی
ما = ماه فارسی. در یک نسخه (شاه ـ ماه) هم آمده.

۱۱ـ تذکیر و تاءنیث

تا جائیکه در کلمات این کتیبه دقت شد علایم تذکیر و تاءنیث دران نمایان نیست. و غالباً در زبان کوشانی هم مانند فارسی فرق تذکیر و تاءنیث کلمات نبود. که درین باره زبان کوشانی با پښتو تفاوتی دارد و باید پښتو از زبان کوشانی انشعاب نیافته باشد. زیرا اگر از زبان کوشانی

ب: حصار و ارگ بگ لنگ را مالیز = مهادژ (حصار عظیم) گفته اند که کانیشکا آنرا بعجلت و زودی ساخته بود. همین بنا را بنام مندر (معبد) نیز یاد کرده اند.

ج: نام خصوصی این معبد (نوشالی = نوشاد) بود که شرح آن در ۳۵ می آید.

د: بعد از در گذشت کانیشکا، آب این معبد کم شد و بنا بران پرستندگان آتش آنرا پدرود گفتند.

هـ: در بهار سال ۳۱ کانیشکا (حدود ۱٦۰م) در هنگامیکه شاه بغپور لویک بوسر بن شیزوگرگ اروا شاد (مرحوم) در تحت شاهنشاهی کوشانی درین سر زمین حکم میراند یکی از رجال این عهد نوکونزوک که به فرمان خدای و ایومن نوبخت (شاه و وزیر اعظم او) منصب کنارنگی (خاندان ماریک) و رئیس گانسیگییم (؟) را داشت. و از طرف لویک بوسر مذکور فریستار آب (مامور آبرسانی) بود به بگ لنگ آمد و بغرض عمران مجدد این نوشاد و مندر چاهی کند، و آنرا به خشت پخته پی ریزی کرد، و یک صحن وسیع را نیز به آن الحاق نمود تا بعد از پیدایش آب، معبد نوشاد باز مسکون گردید و پرستندگان آتش در آنجا فراهم آمدند.

و: قراریکه هیئت حفریات سرخ کوتل تصریح کرده اند: این نوشاد با عمارت باشکوه آن در ازمنهٔ بعدی در اثر آتش سوزی بسیار مدهش منهدم

ز: چاهی که این کتیبه از کندن آن خبر میدهد در حفریات کشف گردیده و تا کنون هم بهمان عظمت خود موجود است و نیز بقایای آثار جوئی که درین کتیبه مذکور است از زیر حفریات بر آمده است.

ح: در کار ترمیم نوشاد بگ لنگ و مهادژ با نوکونزوک مذکور چند نفر دیگر هم شریک کار بوده اند که مستشرقان ایشان را کومیتهٔ ترمیم نامیده اند ود در آخر کتیبه نامهای ایشان حتی با علایم امضای دو نفر دیده میشود:

اول: بورزومهر (بوزر جمهر)

دوم: کوزگاشکی پور

سوم: میره من

چهارم: امیره من بورزو مهر پور (امیره من فرزند بورزو مهر اول الذکر)

ط: درین کتیبه برخی از نامهای مناصب سلطنطی و ارکان حکومتی آنوقت با دودمانهای آنها مذکورند بدین تفصیل:

۱. بگ (شاه عظیم).

۲. خودی (خدا = شاه = خدیو).

۳. بگ پوهر (بغپور = فغفور = خدا زاده).

٤. لویخ (لویک) نام خانوادگی.

۵. کرل رنگ (کنارنگ) نام یک منصب عسکری خانوادگی.

قدیم کوشانی بقیافت کنونی تحول نموده است و ضمناً باید گفت: که زبان پښتو هم شاید دران ازمنه عیناً مانند عصر کنونی در کوهسارهای افغانستان گفته میشد. زیرا تأثیر و تأثر پښتو و کوشانی در تحلیل کلمات ظاهر است.

۱۳ـ سه نسخهٔ این کتیبه

از عجایب روزگار است که در حفریات سرخ کوتل بغلان در جائیکه این معبد نوشاد و آتشکدهٔ عصر کوشانی آبادان بود از زیر خاکهای آن یک سنگ بسیار کلان و چندین پارچه سنگهای مختلف را بیرون آورده اند و در نتیجه چون پارچه های سنگی منقوره را پهلوی یکدیگر قرار دادند علاوه بر متن کتیبه سنگی کلان، دو متن دیگر همین کتیبه با همان رسم الخط و حروف و علایم و ممیزات خطی بدست آمدند. بدین تفصیل:

۱. کتینه سنگی کلان را من نسخهٔ اول نامیده ام که در بارهٔ طول و عرض و دیگر ممیزات آن در مقدمهٔ این رساله شرحی را نوشته ام، و چنین بنظر می آید: که متن اصلی کتیبه همین بود، و دو نسخهٔ دیگر را در همان عصر و یا بعد ازان ترتیب کرده اند. زیرا ترتیب و خط و سیمای آن پخته و متین و اصیل است.

۲. نسخهٔ دوم عبارت از ۲۱ پارچه سنگ به عرضها و طول های

بسیار کوچک شده و در اواخر آن متوسط اند. و علایم امضائی که نسخه اول و دوم دارند درین نسخه نیست. و چنین بنظر می اید که از نسخه های اول و دوم ناقص تر است.

عرض این پارچه ها در حدود ۲۹۵ میلیمتر و طول دراز ترین آنها بیش از ٤۹۰ ملیمیتر نیست و ۲۷ سطر نوشته دارد.

این سه نسخه از یک کتیبه در یک جای در همان بقایای خرابهای معبد بغلان بدست آمده اند. اما این نکته ها که چرا از یک متن سه نسخه را ترتیب کردند؟ و چرا در املای برخی از کلمات تفاوت های جزوی موجود است؟ و چرا در پختگی خط و تناسب کوچکی و خوردی حروف با هم تفاوت دراند؟ علی العجاله بر ما اشکارا نیستند. شاید نسخه اول را در همان نیسان ماه سال ۳۱ در تحت نظر هیئت ترمیم با توجه و اعتنای خاصی بوسیله کاتب خوشخطی ترتیب و نقر کرده باشند. و دو نخسهٔ دیگر بوسیلهٔ کاتبان دیگری که آنقدر خوشخط نبودند نوشته و کنده باشند که در نقل کلمات و حروف هم آنقدر اعتنائی نداشتند.

مثلاً کتیبهٔ مزار احمد شاه بابا را در همان اوقات بنای مقبره باخط بسیار پخته و زیبای جلی نستعلیق نوشته بودند. ولی درین اواخر چون این بنای تاریخی را ترمیم میکردند کتیبه را از سر نورنگ داده اند که همان زیبائی و تناسب و متانت فن نستعلیق نویسی آن باقی نمانده است، حالا

تفاوت نسخها را یافته می توانند. و من هم در تشریح کلمات باین اختلافات متون ثلاثه اشاره کرده ام. این نکته را هم باید تصریح کرد: که پارچه های سنگی دو نسخهٔ دوم و سوم کتیبه، از بین چاهی که درین کتیبه از کندن آن خبر میدهند، بصورتی پیدا شده، که همهٔ آن ۵۳ پارچه را در بین سنگ کاری چاه بطور غیر مرتب مانند مواد تعمیری بکار برده اند.

برای این کار دو حدس میتوان زد:

اول: شاید در ازمنهٔ بعد هنگامیکه باز معبد و چاه را ترمیم میکردند، همین سنگها را که از جایهای خود کنده شده و جزو سنگهای معمولی بودند، همه آنرا ضمن سنگها و مواد تعمیری دیگر در سنگ کاری داخل چاه بکار برده باشند.

دوم: ممکن است در همان وهلهٔ نخستین که نوکونزوک معبد را ترمیم و کتیبهٔ سنگی کلان ۲۵ سطری را نصب میکرد برای بار اول و امتحانی دو نسخهٔ کتیبه را ترتیب کرده باشند، و پسانتر چون این پارچه های سنگی را بخط بدی باملای مغلوطی نوشته بودند، آنرا پسند ننموده و بفکر یک کتیبهٔ سنگی کلان بر یک پارچه سنگ کلان بخط خوبی باملای صحیح افتاده باشند، که عبارت از متن بزرگی است، که من درین رساله آنرا نسخهٔ اول خوانده ام.

چون این نسخه ۲۵ سطری را بر یک سنگ کلان باعتنای مزید و

تحلیل کلمات کتیبه

EIΔ (اِید)

اید در فرس قدیم و اوستا IΔA بمعنی اینجا و نیز در فرس قدیم aita بمعنی (این = this) موجود بود.[1] در لهجهٔ هروی زبان دری عین همین کلمه (ایذ = اید) در بسا موارد طبقات الصوفیه بمعنی (است) آمده. مثلاً:

او پیشین کسی ایذ = او پیشین کسی است (ص ٦، اا، ١٥)

خانهٔ حق ایذ = خانهٔ حق است (ص ٢٨٣)

شیخ شام ایذ = شیخ شام است (ص ١٥٤)[2]

در پهلوی ایتن مصدری بود بمعنی (استن = هستن) که (ایت) صیغهٔ غایب مفرد آن بمعنی (است = هست) در کار نامهٔ اردشیر بابکان (ص ٦٤) آمده است.

جی کنت استاد السنهٔ هند و اروپائی دانشگاه پنسلوانیا در گرامر فرس قدیم گوید: که یک پسوند غایب مفرد در قبل هند و اروپائی eti و در اوستا iti و در سنسکریت ati و در فرس قدیم atiy موجود بود.[3] پس اید زبان کوشانی بمعنی (است = هست) یا (اینجاست) و (اینست) را همان (اید) لهجهٔ هروی گفته می توانیم که در پښتو قندهار هم (اې دي) اینست

فارسی و (اسید) را در (اسی = هسی = چنین) تشبیهی پښتو داریم. پس بر همین اساس EIΔ کوشانی هم باید به خاموشی صدای دال اخیر (ای) شده باشد، که در پښتو هی = ای هر دو اشاره قریب است. اې خوا = هې خوا (اینطرف) و در فارسی هم (ای طرف) گوئیم. که مخفف این طرف تصور شده است.

در زبان دری (ای) مخفف دیده میشود. مثلاً در کلمه ایدر (ای + در = اینجا) ایدون (ای + دون = اینچنین)، ایرا (ای + را این را) ازیرا (از + ای + را = زیرا).

(ای) در پهلوی هم از ادات تخصیصی است و (ارای) در مقابل (چه رای) بمعنی برای این می آمد، اشتباه نشود که (این را) هر چند از حیث معنی با (ایرای) یکیست. لیکن در اصل از یکدیگر جدا هستند. و در دری ایرا، ایراک، ازیرا، ازیراک از همین ریشه اند، ناصر سخرو قبادیانی گوید:

نیکو ثمر شو ایراک　　　مردم بجز ثمر نیست

هم او راست:

نیارم که یارم بود جاهل ایرا
کرا جهل یار است یارست مارش[1]

۲- MAΛIZ (مَا لِیز):

این کلمه دو جزوست ما + لیز = مهادث که درین کتیبه هفت بار با

(بهارت بزرگ) و مها کهولا (مها کهول) = (از خاندان بزرگ) و مها راجه (سلطان بزرگ) دیده میشود. فرخی گفت:

ز چین و ماچین تا روم و روس تا سقلاب
همه ولایت خانست و وزیر طاعت خان[1]

اسدی طوسی نام مهراج (مهاراجه) را چنین آورده:

شهی بود در هند مهراج نام
بزرگی بهر جای گسترده کام[2]

و این همان کلمه ایست که در پهلوی مه meh و در فرس قدیم mathiyah و در اوستا masao و در پبنتو مشر بوده و معنی بزرگ و بزرگتر را داشته است[3]. و از همین روست که بو ریحان بیرونی مهاچین را در عربی به (الصین العظمی) ترجمه کرده است.[4] و همین (مها = ما) در اسمای بلاد افغانی هم موجود بود. مثلاً در سمت جنوب شهر قدیم قندهار جایی بنام (ماشور) موجود است: ما + شور = شهر بزرگ، و این نام قیاس است بر بغ + شور = شهر خدا. که در شمال هرات بود.[5] اما جزو دوم کلمه (لیز) بزعم هیننگ diza فارسی قدیم است که در سنسکریت dehi (بارو،

حصار) و در اوستا uzdaeza (روی یکدیگر انباشتن) و در پهلوی diz بود.[1]

باید گفت: که ابدال لام زبان کوشانی به (د) زبان دری نظائری درین کتیبه دارد که در کلمات نمبر ۳۵، ۱۱۹، ٦٤ دیده میشود. پس لیز کوشانی به دز = دژ بمعنی (حصار قلعه) تبدیل شده. منوچهری گفت:

نگاهداشتن دوست راز کید زمان
هزار قلعهٔ سنگین و صد هزار دزی[2]

اکنون هر دو جزو کلمه را با هم بگذارید (مها + دز) که دژ بزرگ = حصار عظیم معنی میدهد و چنین بنظر می آید که معبد سرخ کوتل حصار و دژ بزرگی داشته است.[3]

۳. M (م)

یک میم رابط اضافی و تملیکی چندین بار درین کتیبه تکرار شده (رک: ۱۵، ۱۳۱) که در کتیبه دیگر سرخ کوتل نوشتهٔ پلامد هم موجود است. در پښتو اکنون می مفرد و مو جمع برای همین اضافت تملیکی یا ضمیر تملیکی بعد از مضاف می آید، و در فارسی نیز به مضاف ملحق شود چون کتاب می = کتابم.

---

۱. حواشی برهان ۸۵۰. این دز = لیز در اسمای بلاد افغانی مانند گردیز و شالیز

اما در زبان کوشانی همین (م) اضافی برای غایب بین مضاف و مضاف الیه آمده (مادزمم کنیشکو) یعنی: مادز (ملک) کنیشکا = حصار کنیشکا.

مخفی نماند که کنیشکا درین کتیبه در نمبر ٤ کنیشکو و در نمبر ۱۱ کنیشکی آمده. و این تبدیل حرف آخر A مطابق به حالت گرامری کلمه case خواهد بود. زیرا این نام گاهی به (i) و گاهی به (o) مختوم است و بر مسکوکات او بشکل ذیل نقش است:

Sha-o-Nan-o-Sha-o-Kaneshki Koshan

شانن شا کنیشکی کوشان (شهنشاه کنیشکا کوشانی)

بر سکهٔ دیگر Sha-o-Kaneshki شا کنیشکی[1]

پس در صورتیکه صفت (شاه) قبل از نام وی امده کلمهٔ موصوف کنیشکی نوشته شده و بالعکس در نمبر ٤ چون موصوف قبل از صفت خود (آنند) آمده کنیشکو است. و این تبدیل شکل کلمه با حالت خاص گرامری تا کنون در پښتو موجود است که شباهتی با زبان کوشانی میرساند.

٤. KANEþKO (کَنِشکُو)

شرح آن گذشت در نمبر ۳.

٥. ANINΔ اَنند

نامهای رجال بودائی (آنندا) مکرراً می آید.[1] و فرخی شاهی را بنام ننداز از معاصران سلطان محمود آورده و آل او را ننداثیان میخواند.

درین کرانه فرود آمد و کرانه بکرد

دز مکر کردن نندای ریمن مکار (ص ۵۲)

و باز خطاب به سلطان محمود گوید:

خلاف تو کرده است ننداثیان را

بی آرام و بی هال و بیخواب و بی خور[2]

از شرح گردیزی روشن می آید: که در عصر سلطان محمود (۳۹٦ هـ) هنگامیکه سلطان غزنه بر ملتان می تاخت در راه (غالباً در ویهند کنار اباسین) پادشاهی بنام انند پال بن جیپال سلطنت داشت. و سلطان او را به کوهای کشمیر عقب رانده بود[3] که این نام نیز همین ریشه دارد. از اسناد ادبی دری و پښتو ثابت است که کلمه انند در السنۀ افغانستان ریشۀ قدیمی داشت. و در ادب پښتو بمعنی عیش و حظ و تمتع و افتخار بود.

مثلاً خوشحال خان گوید:

هوښیارانو څخه ډیری اندېښني دی

چی ملنګ د مصلی، هغه انند کا[4]

عبدالقادر خان خټک گوید:

مور ته څه ناحق عالم وایی بندونه

بندهٔ طلعت آن باش که آنی دارد[1]

پس اگر (آن) را با یک پسوند تملک و وصف (اند) پچسپانیم مانند خٔلند و گرزند پښتو (انند) میشود. که معنی آن متمتع و بهره ور و یابندهٔ حظوظ و مؤفق و کامیاب باشد. چون این کلمه مطابق قواعد زبان های افغانستان ساخته شده و هم ریشهٔ قوی در ادب دارد چرا آنرا دورتر ببریم؟

٦ و ۷. ΒΑΓ ΛΑΓΓ (بَگ لَنگ = بغلان)

این نام درین کتیبه مکرر آمده هم مرکب از دو جزوست: اول بگ: بغه یا بگه که در این کتیبه مکرر آمده در تمام السنهٔ باستانی آریائی بمعنی (خدای) بود. در فرس قدیم و اوستا Baga و در سنسکریت بهاگه بود.[2] که در نامهای قدیم خیلی دخیل است و در روسی هم بغ (خدا) است. و در آغاز این نامها پدیدار است.

بغ پور (معرب آن فغفور یعنی پور خدا)، بغستان (بیسقون کنونی فارسی یعنی جای خدا) بغداد، بغشور، بغنی، بغلان (نامهای بلاد) بغان یشت (جزو از اوستا) بغار (دایزنگی) بغاوی (سر پل) بغک (سمنگان) بغیار (وادی کرم) بغاوردان (هرات) نامهای اماکن افغانستان اند.

اما در پښتو این کلمه تا کنون بشکل (بگ) زبان کوشانی وکتیبه سرخ کوتل زنده و موجود است بمعنی بزرگ و توانا و جسیم. که همین شکل کلمه در اسمای اماکن بگرام، بگرامی (کابل) بگل (هرات) بگلا (غزنه)

و بهمین معنی است که در ادب فارسی هم موجود بود. مولانای بلخی گفت:

از چه دم از شاه و از بگ میزنی
در هوا چون پشه را رگ میزنی[۱]

از نوشته محمود کاشغری (٤٦٦ هـ) پدید می آید که کلمه بگ در تراکیب تورکی شرقی آن عصر بمعنی (امیر) دخیل شده بود.[۲] ناصر خسرو گوید:

خاتون و بگ و تگین شده اکنون
هر ناکس و بنده و پرستاری[۳]

چون اصل کلمهٔ بگ را در السنهٔ قدیم اوستا و سنسکریت و فرس قدیم می بینیم باید بگوئیم که این کلمه در اوقات مجاورت و مرابطات قبایل آریائی با قبایل تورکی در کنار آمو و تخارستان تا ختن بزبان ایشان هم سرایت کرده است.

اما در خود السنهٔ آریائی فلات ایران و هند اولاً معنی خدا را داشته و بعد ازان مجازاً بمعنی بزرگ و عظیم بر شاهان و حکمرانانی که بخود انتساب خدائی میدادند نیز اطلاق شده. مانند خدای و خداوند که در اسمای کابل خدای و زابل خدای، و گوزگان خداه و سامان خداه و بخارا خداه در کتب ادب و جغرافیا بنظر میرسند.[٤]

انگ: اما جز دوم کلمه (انگ) نیز کلمه باستانی بنظر می آید و در اواخر اسمای بلاد تا کنون هم موجود است مثلاً سالنگ (در قلب هندوکش)، بشلنگ (ناوۀ هلمند)، الیشنگ (لغمان) مستنگ (بلوچستان)، زرنگ (سیستان)، پوشنگ (غرب هرات)، گیرنگ (شهری در مرو)، وررنگ (رباطی در غور)، که جغرافیون عرب این جزو اخیر کلمه انگ را به انج تبدیل کرده و شکل معرب این بلاد را فوشنج و بشلنج و زرنج و جیرنج و مستنج نوشته اند.[۱]

بقول هننگ کلمۀ ایرانی بگه، دانکه ریشۀ اسم بگ لنگ است. و بدلایل ذیل جزو دوم (انگ) را میتوان بمعنی آتش گرفت.

۱. در معبد سرخ کوتل آثار آتشکده و آتش مقدس ظاهر شده است.

۲. بر مسکوکات برخی از شاهان درهای هندوکش و کوشانیان کوچک بر یکطرف سکه ها نقش آتشکده ضرب شده.

۳. این انگ بمعنی آتش در ویدا اگنی agni خدای آتش بود. که نامهای آذر فرشتۀ نگهبان آتش و Athr اوستا و Atar فرس قدیم و Atur پهلوی و اور پښتو در ازمنۀ بعد هند و ایرانی رواج یافتند.[۲] و در فصل ۱۷ بند هشن از یک آتش کدۀ بزرگی بنام (آذر فروبغ) یعنی (آتش فرۀ ایزدی) ذکر رفته. که موقع آنرا بر کوه روشان کابلستان گفته است.[۳] اگر چه بطور یقین نمیتوان گفت که این کوه کجا بود؟ ولی چون در شکل قدیم

اوقات نیز مانند امروز بغلان به کابلستان رسماً مربوط و جزو همین سر زمین تاریخی بود، زیرا آذر فروبغ عیناً ترجمه ایست از نام بگ لنگ که معنی هر دو آتشکدهٔ خدائی باشد.

اما اگر ما احتیاطاً آذر فروبغ را که به تصریح بند هشن بعد از خوارزم در کوه روشان کابلستان نهاده شده بود همین آتشکدهٔ بگ لنگ ندانیم همین قدر گفته میتوانیم که آتش فرهمند ایزدی در کوهای کابلستان موجود بود. و این سخن نیز وجود آتشکدها را درین سر زمین به ثبوت میرساند و درین تسمیه همان انگ قدیم به (آذر) یعنی آتش تعبیر شده است.

٤. دیگر از دلایل ما که (انگ) را بعمنی آتش پنداریم برهان لغوی است بدین معنی: که کلمه کنونی دوزخ در اوستای متاءخر بشکل دژ انگهو duzhanghu موجود بود که اجزای آن دژ = بد و زشت + انگهو = آتش، جمعاً به معنی آتش زشت است.[1] که همین انگ زبان کوشانی باشد.

٥. این کلمهٔ قدیم انگ در لهجه های کنونی افغانی ریشه دوانیده و در زبان پښتو در بسا کلمات اثر آن باقی است. انگار و انگاره آتش روشن و فروزان است. که جزو اول آن همان انگ تاریخی است. انگل در پښتو شور وحدت است که از صفات متلازم آتش شمرده میشود. انگازه نیز بمناسبت تیزی وحدت همین ماده را دارد. انگولا صدای تیز است و شاید کلمات انگلیسی anger خشم و angry خشمناک نیز بمناسبت تیزی

در یک شعر پشتوی ملا فیض الله کاکړ (شاعر معاصر احمد شاه بابا) حدود ۱۱٦۰ هـ که اصلش از ژوب دامنهای کوه سلیمان است همین کلمه عیناً آمده:

زړګی بند کړمه په منځ د پاڼ و پړانګ
سوځی زړه لکه پیلوځی په بلانګ

این بلانگ کلمه مرکبی است از بل (مشتعل و فروزان) و انگ (آتش) که شاعر گوید: دلم مانند درگیران در آتش مشتعل میسوزد. پس بلانگ پښتو آتش فروزان است.

این نکته را نیز ملاحظه باید کرد: که در شکل سغدی بغ لنگ یعنی بغدنگ و بغدانکه ایرانی بین بغ و انگ یک (د) نیز موجود است که این دال گاهی در پښتو نیز به لام تبدیل می گردد. مانند دیوار = دیوال و غربیل = غلبیل و نظائر دیگر این ابدال در کلمات نمبر ۲، ۳۸، ٦٤، ۱۱۹ همین کتیبه موجود اند.

پس این نام بترکیب اضافی مقلوب (بغ دانگ) باشد. یعنی د بغ انگ (آتش خدا) که بعدها مطابق قواعد ابدال حروف در لهجه های افغانی بغ دانگ، بغدنگ، بغلنگ، بگ لنگ گردیده باشد.

اما این گونه اسماء بمرور دهور و استعمال تراش میخورند و سبگ گونه میشوند. چون بگ لنگ کوشانی فراوان تراش خورد بغلان گردید که

مثال دیگر: نام سنگ چهارک کوهسار گوزگانان را تا کنون هم مردم (سان) و گاهی سنگ خوانند و جغرافیون قدیم انرا (سان) نوشته اند.[۱]

در اسمای اماکن افغانستان اسمای دیگری را هم بهمین ترتیب داریم. مانند غور دنگ شمال قندهار در خاکریز، و یخدنگ شرقی نغلو مربوط سروبی ولایت کابل[۲] و کوتل بادنج بین اشترگرام و لغمان[۳] و کوتل سولانگ کوهستان علیای شمال کابل که بین کوهستان و نجراو افتاده است.

در بارهٔ ساختمان این گونه کلمات نمی توان با رأی قاطع و یقین کامل چیزی را گفت اما از مطالعه یک سلسله کلمات نظیر همدیگر فکری بمیان می آید که در آینده با موازین علمی و تاریخی سنجیده شود و احتمال دارد که برای تقویهٔ آن دلایل قاطعی بدست آید.

والا اگر تحقیقات علمی و جستجوهای انسانی به نتیجهٔ مثبت دیگری برسد و یا اسناد استوار و قاطع دیگری بدست آید آنرا در پرتو دانش و خرد باید پذیرفت.

۸. CIΔ (سِید)

هیننگ انرا ضمیر موصول مرادف what, which انگلیسی و با KIΔ نمبر ۵۰، ٦۰ نظیر شمرده است.

طوریکه در شرح اید نمبر ۱ گذشت این کلمه قید موصول بیانی است. که مانند نظایر دیگر آن ۲٤، ۵۰، ٦۰ دال اخیر بعد از (آی) در لهجات

است قرابت میرساند. و تا کنون هم بعد از چی بیانی آورده میشود. مثلاً چی ئی وخوړ (که خوردش) و نظایر این (آی) درین کتیبه بعد از کلمات نمبر ۳۲، ۳٤، ٤۷، ٤۸، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ٦۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱٤٤ هم آمده است و در تمام موارد بعد از علامت فاصله بر سر کلمهٔ بعدی وارد است.

۹. ΒΑΓ (بَگ)

خدا و عظیم. برای شرح آن رک: نمبر ٦. این کمله صفت کلمهٔ بعد (شا) است و بگ شا را بمعنی شاه بزرگ یا شاه خداوند ترجمه کرده می توانیم.

۱۰. ϸΑ (شا)

درین کتیبه برای صوت حرف شین که در یونانی حرف و شکل خاصی ندارد شکل مشخص موجود است و چنین بنظر می آید، که در رسم الخط یونانی کوشانی همین شکل را برای حرف (ش) تعیین کرده باشند. چون در یونانی شکل P برای حرف (ر) کار میدهد بنا بران برخی این کلمه را سهواً (راو) با فاصله بعدی خوانده اند. و آنرا با (راو، و رای) هندی اشتباه کرده اند. در حالیکه کلمه مکرراً درین کتیبه (شا) است. و این چنین کلمات که در اخر آن (هـ) موجود است در زمان قدیم بدون آن نوشته شده اند. مثلاً (شناه) را (شنا) و پادشاه را پادشا نوشته اند. فرخی گرگانی گوید:

مانند امروز (شا٠، ماه) خوانده می توانیم، و ازین ثابت می آید، که دران زمان هم گاهی (شا، ما) و گاهی (شاه، ماه) می نوشتند.

کلمات ۹، ۱۰ بگ شا، هر دو صفت کنیشکی موخرالذکر اند: ''شاه بزرگ کنیشکا'' کلمه (شا) درین کتیبه در نمبر ٥۳ هم آمده است و بر سکهٔ کنیشکا هم بدین شکل موجود است.

۱۱. KANEþKI NAMOBAPΓ (کَنِیشِکی ناموبَرگ)

اسم کنیشکا در حین ترکیب با کلمه ناموبرگ بشکل کنیشکی آمده مانند نمبر ٤ که شرح آن گذشت.

ماریک و هیننگ هم کلمه نام را با کلمهٔ بعدی یکجا (ناموبرگ) خوانده اند. و ماریک گوید که این دو کلمه نام و برگ ربطی با هم ندارند. اما هیننگ برگ را بمعنی ثمر و بارگ (مرکوب) و بارگ (دیوار) یاد آوری کرده و نام برگ را ترکیبی بمعنی (مسمی بودن) گفته است.

ظاهراً کنیشکی ناموبرگ ترکیب قدیمی است از کنیشکای نامور و نامدار. چون در بین این سه کلمه کنیشکی + نامو + برگ فاصله موجود نیست بنا بران آنرا یک صفت مرکب باید خواند. ناموبرگ معادل نامور و نامبر کنونیست و کلمه نام که در پښتو نوم و نامه است، در السنهٔ قدیم ریشهٔ ثابتی دارد، که در فرس قدیم نامن (بسکوت نون اخیر) و در اوستا و سنسکریت نیز نامن و در لاتین nomen و در ختنی nama بود.[1] اما برگ

پس نام بر = نام ور بمعنی معروف و مشهور و نامدار باشد که صفت کنیشکاست. و همین صفت در پښتو نوموړ = نوموړی نوم+وړ موجود است. اما (گ) آخر کلمه در بسا کلمات قدیم پهلوی هم موجود بود و درین کتیبه نظایر دیگری هم در نمبر ٢٤، ٤٩ و ١١٩ دارد.

در منظومات مانویان که از تورفان کشف گردیده یکی منظومه ئی در ستایش درخت نور است که دران پور ماهی برازاگ (بدر برازنده) است. در پهلوی در آخر بعضی لغات مصغر و غیر مصغر که امروز هاء غیر ملفوظ دیده میشود. کافی که بین کاف تازی و فارسی بوده است قرار داشته. چون بندک، دستک، گندک که بنده و دسته و گنده شده[1] و کلمات زیادی را که اکنون به (هـ) مختفی مختوم اند در عصر ساسانیان به (گ) می نوشتند. مثلاً هزار بندگ لقب مهر نرسه. دیهیگ (دیه سالار)، پایگان سالار (سالار پیاده)، تنوریگ (زره پوش)، ژندگ (ژنده پیل).

از نظایر همین گاف اخیر کلمات یکی کار نامه است که آنرا کار نامگ می خواندند. و عرب آنرا به کار نامج معرب کردند زیرا (گ) را به (ج) تبدیل مینمودند. گمان غالب میرود که این (گ) آخر کلمات، بعدها در فارسی و پښتو به (ک) تبدیل شده است و نظایر این کاف تفخیم یا تجلیل یا تحبیب یا اتصاف در اسمای پښتو بسیار دیده میشود مانند بارک، اڅک، ختک، شینک، زمرک، شیرک، هوتک و بیرک.

داشت. در اوستا واره یعنی بنای نخستین یما (جمشید) در بلخ ورجم کرد.[1] یعنی بارهٔ بنا کردهٔ جم گفته شده در فرس قدیم (کرته = کرد) در اواخر اسمای بلاد و اماکن می آمد، که مفهوم آباد کرده را داشت. مثلاً پارسه کرته (پازار کاد) و بلاش کرد، و خسرو کرد که فردوسی عیناً مانند این کتیبه فعل کردم را بارها بمعنی بنا آورده است:

جهان ویژه کردم ز پتیاره ها
بسی شهر کردم بسی باره ها[2]

در لهجهٔ هروی و زبان دری (کرد) بمعنی بنا کرد چنین آمده: آن خانقاه رمله بکرد[3] یعنی خانقاه رمله را بنا کرد. پس درینجا جمله مرکب از کلمات نمبر ۸ تا ۱۲ چنین معنی میدهد:

"که آنرا شاه بزرگ کنیشکی نامور ساخت"

اما درین کتیبه در نمبر ۱۷ همین فعل (فرو گرد) آمده که گویا درانجا بمعنی اتمام و تکمیل است. پس شاید (کرد) مفهوم تعمیر و بنا و فرو گرد مفهوم اتمام را داشت.

۱۳. TAΔI (تادِی)

ماریک این کلمه را با کلمات نمبر ۱۸، ۷۸، ۸۱ خلط کرده که هیننگ رای او را مقنع نمی داند. و در املای این کلمه که مختوم به (I) است با کلمات سابق الذکر مختوم به EI فرق موجود است، و بنابران این کلمه را

۱٤. OKEΔ (اُکیِد)

ظاهراً فعل ماضی است از مصدر (اوکیدل = کیدل) پښتو که اکنون هم تمام مردم ماورای خیبر همین مصدر را چنین تصریف کنند و (اوکید) معنی شد و کرده شد را دارد. (تادی اوکید) یعنی عجلت و شتاب کرده شد، و جملهٔ بعد از نمبر ۱٥ تا ۱۷ شرح آن است.

ماریک این فعل را یکی از اشکال املاوی KIΔ نمبر ٥۰، ٦۰ دانسته که هیننگ بآن قناعت نکرده و KIΔ را قید موصول میداند و در حقیقت هم موجه نیست که یک کلمه در یک نوشته بدو املا نوشته شود. و یک حرف o اول کلمه صرف نظر گردد. ناگفته نماند که این کلمه در نسخهٔ اول و سوم OKIΔ و در نسخه دوم OKEΔ است، که شکل اول آن بسبب اتحاد نسختین موجه خواهد بود.

۱٥. ΦOPΔAMC (فُوردَمس)

هیننگ و ماریک این کلمه را با fratama فرس قدیم و fratema اوستا و سنسکریت که بمعنی foremost (بیشتر و جلوتر) باشد[1] نزدیک میدانند که یک C صفت یا قید دران افزوده شده است، و در سغدی هم بمعنی (بدواً و نخست) بود.

با قبول همین نظر میتوان این کلمه را (بردم = بر همان دم) فارسی و (بردم = بر هغه دم) پښتو خواند، که در آخر آن (س = ز) صفتی پښتو

ماریک این کلمه را با فرا کرته fra-karta نزدیک میداند که معنی (تمام شد) را داشت. درینجا فرو گرد بگاف معنی فرا کرد و تمام کرده شد را دارد که ماضی مطلق باشد. پس معنی جمله شارحه از نمبر ١٦ تا ١٧ چنین است: فوردمس مالیز فروگرد یعنی: پیشتر و اولتر مهاذژ تمام شد (برای شرح فرو رجوع کنید به نمبر ٣٦).

١٨. TAΔEI (تادیِی)

هیننگ این کلمه را که در نمبر ٧٨/٨١ هم تکرار شده عبارت از (تاد) نمبر ٣٣/٣٧ میداند. که بدان ضمیر مفرد غایب ضم شده که در پښتو هم ئی = EI هست.

پس این کلمه در پښتو (تا ئی = تا دی = تا زا این = تا که) باشد و تحلیل هیننگ درست بنظر می آید.

١٩. MANΔAP (مَندَر = معبد)

کلمه مندر تا کنون در السنهٔ هندی و پښتو بمعنی معبد و پرستش گاه موجود است، که ریشهٔ جزو اول آن در من و منل پښتو بمعنی قبول و اطاعت و پرستش تا کنون دیده میشود. (رک ١٤٨).

٢٠. AB (آب)

همین آب فارسی است که در نمبر ٣٨، ٤١، ٥٢، ٩٤، ٩٧ مکرر هم

تا ازین مندر آب نیست شد.[1]

۲۲. ACIΔ (اَسِید)

در نمبر اول شرح داده شد، که دال اخیر این گونه کلمات بعد از (آی) در زبان کنونی ما خاموش و غیر ملفوظ می ماند. پس اگر دال را حذف کنیم، اسی می ماند، که در پښتو کنونی (هسی = چنین و باین طور) گوئیم.

در فرس قدیم هم اسی aciy بمعنی then (وقتی که) بود[2] پس اسید کوشانی شکلی از اسی = هسی (چنین) است.

در نمبر ۸ سید هم به (سی = چی) بیانی تبدیل شده بود که بر همان اساس اسید باید اسی شود.

۲۳. MAΛIZ (مالِیز = مهادژ)

برای شرح: رک نمبر ۲.

۲٤. ABABΓ (آب آبگ)؟

هیننگ و ماریک بدون شرح ریشه، معنی کلمه را (بدون آب = بی آب) مرکب از همان AB نوشته اند.

برای این کلمه در فارسی یا پښتو نظیری زنده نیافتم، شاید لغت مرده باشد. از موقع استعمال آن توان دریافت که معنی آن (بی آب و خشک شده) خواهد بود.

راجع به گاف آخر دیده شود نمبر ۱۱.

هند (داده ایستاده اند).[1] در کتاب ارد اویراژ نامه گوید: اوستا را اندر ستخر پاپکان په دز تپست نهاذ ایستاد.[2] عین همین استعمال قدیم درین شعر منوچهری (متوفی ٤٣٢هـ) موجود است:

باد شمال چون ز زمستان چنین بدید
اندر تگ ایستاد چو جاسوس بی قرار[3]

بیهقی می نویسد: هوا سخت گرم ایستاده بود.[4]

ظاهر است که (آب ابگ ستاد) زبان کوشانی عین همین استعمال کلمه ستاد است که ماضی مطلق غایب مفرد باشد. در نمبر ٣١، ١٢٠ نیز همین مشتقات ایستادن آمده، ولی در انجا فعل اصیل است نه معین فعل دیگر. معنی تمام جمله از نمبر ٢٢ تا ٢٥ چنین است:

اسید مالیز آب آبگ ستاد
هسی (چنین) مهادژ بدون آب ایستاد (ماند)

٢٦. OΔ (اوُد) = و فارسی، او پښتو

ادات عطف و آغاز یا ربط جمله است که در پهلوی شمالی عیناً چنین بود. در منظومات مانویان که از تورفان کشف شده در یک شعر ستایش درخت نور همین (اد) مکرراً بمعنی (و) آمده است.[5] و ازین پدید می آید، دال آخر کلمه مانند کلمات نمبر ٨، ٢٢، ٥٠، ٦٨، ٩٠ که مختوم بهمین دال بعد حروف صایته اند خاموش گشته و تنها O از آن باقی مانده که در

درین کتیبه OΔ بمعنی واو عاطفه و واصله در نمبر ۷۰، ۱۰۰، ۱۳۳ مکرر آمده و در نمبر ۴۳، ۱۲۹، ۱۴۷ باملای OT است.[۱]

از موارد استعمال این دو شکل یک کلمه همین قدر توان دریافت که (اوت) برای عطف خالص است مانند نمبر ۴۳، ۱۲۹، ۱۴۷ و (اود) در سایر مواقع برای ربط جمل و مطالب یا کلمات آمده است.

۲۷. KAΛΔ (کَلد) = (کله = وقتیکه)

هیننگ گوید که اصل این کلمه در ایرانی قدیم kada بود. بمعنی وقتی که... دال اخیر برخی از کلمات این کتیبه در پښتو و فارسی به (هـ) حرکی تبدیل شده (رک: نمبر ۱، ۵۰) و از کلد کوشانی (کله) پښتو باقی مانده بمعنی وقتیکه، زمانیکه، چونکه، کدام وقت. و همین کلمه در ٤٦ هم آمده، چون دال به لام تبدیل میشد بنابران شکل کله پښتو عیناً یا همان kada ایرانی قدیم شبیه است.

۲۸. AC (اَس) = از

بقول هیننگ همین (از) فارسی بمعنی from است. این کلمه در نمبر ۱۰۲ تکرار است.

۲۹. ΛPO YOMINAN (لرُو هُومِنَین)

کلمات ۲۹ و ۳۰ را مستشرقین حل نکرده اند و اختلاف فراوانی در نظریات ایشان موجود است. ماریک جزو اول را lruyo از ایرانی قدیم

جورنال ایشیاتک (ص ۳۵۲) بابت ۱۹۵۸ در تمام کلمات کتیبه وقتی که ϒ آمده انرا H خوانده اند.

اما بالعکس هیننگ میگوید که این طرز استعمال اوپسیلون ϒ عمومیت ندارد زیرا در کلمه ΛΡΟϒΟ اوپسیلون برای این وارد گردیده تا از تسلسل سه اومیکرون ΟΟΟ جلوگیری شود. در حالیکه در ΛΡΟΟΣΠ این مانع نبود.

و نیز وی عقیده دارد که صوت ΔΡ ابتدای کلمه ایرانی قدیم در زبان کوشانی به ΛΡ تبدیل گردیده و ازین رو زبان کوشانی با پښتو مغایرتی دارد زیرا در پښتو ΔΡ هنوز موجود است مثلاً در اوستا dromo (دوش) و در پښتو درومیدل (حرکت و رفتن) درومه (برو ـ امر).

اما قرائت جورنال ایزیاتیک ΑΣ-ΛΡΟ-ϒΟΜΙΝΑΝ-Ο است.

و بهر صورت این نظر هیننگ مردود است که پښتو بازبان کوشانی در مورد ΔΡ مغایرتی دارد. زیرا در پښتو هر دو مصدر لرل (مطابق با کوشانی) و در لودل (مطابق گروپ اوستا) بمعنی (داشتن) موجود اند و پښتو جامع اکثر لهجهاست. و نیز چون علامت فاصله را بصورت o قایل شویم، چنانچه در تمام این کتیبه و مسکوکات کوشانیان همین فاصله رعایت شده پس تسلسل سه (ΟΟΟ) نیز وارد نمی آید. که آنرا باید به اوپسیلون ϒ تبدیل میکردند و بنابران قرائت اوپسیلون به H اصح است.

۱۵۰، ۱۵۳ را اگر بجای میر، مهر بخوانیم عین همین شکل فارسی کنونی را دارد.

علی ای حال: (لرو هومنین) بقرائت دستهٔ ماریک یا (لرویو منین) بقرائت هیننگ باید اسمی باشد دارای دو جزو:

اول لرو = لروی: از مصدر لرل (داشتن) پښتو که معنی آن دارنده (مالک) باشد و در فارسی همین ریشه در دارا و دارنده بابدال لام به دال موجود است. و در پښتو ماده (لر) + و. یا: اوی از ادات اتصاف و ملکیت با مادهٔ اصل ضمیمه شده. مثل برو و خرگندوی و ښکارندوی.

اما جزو دوم کلمه هومنین مرکبی است از (هو+منین) که هو در اوستا و پهلوی و دری بمعنی (خوب) موجود بود و در سنسکریت (سو) باشد و (هو) و ښه پښتو و خوب فارسی نیز ازان ریشه اند. اما مینن صفتی است از مینه پښتو به اتصال پسوند (ن) نسبتی و اتصاف مانند خیره = خیرن (چرکین) و کډه = کډن (متاءهل) و کال = کلن (سالانه) که معنی مینن، محب و محبوب و مقدس است و از همین ریشه کلمهٔ منل یعنی پذیرفتن و قبول است.

پس جمعاً باید (لرو هومنین) معنی (مالک و مقدس و نیکو) را بدهد. چون بعد ازین کلمهٔ مرکب و فاصله o یک I (آی) علامت اضافت مانند کسرهٔ اضافی فارسی که در قدیم به (ی) نوشته میشد آمده پس باید لرو

خورد و بزرگست[1] که جزو اول کلمه همین (لرو = درو) خواهد بود یعنی مالک نگهبان و موکل و رب النوع.

۲. در پشت سکه های بسیار نایابی که از عهد کنیشکا پادشاه کوشانی که ظاهراً از حدود ۱۲۵ تا ۱۵۲ م سلطنت کرده تمثال خدای ریش داری ملاحظه میشود که در کنار خود اسپی دونده دارد، و کلمه لرو اسپ (لرو اسپو خوانده شده با فواصل).

بعنوان شرح همراه آنست. اورل ستاین در مقالهٔ خود بنام خدایان زرتشتی در سکه های هند و سکائی (اسناد مشرقی ۱، ۱۵۷) این اسم را همان اسم فارسی لهر اسپ میداند که صورت اوستائی آن ائوروهت اسپه aurvat-aspa یعنی دارندهٔ اسپان تند رو است، و شکل پهلوی آن روراسپ rorasp یا لور اسپ lorasp بوده. دامستر اسم خدائی را که در پشت سکهٔ کانیشکا ذکر شده چون حرف نخستین آن دیده نمیشد دروآسپو drooacpo خوانده معادل دروو اسپ. با آنکه تصویر سکه نمبر ۷ فهرست ۲٦ مجموعه پرسی گاردنر بطور وضوح لرو اسپو خوانده میشود و تعبیر (د) به (ل) در لهجات فلات ایران شرقی امری عمومی است (رجوع به اندریاس کتیبه های سغدی ص ۳۰۸ طبع ۱۹۱۰) و در لهجهٔ سغدی مانوی و بعضی از لهجات پامیر عین همین ابدال را می بینیم.[2]

چون در پښتو لرو تا کنون لرل = درلودل بمعنی داشتن و ملکیت و

اچکزائیان جنوب قندهار بود که قبیله و حتی مدفن او تا کنون معلوم و مشهور است.[1]

۳۰. EIP (اِیر = اور = آتش)

مستشرقین در معنی این کلمه بجائی نرسیده اند و ماریک با قید شبهت و تزلزل نیرو و شهامت را آورده که با موقع استعمال ربطی را پیدا کرده نمی تواند.

در نظر من این کلمه عیناً تلفظ لهجهٔ وزیری کلمه (اور) پښتو است بمعنی آتش، که مقصد ازآن آتش مقدس باشد، که در همین معبد بغلان موجود بود و آثار آتشدان و خاکستر آن از حفریات برآمده است.

چون قبل از (ایر) یک (ی) اضافی (مطابق کسرهٔ اضافی کنونی فارسی) آمده پس کلمات لرو هومنین مضاف اند به همین (ایر) که جمعاً معنی آن رب النوع نیکوی مقدس آتش باشد. ناگفته نماند که اور را پښتو زبانان وزیرستان تا کنون (ایر) گویند، و این تلفظ قدیم در کلمه پښتو ایره (خاکستر) عیناً زنده است.

۳۱. CTAΔ (ستاد)

همان کلمه نمبر (۲۵) مکرر است که درینجا بطور فعل اصیل استعمال شده و معنی آن منطفی و معطل ماند باشد، پس جمله را از ۲٦ تا ۳۱ چنین ترجمه باید کرد:

همین(تا) فارسی و پښتو است که درین کتیبه در نمبر ۳۷ نیز بطور مجرد و مفرد آمده و در کلمات نمبر ۱۸، ۷۸، ۸۱، ۱۰۷ بشکل مرکب است که دال آن باقی مانده، ولی در نمبر ٤۲ تاکلد = تا کله بحذف دال است.

چنین بنظر می آید : که (تاد) زبان کوشانی در لهجات بعدی مخفف شده و دال آخر آن افتاده و (تا) بصورت ادات نهایت و تعلیل و شرط باقی مانده است که در پهلوی tak و در فرس قدیم tavak و در پازند dak بود[1] و معنی آن (تا اینکه = تا هنگامی که) باشد.

اما اینکه چرا در املای کلمه (٤٦) دال آن حذف شده و در دیگر کلمات ۱۸، ۸۱، ۱۰۷ باقی است، ظاهراً علت آن چنین است که اگر در حین ترکیب بعد از دال حرف علتی آید مانند E و A پس دال بر حال خود ثابت می ماند، مثل کلمات گروپ ۱۸، ۷۸، ۸۱، ۱۰۷ و الا اگر حرف صحیح صامتی آید مانند (ک) که در کلمهٔ نمبر (٤٦) آمده پس درینصورت دال تاد حذف شده و (تاکلد) مانده است.

یک (I) بین کلمه ۳۲ و ۳۳ موجود است که مانند همان (I) بین کلمات ۳٤ و ۳۵ است و کار ربط و نسبت و اضافت را میدهد.

۳۳. BAΓEAC (بَگییَس)

همان کلمه بگ نمبر ٦ و ۹ است، بمعنی عظیم و بزرگ و خدای، که

یز = یس پسوندیست که در پښتو تا کنون علامت اتصاف و نسبت است مانند غر = غریز، لنډ = لنډیز.

دلیلی تاریخی موجود است که این (یز) ادات نسبت و اتصاف در عصر کوشانیان موجود بود زیرا در کتیبهٔ روزگان که از مهرا کولای هفتالی حدود ۵۰۰م باقی مانده کلمهٔ اول آن برسم الخط یونانی صفت پادشاه مذکور بگیس (خدائی) است.[۱]

پس درین کتیبه هم بگیس معنی خدایی و منسوب بخدایان را میدهد. که مقصد ازآن خدا پرستان و عابدان باشند. و l بعد کلمه نسبت این خدا پرستان و عابدان را به نوشاد (معبد) میرساند، یعنی عابدانیکه در نوشاد ساکن بوده اند.

۳۵. NOÞAΓM (نوشالم = نوشاد)

در بارهٔ این کلمه مستشرقین خاموش اند و چیزی نگفته اند. تنها هیننگ معنی آنرا seat قید کرده است.

اما من ریشهٔ آنرا در (نوشال) می دانم بدلایل ذیل:

۱. این کلمه نوشاد ادبیات فارسی است که لام آن نمایندهٔ دال است. مانند کلمات مالیز = مهادز و بگ لنگ = بغ دنگ = بغلان. و این ابدال (د) به (ل) درین کتیبه و تمام السنهٔ آریائی موجود است مانند دس هندی و ده فارسی = لس پښتو و صد فارسی = سل پښتو و ازین بر می آید که

بصورت شال در اسم مکان افغان شال محفوظ مانده[1] که در عصر سلطان محمود در غزنه در حدود قبر سبکتگین جائی بود. درانجا کوشک کهن محمودی و میدان رسوله (میدان پذیرائی رسولان و سفیران) واقع بود. و در تاریخ بیهقی مکرراً ذکر میشود.[2] و در برخی از نسخ بصورت افغان شالی هم ضبط شده است. ما از مدت یک هزار سال شهر (شال) را در موقع کویته کنونی[3] ولایت پشین جنوب شرقی قندهار می شناسیم. و غیر ازین مواقع دیگری هم به نام شال وجود داشتند[4] و شال کنونی کنر هم از بقایا آنست.

این نوشال قدیم کوشانی که مطابق پښتو است، در فارسی بعد نوشاد شد، یعنی محل نو و آرامگاه نو، قیاس بر نو بهار (نووهاره) قدیم. که نوشال نام همین معبد بغلان بوده و شاید بعد ازان به تقلید آن در بلخ و دیگر جایها نیز نوشادی را ساخته باشند که در شرح مابعد بآن اشارت می رود.

۲. نوشاد چه بود؟ کجا بود؟

شعرای فارسی مخصوصاً قدما مکرر ذکری از نوشاد دارند و از سیاق کلام ایشان چنین بر می آید که نام موضعی یا شهری بوده است که خوبرویان دران بسیار بوده. فرخی در مدح سلطان محمد بن محمود گوید:

خلق را قبله گشته خانهٔ تو

همو راست:

تا بوقت خزان چو دشت شود

باغهائی چو بتکدۀ نوشاد

فرخی جای دیگر بهار نوشاد (معبد نوشاد) را چنین آورده:

تو بر اسای بشادی و ز ترکان بدیع

کاخ تو چونکه کنشت است و بهار نوشاد

در روشنائی نامه منسوب بناصر خسرو است:

تو در فرخار و مطلوبت بنوشاد

بدانجا رو چه داری بانگ و فریاد

مسعود سعد سلمان گوید:

بزرگ شاها رامش گزین و شاهی کن

بخواه جام می از دست آن بت نوشاد

امیر معزی در مدح سلطان ملک شاه:

بهر مقام تر اباد نو بنوشادی

ز گونه گونه بتان مجلس تو چون نوشاد

همو راست:

آراسته شد با غ چو بتخانۀ مشکوی

و افروخته شد راغ چو بتخانۀ نوشاد

زاهد به پند دادن و بیچاره مست را
خاطر بسوی لعبت نوشاد میرود

ازین مثالهای متعدد که نقل شد و مخصوصاً از آنها که گفته قدمای شعر است از قبلهٔ نوشاد و بتکده یا بتخانه نوشاد و بت نوشاد وغیره گفتگو میکنند، و ثابت می آید که این شعراء نوشاد را یکی از معابد و بتخانه ها تصور میکرده و آنجا را هم مانند نوبهار بلخ از مراکز مهم دینی و بت پرستی بشمار می آورده اند. و فرهنگ نویسان متاءخر از روی همین طرز استعمال، حسن خیز بودن نوشاد را استنباط کرده و آنرا باین معنی در فرهنگهای خود ضبط کردند.

اما در کتب جغرافی عرب و مسالک ممالک که در نه جلد در لیدن طبع شده و در آثار البلاد قزوینی و نزهة القلوب و تاریخ گزیده و لباب الالباب و راحة الصدور و جوامع الحکایات و فتوح البلدان بلاذری و طبری و لغات شاهنامه از عبدالقادر بغدادی و فهرست لغات شاهنامه از ولف المانی اثری و نشانی ازین کلمه نیست. فقط در کتب ذیل اثری ازین کلمه بدست می آید:

در تاریخ الکامل ابن اثیر در حوادث سال ۲۵۷هـ در ذکر قصد یعقوب لیث بسوی فارس و بلخ گوید: "وسار الی بلخ و طخارستان ـ فلماوصل الی بلخ نزل بظاهرها و خرب نوشاد، و هی ابنیة کانت بناهاد اود بن

فوجد قصره خرب یعنی نوسار. فانشد هذه الا بیات و شق صدره من الغم، فمات بعد سبعة عشر یوما:

هیهات یا داود لم ترمثلها سیر یک فی وضع النهار نجوما

فکانما نو شارقاع صفصف ید عوصداه بجانبه البوما

گردیزی همین داستان را در زین الاخبار (ص ۱۱) چنین آورده: "یعقوب... بامیان بگرفت اندر سنه ست و خمسین و ماء تین و نوشاد بلخ را ویران کرد و بناهائی که داود بن العباس بن هاشم بن ماهجور کرده بود همه را ویران کرد و از انجا بازگشت و بکابل شد."

پس چنانکه ملاحظه میشود اولا نوشاد (که املای آنرا نوشار یا نوسار هم نوشته اند) در حوالی بلخ بوده است. دوم اینکه آن از بناهای داود بن عباس بن هاشم بن ماینجور (یا ماهجور) محسوب میشده. سوم اینکه یعقوب لیس آنرا خراب کرده و هیچ شکی باقی نمی ماند که این سه نفر مورخ هر سه از یک موضع سخن میرانند. منتهی در املای اسم آن مواضع بواسطهٔ سهو نساخ با هم اختلاف دارند. یعنی ابن اثیر و گردیزی آنرا نوشاد (و نوشاذ) نوشته اند. و سمعانی یکی دو مرتبه نوسار و یکی دو مرتبه نوشار نوشته. و اتفاق ابن اثیر با گردیزی رحجان را بدون شک بجانب نوشاد میدهد و در قوافی اشعار که روی آنها دال است، نیز نوشاد آمده و اصح باید باشد. اگر چه یاقوت هم به تبع سمعانی آنرا نوشار ضبط کرده و

در کتاب فضایل بلخ که شیخ الاسلام صفی الدین ابوبکر عبداللّه بن عمر بن محمد بن داود واعظ در سال ٦١٠هـ به تازی نوشته و در ٦٧٦هـ شخصی نامعلوم آنرا بفارسی ترجمه کرده، و نسخهٔ خطی ترجمهٔ فارسی آن در کتابخانهٔ ملی پاریس محفوظ است ذکر نوشاد آمده و در آنجا مطلبی تازه دارد که داود بن عباس بیست سال به بنای نوشاد مشغول بود. و تاریخ نصب او را بولایت بلخ در ذی القعده ٢٣٣هـ میگوید.[١]

مارکوارت المانی در ایران شهر (ص ٢٩٣، ٣٠١) و بارتولد روسی در کتاب ترکستان (ص ٧٧، ٧٨) بنام نوشاد اشاره کرده و برخی از مآخذ مذکور را یاد آور شده اند، و بارتولد به تبع سمعانی نوشاد را بغلط نوسار خوانده است.[٢] علاوه بر شعرای مذکور در ویس و رامین فخرالدین گرگانی (حدود ٤٤٦هـ) نیز ذکری از نوشاد بدین طور وارد است:

دگر باره زبان از بند بکشاد
سخنها گفت همچون نقش نوشاد
ببالای تو ماند سرو و شمشاد
اگر بر هر دو ماند نقش نوشاد[٣]

فردوسی نیز از نوشاد ذکری دارد و گوید که نوشیروان شهر زیب خسرو را ساخت و اسیران روم را دران جای داد:

یکی شهر فرمود نو شیروان

اسیران کزان شهرها بسته بود
به بندگران دست و پاخسته بود
بفرمود تا بند برداشتند
بدان شهر نوشاد بگذاشتند

ازین استعمال فردوسی نیز آشکاراست که نوشاد را بطور صفت شهر زیب خسرو آورده و تقریباً همان معانی شعرای دیگر را از آن اراده فرموده است.

۳. چنین بنظر می آید که نوشاد یک معبد خاصی نبوده بلکه در موارد متعدده بدین نام از زمان قدیم معابدی زیبا موجود بود که از انجمله باغلب احتمال معبدی در حوالی شهر شاهی کوشانیان در بگرام سمت شمالی کابل نیز وجود داشت، که یرغمل های چینی در عصر کنیشکا در موسم تابستان در آن معبد زندگی میکردند. و موضع آنرا در خرابه های پوزهٔ شترک در کوه پهلوان بگرام تخمین کرده اند.[۱]

این معبد و مسکن یرغمل های چینی و شهزادهٔ چین را هیون تسنگ بنام (شا-لو-کیا) Sha-lo-kia ضبط کرده است[۲] که در جولائی ٦٤٤م از کابل و کاپیسا بچین میرفت و ازین جای گذشته بود. و احتمال دارد که اجزای نخستین کلمه (شالو) را از همین ریشه (نوشال) بدانیم.

٤. در قندهار و پنجاب و کشمیر یک نام برای خیابان و باغ و قصر

از مطالعهٔ اسناد گذشته پدید می آید که نوشال کوشانی و نوشاد ادبیات فارسی و افغان شال بیهقی و نوشاذ عربی و شالو کیای چینی و شالمار قندهار و هند از یك ریشه آب خورده اند.

در زبان کوشانی نوشال (محل نو و معبد نو) بوده و در اوائل دورهٔ اسلامی تا خروج مغل نوشاد بر معبد و بتکدهٔ زیبا و جای بتان زیبا که نوشاد قدیم هم جایگاه چنین بتان زیبا بوده اطلاق میشده است. پس نوشال زبان کوشانی و نوشاد ادبیات فارسی از کلمات محلی افغانستان بوده و بدین نام در هر عصر و زمان معابد و بتکدها و پرستش گاههائی در بلخ و تخارستان و کابل وجود داشته است. که آخرین نوشاد بلخ را بقرار اسناد گذشته داود بن عباس در ۲۳۳هـ ساخته بود، و یعقوب صفاری آنر در ۲٥٦هـ ویران کرد، و فرخی همین جای را در بلخ با نوبهار یکجا یاد کرده است:

مرحبا ای بلخ بامی همره باد بهار
از در نوشاد رفتی یا ز باغ نو بهار
ای خوشا آن نو بهار خرم نوشاد بلخ
خاصه اکنون کز در بلخ اندرون آمد بهار[1]

۵. در زبان پښتو یک نامی داریم که (نورشالی) باشد و به همین نام شاعری در اواخر قرن نوزدهم در وادی اباسین زندگی میکرد که دامستتر

٦. در فارسی هم ریشه شال بمعنی محل و جای موجود است. اوشال بفتح اول تالاب و آب انبار و جای ایستادن آب در کوه هاست[1] که همین شال = چال است. و ریشه همان لغت قدیم درین کلمه محفوظ مانده است. اما در هر سه نسخهٔ کتیبه در آخر این کلمه یک (م) ماقبل ساکن موجود است و نوشالم خوانده می شود که همان میم رابط نمبر ۳ باشد. ولی این نکته به فواصل ο جدا نشده و مانند فارسی کنونی متصل کلمه است، بر من مجهولست، و شاید این اتصال علامت اضافت و تملیک مبنی بر قواعد دستوری زبان کوشانی باشد که اکنون ازان خبری نداریم، و در نسخه سوم دریجنا و در نمبر ۱۰۹ این کلمه نوشالم ΝΟþΑΛΜ است.

۳٦. ΦΡΟΧΟΡΤΙΝΔ (فرؤخورَتِیند)

جزو اول کلمه فرو است.

این پیشوند در نمبر ۱۷ هم آمده که معنی پیش و جلوه را افاده میکند، و در اوستا و سنسکریت و فرس قدیم هم بود. در لاتین pro بود. در فرس قدیم بسا کلمات باین پیشوند آغاز می شوند.[2] در ادبیات دری (فرا) و (فرو) هر دو دیده میشوند چه برای تاکید فعل و یا تعیین جهة آن می آیند. بیهقی گوید: زبان فرا پیش این پادشاه بزرگ نکنند.[3] سعدی راست:

روزی افتاد فتنه یی در شام

پیش آر گل سرخ و فرو کن گل دوروی[1]

درینجا پیشوند (فرو) مربوط فعل مابعد XOPTINΔ (خورتیند) است. این فعل با بیشوند سابق (فروخورتیند) است که فرا خورته و فراخورده ازان است. در پهلوی xvart و خورتن و در اوستا xvar و xvaraiti (اکل) بود. و یکی از معانی همین ریشه تلف کردن و برباد دادن نیز هست[2] که درینجا همین مقصد باشد. و فاعل این فعل بگییس جمع غایب است. یعنی خدا پرستان ازین نوشاد تلف و برباد شدند:

تادئی بگییس ی نوشالم فرو خورتیند

تا که خدا پرستان نوشاد تباه شدند (فرا رفتند).

اما فرو خورتیند مانند فعل ٤٠ جمع غایب است.[3]

۳۷. TAΔ (تاد)

همین (تا) پښتو و فارسی است از ادات نهایت و تعلیل و شرط (رک: ۳۲)

۳۸. AB (آب)

مکرراً به معنی آب کنونی است (رک: ۲۰)

۳۹. ΛΡΑΦΟ (لَرافوُ)

درین باره مطالعه کنندگان بجائی نرسیده و چیزی نگفته اند که بدرد بخورد. و این کلمه لاینحل مانده است.

مشرق شهر لوره خوانند. و دریای لورا در جنوب افغانستان جریان دارد که از سیلابهای بهاری تشکیل میشود. اما (فو) آخر کلمه که در پښتو به (هـ) تبدیل شده در برخی از کلمات السنهٔ قدیم بود. مثلاً کوه فارسی کنونی در فرس قدیم kaufa و در اوستا kaofa بود[1] که (فه) آخیر آن به (هـ) تبدیل شده است. و بر همین قیاس هم شاید (لرافو) زبان کوشانی (لرو، لوره) مشتبرک کنونی فارسی و پښتو باشد که معنی آن جوی و مجرای آبست، چه بدست انسان کنده شده باشد و چه از جریان سیلاب بوجود آمده باشد. چون این کلمه در جمله فاعل واقع گردیده و فعل آن جمع است بنا بران توان گفت که کلمهٔ (لرافو) هم جمع بود چون در حفریات معبد بغلان آثار جوی آب در حدود زینهٔ معبد بیرون آمده است، بنا بران موید این تفسیر شده میتواند.

۴۰. ACTINΔ (اَستِیند)

این فعل که مربوط به فاعل خود نمبر ۳۹ است مانند فعل نمبر ۳۶ جمع غایب است از همان ریشهٔ ستاد نمبره ۲۵ و ۳۴ که درین جا هم فعل اصیل است نه معین. و معنی آن چنین میشود:

تاد آب لرافو استید

تا آب جویها ایستاد

یعنی: تا جویهای آب خشک شدند. (جمله بعدی مربوط و نتیجهٔ این

چنین بنظر می آید که (اندیز) از ریشهٔ لغت پهلوی و دری است. اند and در پهلوی و دری عدد مبهم و کم معادل بضع عربی بود که کلمه اندک دری و هندک پهلوی بمعنی کم و کمی و هر چیز کم بود.[۱]

اما اینکه (یز) چگونه و برای کدام مقصد بآخر کلمه الحاق شده بر ما مجهول است. ولی از موقع استعمال توان دریافت که (اندیز) معنی فعلی را دارد و مفهوم (آب اندک شد) را افاده میکند.

٤٣. OT (اُوت)

ادات عطف معادل (و) فارسی و (او) پښتو (رک: ٢٦).

٤٤. MAΛIZ (مالِیز = مادژ)

رک: ٢، ١٦، ٢٣، ٧٩، ٩٥، ١١٢، ١٢٦.

٤٥. ΠIΔOPIΓΔ (پِیدُورِیگد)

ماریک ریشه این کلمه را pita-rixta شکل قدیم اسم مفعول که بحیث ماضی استعمال میشده نشان داده است. ظاهراً این کلمه شکل قدیم همین (پدرود) فارسی است که مفهوم متروک ماندن و الوداع را دارد و در پهلوی padrut بود.[۲]

شاید پیدوریگد درینجا بحیث فعل ماضی باشد که امروز (پدرود شد) گوئیم. و مضارع منفی آن در کلمه ١١٣ آمده است.

پس مفهوم جمله از نمبر ٤١ تا ٤٥ چنین است:

درینجا (تا) جزو لاینفک (کلد) کلمهٔ مابعد است و فاصله o هم در بین ندارد و چنین بنظر می آید: وقتی که این کلمه را با (کلد) می نوشتند (Δ) آنرا حذف میکردند. شرح کلمه (کلد = کله) در نمبر ۲۷ گذشت.

(تا کله) تا کنون در پښتو مستعمل است بمعنی تا وقتیکه و تا هنگامیکه و تاکه و عین همین معنی until انگلیسی را هیننگ برای کلمه نمبر ٤٦ داده است.

٤٧. NOKONZOK (نوکونزوکِ)

طوریکه ماریک هم گوید یک علمِ کوشانی و نام رئیس کمیتهٔ ترمیم نوشاد است.

ولی ماریک فاصله o و علامت (ا) اضافی بعدی را جزو همین نام خوانده است.

در حالیکه (ا) علامت اضافت توصیفی است که بعد از نمبر ۲۹ هم آمد و درین کتیبه چندین بار تکرار شده است.

این نام مانند نامهای آنوقت مختوم به (ک) تجلیل است که در پښتو نظایر آنرا در نمبر (۱۱) نشان دادم ولی درینجا در نسخه سوم NOKONZIK است.

٤٨. KAPAΛPAΓΓ (کَرَل رَنگ)

ماریک این کلمه را یک لقب نظامی مرکب از KAPA یعنی لشکر و

کاف اول میگفتند و کنارنگ از لغت کنارک بمعنی سرحد آمده است، و در هرمزی کنارنگها بودند که از قدیم بسرحد داری موروثی قیام می نمودند.
فردوسی در باره کنارنک اشعار زیاد دارد که از همهٔ آن شعرها همین معنی سرحداری بر می آید مانند:

وزان بگذری رود آبست پیش
که پهنای او را دو فرسنگ بیش
کنارنک دیوی نگهبان او
همه نره دیوان بفرمان او

در باره دلیری و شجاعت کنارنک گوید: که ملوک اطراف بدین صفت معروف بودند:

کدام است گرد کنارنگ دل
بمردی سیه کرده در جنگ دل[1]

و نیز بقول فردوسی کنارنگ مرو ماهوی نامداشت که پیشکار شبانان (کوچیان) بود:

کنارگ مرو است ماهوی نیز
ابا لشکر و پیل و هر گونه چیز
کجا پیشکار شبانان ماست

شهرت داشتند و طبری[1] در حوادث سال ۳۱ هجری این نام را بشکل کناری مرزبان طوس آورده و همین نام را بلاذری[2] در ذکر فتوحات خراسان کنارنگ آورده که در نسخه های خطی بشکل کنازنگ مرزبان طوس محرف شده است.[3] و همین نام است که ابن خرداذبه آنرا بشکل کنار (کنارنگ) ملک نشاپور ضبط کرده است.[4]

چنانکه میدانیم تا حدود قرن پنجم هجری حفظ سلسله های انساب میان دهقانان و موبدان و اهل بیوتات (خراسان) رواج داشت. و در هر یک ازین خاندانها روایات راجع باجداد آنها در میان بود که نسل به نسل حفظ میشد. (عین همین حالت اکنون در بین پښتونها موجود است) و برخی آنها اتفاقاً در بعضی کتب محفوظ مانده است و از آنجمله روایاتی است در باب کنارنگ جد ششم ابو منصور محمد بن عبدالرزاق که در مقدمه شاهنامۀ ابو منصوری می بینیم[5] و در سابق به آن اشاره شد.

شمس فخری اصفهانی درین باره می نویسد (حدود ۷٤٤هـ): "کنارنگ حاکم ملی را گویند و مرزبان نیز گویند." نظیر از خود وی:

کمینه بنده ات هر جا که باشد
بود آنجا ز اقبالت کنارنگ[6]

قبل از شمس فخری این کلمه از طرف اسدی طوسی نیز بمعنی صاحب طرف و مرزبان ضبط شده، بسند این بیت فردوسی:

برخی از مرزبانان یعنی حکمرانان نواحی مستقل خراسان را کنارنگ میگفته اند. به گفتهٔ پروگوپ مورخ بیزنتی منصب کنارنگ در برخی از خاندانها ارثی بوده است. بمرزبان ناحیهٔ ابر شهر یعنی شمال نیشاپور کنارنگ میگفتند. چون یردگرد سوم ساسانی از بیم حملهٔ تازیان به خراسان گریخت به حکمران طوس متوسل شد، که او را نیز کنارنگ میگفتند.

در فهرستهای القاب حکمرانان مستقل حکمران نیشاپور را کنار و حکمران طوس را کنارنگ گفته اند، ثعالبی در غرر ملوک الفرس تصریح میکند: که مرزبان طوس کنارنگ بوده است. در حوادث نظامی دورهٔ ساسانی گاهی باین نکته بر میخوریم که شنهنشاه ساسانی فلان کنارنگ را بمیدان جنگ فرستاده است و ازین پیدا است که کنارنگان مشاغل نظامی هم داشته اند. در بارهٔ گشنسپ داذ که از اعیان متنفذ دربار کواذ پادشاه ساسانی بوده صریحاً نوشته اند که وی کنارنگ بوده است. حمزهٔ اصفهانی در شرح دیوان ابو نواس، مرزبان طوس و مرو را کنارنگ نوشته است.

تنها مرزبان نواحی سرحدی شرقی پارس را کنارنگ نمیگفتند. بلکه در نواحی دیگر هم این اصطلاح رایج بوده چنانکه در آیین پذیرفتن سفرای بیگانه در زمان ساسانیان همینکه فرستاده یی از جایی می آمد کنارنگان ولایاتی که در سر راه این فرستاده بوندن می بایست همه جا چنانکه در خور اوست ازو پذیرائی کنند و شاید کنارنگ به حکمران ناحیه های

یافته است. این داستان شامل جنگ های اخلاف رستم سیستانی و شهریار برادر زاده فرامرز پسر رستم و مربوط بسرزمین تاریخی افغانستان است، که نسخهٔ واحدهٔ خطی آن در موزهٔ برتانیه موجود باشد.[۱]

درین داستان منظوم که یک نفر شاعر غزنه انرا در دربار غزنه سروده داستانی از شاه هیتال (هیاطله) موجود است که دران کلمهٔ کنارنگ به مفهوم یک منصب نظامی چنین آمده است:

کنارنگ هیتال با شش هزار
بیامد برامد غو گیر و دار
چو از پیش برخاست بانگ و غریو
بجنبید از جا سپهد ارنیو
شب تار و آوای رویینه خم
بتن زهرهٔ شیر گردیده گم
کنارنگ غرید مانند دیو
گرفته ره گرد فرخنده نیو[۲]

باین شرح کنارنگ بقول برهان قاطع بضم اول بمعنی مرزبان بود. ولی چون در پهلوی Kanarang و در یونانی Xanaraghges و در سریانی Qanarag در عهد ساسانیان عنوان مخصوص مرزبان ابر شهر نیشاپور بود[۳] و در اوستا هم کلمه کناره Kanara و در پهلوی Kanara بفتح کاف

در ریشه های کلمات زبان کوشانی. ولی ازین کتیبه روشن شد که شکل قدیم کوشانی کنارنگ = کرل رنگ بود.[1]

۴۹. Ι-ΦΡΕ-Ι-ΧΟΑΔΕΟΓ (ی-فری-ی-خود یوگ)

دو (Ι) در اول و آخر کلمه فری همان علامت اضافت ۳۰، ۵۳، ۵٦، ۱۰۴، ۱۰۸ است که (فری) را با (کرل رنگ) وصل و اضافت میدهد و آی دوم هم (فری) را با مابعد (خودیوگ) اضافت داده است.

اما کلمه فری از ریشهٔ همان فرو نمبر ۱۷، ۲٦، ۱۱۰ راست، که درین کتیبه مکرر آمده، و شاید با موارد استعمال و حالت وقوع گرامری خود به الحاق حروف علت Ε و Ο تغیر شکل داده است که اصل آن فر ΦΡ باشد.

این پیشاوند در پهلوی قدیم نبود ولی در اوستا fra و در سنسکریت pra و در لاتین pra و در کتیبه های هخامنشی فرس قدیم pro در آغاز افعال و صفات و اسماء می آمد و معنی پیش و پیش رو را افاده میکرد[2] و گویند که این فرا در زبان دری نیز تاکیداً بر سر افعال آمده و جهت فعل را روشن میسازد، مانند: فرا آمد، فرا آفگند، فرا رفتند[3] نظامی گفت:

شحنهٔ مست آمده در کوی من

زد لگدی چند فرا روی من

سعدی:

از استعمال این ادات در موارد متعدد این کتیبه آشکار است که در السنهٔ افغانستان بکثرت مستعمل بود، و در پښتو آثار آن به صورت (ور ـ در ـ را) برای سه شخص غایب و مخاطب و متکلم باقی است.[1] زیرا گاهی (ف) السنهٔ دیگر در پښتو به (و) تبدیل شده مانند وفره اوستا و vafr پهلوی و vafr سنگلیچی و varfa منجی[2] که در پښتو واوره و در فارسی برف است. و بر همین قیاس (ور) ادات طرف و جهت پښتو از همان ER قدیم ریشه دارد که در کوشانی هم بود.

اما درینجا در جمله (نوکونزوک ـ ی ـ کرل رنگ ـ ی ـ فری ـ ی ـ خوادیوگ) موقع و مقام و منصب نوکونزوک را که از طرف خوادیوگ (خدای) مقام کرل رنگ (کنارنگ) را داشت تعیین میکند و معنی (از طرف و نسبت تاکیدی) را میدهد مانند: حاکم پادشاه و نایب سلطنت وغیره.

مخفی نماند که ماریک (فری) را یک اسم خاص پنداشته و هیننگ آنرا بمعنی امین و صادق امپراطور آورده است. ولی احتمال بعید است و ریشه های کلمه در خود کتیبه موجود اند.

اما کلمه (خوادیوگ) در نظر ماریک و هیننک بمعنی مالک و صاحب اختیار و معادل autokrator و خدیو فارسی است که در تورکی khediv و در فرانسوی khedive بود.

در کتب تاریخ اوایل عهد اسلامی بهمین معنی است[1] و در جمله کابل شاهان که در نصف اول قرن هفتم میلادی بالشکرهای فاتح عرب درین سر زمین مقابله میکرند یکی هم (خودو وه یه که) Khuduwayaka نامدارد که مسکوکات او در افغانستان شرقی و پنجاب بدست می آید. پایتخت این شاهان بعد از فتح عرب از کابل و گردیز به ویهند کنار اتک انتقال کرده بود.[2]

اما کلمه خدای تا کنون در پښتو لهجه های مختلفی دارد: خدوی، خودوی، خلوی وغیره گویند و معلوم است که تلفظ قدیم این کلمهٔ افغانستان هم بهمین لهجات پښتو نزدیک بوده، زیرا درین کتیبه در نمبر ۱٤٥ خوادی XOAΔE آمده.

و در سکه کابلشاه (خودووه یه که) است. اما (گ) اخیر کلمه از جنس (گ) تجلیلی است که در آخر اسمای بزرگان همان وقت می آمده است (رک: نمبر ۱۱).

۵۰. KIΔ (کد ـ که)[3]

قید موصول بیانی از حال نوکونزوک، که دال آخر آن بعد از حرف علت (I) در فارسی خاموش است مانند کلمات نمبر ۲٦، ۳۲، ۳۷، ٤۳ وغیره.

ماریک این کلمه را نظیر kide و kade ختنی و kdy سغدی میداند و

در سغدی kdh کذ عین همین (که=کی) بیانی است. در منظومه درخت اسوریک پهلوی شمالی (گذش) بمعنی (که آنرا) آمده[۱] و آنچه امروز در محاورهٔ عامه کابل (کتی) گفته می شود بگمان من از بقایای همین ریشه است که برخی مردم آنرا (کدی) هم خوانند مثلاً کتی او گپ زد (که باو سخن زد) یا خدش گپ زد.

این کلمه عیناً مانند پید نمبر ٦٨، ٩٠ است که در فارسی (به) و در پښتو (په) ازان مانده و دال اخیر آن حذف شده است. ولی در پدین (بدین) نمبر ۱۲۱، ۱۲۳ دال آن تا کنون هم باقی است و همچنین دال کد در (که=کی) بیانی خاموش ولی در کذش پهلوی شمالی و خدش کنونی محاوره عامهٔ کابل موجود و محفوظ است.

۵۱. ΦΡΕΙϹΤΑΡ (فِری اِستار)

در پهلوی parastar بمعنی خدمتگار و خادم و فرمان بردار و مطیع بود.[۲] فخر گرگانی گوید:

ازین هرما هروئی را هزاران
بگرداند رنگارین پرستاران[۳]

فردوسی راست:

پرستار زاده نیاید بکار
اگر چند باشد پدر شهریار[٤]

بمعنی (به) میگیرد اما معقول نیست که در سایر مواقع AB بمعنی کنونی خود (آب) باشد و تنها درین مورد بمعنی (به) استعمال شده باشد. بنابران من این تعبیر را موجه نمی دانم و (فری استار آب) را یک ترکیب امتزاجی میدانم. زیرا کلمه پرسیتار در پهلوی بمعنی خدمتگار و آمر یک موسسه دولتی موجود بود. در متون پهلوی چنین آمده:

پرسیتار مرد بیراه مبوید.[۱]

بگمان غالب ترکیب امتزاجی (فری استار آب) باید نامی باشد برای یکی از مامورین دولت که وظیفهٔ آبرسانی و نظارت آبیاری و جوی کنی را داشت که اکنون در روستاها آنرا (میرآب) گوئیم. در تاریخ سیستان (ص ۳۱٤) امیری آب، شغلی از مشاغل دولتی آنوقت ذکر شده، که غالباً همان فری استار آب قدیم باشد. و از روی این تعبیر باید گفت: که همین نوکونزوک وظیفه ریاست مؤسسه آبرسانی را بنام (فری استار آب = فرستار آب) نیز داشته است.

۵۲. AB (آب)

شرح آن در نمبر ۱۵ گذشت، در نمبر ۲۰، ۳۸، ٤۱، ۹٤، ۹۷ هم مکرر است.

۵۳. þA (شا)

همین شاه کنونی فارسی است که در نمبر ۱۰ شرح آن گذشت و (I)

۵۵. ΠΟΥΡ (پَوهر)

طوریکه در نمبر ۲۹ شرح داده شد این کلمه را بگ پوهر باید خواند نه بقرائت هیننگ که آنرا (پویر) خوانده است.

ماریک بگه پویر را از بگ پوتهرا (پسر خدا) ترکیبی نزدیک به دیوه پوترا سنسکریت میداند که پویر (صحیح آن پوهر) بحیث پسوند اسمای خانوادگی باشد.

اصل این کلمه در فرس قدیم puca در سنسکریت putra در اوستا puthra در پهلوی puhr در فارسی و پښتو پور = پوس = پسر[1] و در هندی قدیم pusra و در سندهی پوتره است. و املای کوشانی آن درین کتیبه پوهر مشابه پهلوی بود. پس بگ پوهر بمعنی خداوند زاده و شاهزاده و پسر خداست که صفت و نسبت (لویک بوسر) بعدیست. و همین ترکیب کوشانی بگ پوهر در فارسی بغپور و معرب آن فغفور (یعنی پسر خدا) باشد[2] و خوارزمی باین مطلب بصراحت اشاره مینماید[3] و همین پوهر قدیم و پور فارسی در پښتو در کلمه تربور (تره = کاکا + بور = پسر) یعنی کاکا زاده و در کلمه بوره (پسر مرده) موجود است. مخفی نماند که در نسخه سوم کتیبه این کلمه باملای ΠΟΟΡ نوشته شده که همین پور فارسی = بور پښتو باشد. سی، ایل هوارت در دایرة المعارف اسلامی (۲، ۳۸) می نویسد: که ابن اثیر (۷، ۲۲۱) فغفور را بمعنی پسر آسمان دانسته است،

Sung استعمال شده است، و ازین بر می آید که این لقب در آسیای میانه تا چین تعمیم یافته بود.

٥٦. ΛOIX (لُویخ)

مستشرقین به اصلیت این کلمه ملتفت نشده اند که در مآخذ دورهٔ اسلامی لویک است و این خاندان در جلمهٔ ملوک محلی کابل و غزنه و گردیز در اوایل دورهٔ اسلامی درین سر زمین حکمرانی داشتند. لویک که در رسم الخط یونانی لویخ شده نام خانوادگی است[١] که نام اصلی این بغپور و خداوند زادهٔ خاندان لویک در نمبر (٥٧) بوسر BOCAP است. و همین لویک بوسر شاید از طرف شهنشاه کوشانی حکمران این سر زمین بود، که نوکوزوک کنارنگ بحیث پرستار آب، از طرف این لویک مقرر بود.

شرح کلمه لویک و دودمان ایشان را در عصر اسلامی در رسالهٔ پښتو و لویکان غزنه به تفصیل داده ام که درینجا به کلیات مطلب اشارت میرود.

لنگورت دیمز گوید که در حدود ٢٦٠ هـ حکمران محلی غزنه شاه لاویک بود که شخصیت مجهولی است.[٢] عبدالحی گردیزی مقابلهٔ ابو منصور افلح بن محمد بن خاقان را با یعقوب لیث در گردیز شرح میدهد.[٣] و همچنین نظام الملک در شرح عصر الپتگین از امیر غزنه لویک نام می برد[٤] و منهاج سراج جوزجانی نیز ابوبکر لاویک را در چرخ لوگر در مقابل سبکتگین ذکر میکند[٥] و محمد بن علی شبانکاره ئی نیز ازین ملک غزنه

یاد آورست[1] و گردیزی بقایای این خاندان امرای گردیز را در دربار غزنه دارای مناصب سفارت و مراتب سیاسی شمرده است و در نسخهٔ خطی کرامات سخی سرور که در دیرهٔ اسمعیل خان پښتونستان یافته شده بود حکایتی ازین دودمان حکمرانان غزنه وارد بود. که بقایای این دودمان حکمرانان غزنه در اوایل فتوح اسلامی درینجا بودند و بزبان خلجیه (پښتو) بیتی از ایشان روایت شده و از روی تمام اسناد موجوده ازین خاندان حکمرانان و رجال ذیل را می شناسیم:

۱. لویک وجویر (هجویر غزنه = اجرستان) باو منسوبست، معاصر رتبیل و کابلشاه حدود ۱۲۰ هـ.

۲. لویک خانان (خاقان) پسر وجویر، معاصر خنچل کابلشاه حدود ۱٦۳ هـ.

۳. محمد بن خاقان حدود ۲۱۰هـ (مسلمان شده).

٤. بو منصور افلح پسر محمد که در گردیز از یعقوب لیث صفاری شکست خورد ۲٥٦هـ.

٥. منصور بن افلح ۳۰۰هـ.

٦. مرسل (۳) بن منصور حدود ۳٥۰هـ.

۷. دهل بن مرسل حدود ٤۰۰هـ.

۸. ابو علی یا ابوبکر لاویک خسر کابلشاه که در چرخ لوگر یا داماد

اما در بارهٔ نام خانوادگی لویک و اسناد ادبی آن در رساله پښتو و لویکان غزنه شرحی داده ام که لب لباب آن چنین است: کلمهٔ لویک از لوی (بزرگ = سردار) پښتو بالحاق همان (ک) تجلیل ساخته شده که در نمبر ۱۱ شرح داده شد و نظایر آن درین کتیبه و پهلوی بسیار اند.

اما اینکه چرا درینجا (گ) تجلیل به (خ) املا شده و ΛOIX نوشته اند شاید علت آن مربوط بدستور زبان باشد که بعد از (I) آواز (گ) به (خ) تبدیل میشده است.

۵۷. BOCAP (بوسرِ)

علم شاه لویک است. که هیننگ آنرا به اوپت چاره Upatchara فرس قدیم میچسپاند. ولی در بارهٔ کلمه لویخ و بوسر چیزی دیگر نمی گوید. و درین مورد کلمات (بزار = افزار) فارسی را هم یاد اوری میکند که چندان موزون و مربوط بنظر نمی آیند. ولی چون لویک اسم فامیلی و بوسر نام شخصی شاه است مشکلی فراروی نداریم.

۵۸. þIZOΓAPΓ (شیزوگرگِ)

این کلمه را ماریک و هیننگ شیزو گرگو خوانده و معنی آنرا the beneficient یعنی نیکو کار و کریم نوشته اند. ولی سندی را برای چنین تعبیر نداده اند. و ریشه آنرا تعین نکرده اند.

چون بین علم لویک بوسر و این کلمه علامت اضافت (I) ابوت موجود

و همچنین (I) اضافت و اتصاف بعد از کلمه شیزوگرگ هم آمده که کلمه بعدی نمبر ۵۹ صفت و اضافت اوست ولی این علامت در نسخه اول و دوم به علامت (o) منفصل و در نسخه سوم شیزوگرگی متصل است، و قاعدتاً باید منفصل باشد.

۵۹. AΛOþXAΛ (اَلوُنبال = اروانباد)

این کلمه را هیننگ بمعنی رحیم و مهربان آورده و جزو دوم کلمه را با نام پارتی XCHD تطبیق کردن خواسته است. طوریکه پیشتر گفتیم این کلمه بوسیله علامت اضافت توصیفی (I) با شیزوگرگ وابسته است و وصف دعائی اوست.

جزو اول کلمه ا ل و = الو = ارو است. که (ل) همواره بین پښتو و فارسی به (ر) تبدیل میشود مثل دیوار = دیوال و غربیل = غلبیل. پس AΛO (ا ل و) زبان کوشانی در پارسی و پښتوی کنونی (اروا) شده که معنی آن (جان) باشد.[1] و این کلمه در اروند = الوند در جزو اول نیز بصورت الو = ارو محفوظ است که اصل آن در اوستا aurvant بود، بمعنی جاندار و تیز و چالاک و توانا و دلیر که از صفات جان است و این کلمه چنانچه تصور میشود از کلمه جمع (ارواح) عربی نیامده و در فارسی افغانستان و پښتو از قدیم باقی مانده است و امکان قوی دارد که روان فارسی و پهلوی و اروان urvan اوستا بمعنی (جان) با همین الو کوشانی

کوهسار پامیر و بدخشان) و جزو دوم را با (الو = اروا = روان) بمعنی جان تطبیق داد.

اما جزو دوم کلمه ښال همین شاد فارسی و ښاد پښتو است که برای اظهار مخرج (ښ) در یونانی ΠΧ (ش خ) را یکجا استعمال کرده.[1] و ادای صوت خاص (ښ) را که یک صدای مشترک بین ش و خ است، به نوشتن هر دو حروف افاده کرده اند. و معلوم است این صوت را عیناً مانند (ښ) پښتوی امروزی سمت غربی کابل ادا میکردند.[2]

اما حرف اخیر کلمه لام در السنهٔ دیگر به دال تبدیل شده که نظیر دیگر این ابدال در همین کتیبه ابدال نوشال به نوشاد است. و ازین پدید می آید که در زبان کوشانی همین دال اخیر کلمات نوشاد و شاد را به لام تلفظ و نوشته میکردند و کلمه شاد در پهلوی shat و در اوستا shata و در فرس قدیم shiyati بود. پس ښال و شاد و شات و ښاد تلفظ های مختلف کلمه است. و جمعاً هر دو کلمه (اروا + ښاد) یعنی شاد روان و مرحوم است که شاید اصطلاحی بود مانند (شاد روان) کنونی که با مردگان احتراماً و بطور دعائیه می آید. و چون شیزوگرگ پدر شاه لویک بوسر در حین نوشتن کتیبه مرده و مرحوم بود او را اروا ښاد گفتند.

ازین مبحث دو نتیجه واضح گرفته میشود:

اول عقیدهٔ مردم آن زمان بوجود و خلود روح. زیرا معلوم است بوجود

٦٠. KIΔ (کِد = که)

ادات بیانی قید موصول است و بیانست از احوال شیزوگرگ اروا بناد. رک: ٥٠.

٦٢/٦١ ΦAPO-OICΠ (فَرُوِیسپ)

حزو اول این کلمه غالباً مربوط است بریشهٔ پرو فرس قدیم و پورو اوستا و پوره پبنتو که معنی تمام و کامل را دارد و شرح آن در نمبر ۹۲ خواهد آمد.

اما جزو دوم OICΠ (ویسپ) را ماریک ویسپه wispa ایرانی قدیم به معنی (تمام = همه) خوانده است. که در پهلوی نیز وسف (همه) هروسف (هر همه) بود و در کتاب التنبیه علی حروف التصحیف حمزه بن حسن که نسخهٔ خطی واحد آن در کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق تهران موجود است در جمله انواع کتابت قدیم قسم هفتم وسف دفیره است، یعنی دبیری همگان و جامع کتابتها[1] که باین سند نیز تعبیر ماریک معقول به نظر می آید.

و دو کلمه ٦١ و ٦٢ را باید فرو ویسپ = پوره و تمام خوانده که با مابعد خود مربوط اند.

٦٥/٦٤/٦٣. ANOMO-OAΔ-BAPΓAN (اَنوُمُواد برگان)

هیننگ این کلمه را از کد تا برگان یک جمله دعائیه شمرده و گوید

کلمات این دعائیه نپرداخته اند. ظاهراً کلمه ٦١ شکلی است از نام فارسی = نوم پښتو و کلمه ٦٢ را (داد) خوانده اند. که شکل قدیم همین (باد) دعائی از مصدر (بودن) است. اما کلمه ٦٥ برگان بهمان نام برگ نمبر ١١ سطر دوم کتیبه ربطی بهم میرساند. ولی در بارۀ جزئیات این کلمات که چرا نام نمبر ١١ درینجا انومو شد، و چرا (واد = باد) دعائی در وسط آمد، و چرا همان برگ نمبر ١١ درینجا به الحاق AN برگان شد اکنون چیزی گفته نمیتوانیم، و احتمال قوی است که این کلمات به مقتضای حالت گرامری قدری تبدیل شکل کرده باشند. و تحلیل دقیق آن محتاج معلومات آیندۀ ماست، در باره گرامر و تبدیل حالت دستوری کلمات در زبان کوشانی.

بهر صورت کلمات ٤٦ تا ٦٥ از روی تحلیلات گذشته چنین معنی میدهند:

تا کلد نوکونزوک ی کرل رنگ ی فری ی خوادیوگ کدفری استار آب
تا وقتی که نوکونزوک ی کنارنگ از طرف خدای که فرستار آب
شای بگ پوهری لویخ بوسری شیزوگرگ و الوښال
شاه ی فغفوری لویک بوسر (بن) شیزوگرگ ی اروښاد
که فرویسپ انومو واد برگان!
که (همه) همواره نامور باد!

در زبان دری کلمه ئی بود بشکل اسغده asagada بمعنی ساخته و آماده و مهیا که مصدری را هم بشکل اسغدیدن یعنی ساختن و پرداختن و آماده ساختن داشت.[١] این کلمه دری با کلمه وسوگد خیلی نزدیکی دارد و با کلمهٔ مابعد خودمنگ هم ربط و مطابقت معنوی خواهد داشت باین وجه.

٦٧. MAΓΓ (مَنگ)

بر اساس تلفظی که دو Γ در کلمات ۷، ٤٨، ۷۷، ۹۱، ١٤٣ به آواز (انگ) دارند، این کلمه را هم منگ باید خواند. قبلاً در شرح کلمه ۱۱ خواندید که درین کتیبه برخی از کلمات مختوم به یک (گ) اتصافی موجود اند، که تلفظ این (گ) بین (ک) و (گ) بود[٢] پس اگر این (گ) اتصافی را ازین کلمه دور کنیم، باقی (من) می ماند که در ادب قدیم پښتو بمعنی اراده بود. امیر کروړ جهان پهلوان (حدود ۱۳۹هـ) گفته:

غشی د من می ځی برېښنا پر میرخمنو باندی[٣]

یعنی تیر ارادهٔ من مانند برق بر دشمنان پرتاب میشود. این کلمه در سنسکریت هم بمعنی اراده و دل و روح بود.[٤] و البیرونی آنرا بمعنی دل و اراده آورده است[٥] و علاوه برین در پښتو منل هم در دل پذیرفتن چیزیست.

پس میتوان گفت که وسوگد منگ (اسغده منگ) معنی با دل مهیا و آماده (قوی) را دارد. و این دو کلمه ترکیب وصفی است از حال همان نوکونزوک کنارنگ که با دل و ارادهٔ مهیا و آماده بکار آغاز کرده بود.

آن به (هـ) تبدیل شده. و اکنون در پښتو (په) و در فارسی (به) مانده است. و همین پد کوشانی در پهلوی پذ = پت عیناً بمعنی (نه = په) بود.[1]

هیننگ نیز این کلمه را بمعنی (به = بر) ضبط کرده که در فرس قدیم pati و در اوستا paiti و در پهلوی تورفان نزدیک بهمین پد کوشانی padh بود.[2] این کلمه در نمبر ۹۰، ۱٤٤ هم آمده و در نمبر ۱۲۱، ۱۲۳ در شکل پدین باقی مانده است. این پد کوشانی در دری اوایل عهد اسلامی نیز زنده بود. در سرود آتشکدهٔ کرکوی که از شهنامه ابو المؤید بلخی در تاریخ سیستان (ص ۳٥) نقل شده این بیت وارد است:

دوست بذاگوش   بآفرین نهاده گوش[3]

که در مصراع اول بذاگوش (به آغوش) معنی میدهد، و همین (پد) کوشانی=پت پهلوی در عصر محمد بن احمد بشاری قدسی ۳۷٥ هـ در مرو خراسان شنیده میشد. بدین معنی که همین مؤلف و جهانگرد دقیق در مرو خراسان کلمه برای مرکب از (به + رای) را بترای (پت + رای) بمعنی من اجل هذا شنیده بود[4] که پت = پد را تا اینوقت هم درین کلمه میگفتند.

٦۹. I-IШΓ (یِ - اِیُوگ)

آی قبل از ایوگ همان ادات نسبت و اضافت ربطی است که درین کتیبه مکرر است. و ایوگ همین (یکم) فارسی و یو پښتو است، که در پهلوی هم بشکل (ایوک) به تشدید کاف موجود بود[5] و از کلمات نمبر ۸۲،

در واخی iv، در شغنی yiv، در سریکی iv، در یغنوبی i، در منجی yu ، در سنگلیچی wok است.[1]

از شکل مجرد کلمه eii که درین کتیبه مکرر است حدس میزنیم، که عدد مجرد eii و عدد مرتب ایوگ بود بمعنی یکم.

70. ΟΔΟΥΙΡϹ (اوُدُوهِیرس)

نزدیکترین اسم عددی است به (دیرش) پښتو، که در تلفظ غلجیان وادی غزنه (دیرس) است و در فارسی عدد (سی) باشد، پس با کلمه قبلی (ایوگ اودوهیرس) معادل (یو دیرش) یعنی سی و یکم فارسی است (در نسخه سوم چند حرف این کلمه دیده نمی شوند).

ازین ترتیب اعداد آحاد و عشرات معلوم است که در زبان کوشانی عیناً مانند پښتو اول آحاد و بعد از آن عشرات می آمدند، کلمه سی در فرس قدیم th(r)ithat در اوستا thrisat در سنسکریت tricat در پازند si در پهلوی sih بود[2] و هیننگ گوید که در زبان ختنی نیز آحاد پیش از عشرات می آمدند، و همین ۳۱ دران زبان ossete است.[3]

۷۱. ΧϸΟΝ (خشُون = شاهی)

هیننگ و ماریک این کلمه را بمعنی (سال سلطنت) regnal year دانسته و گویند که در ختنی kchuna بود. کرستین سن خشون را در ریشهٔ نام پادشاه هفتالی افغانستان اخشنور = خشون (۶۶۰م) بمعنی

xsayathiya بمعنی شاه از همین ریشه است.[۱] و محققین گویند که طبیعت از حرف (خش) بخشم آمده و بدان حرف به نظر خشونت نگریست و بعد از چند صد سال آنرا بشکل سهلتر (شه = شاه) در آورده[۲] که در پهلوی shah و در برخی از لغات شمال غربی ایران shathr بود و ریشهٔ کلمه شهر فارسی و ښار پښتو از همین جاست.[۳]

در بارهٔ بقایای این کلمه در زبان و ادب پښتو شرحی را در صحفه (۲۵) لویکان غزنه و تاریخ ادب پښتو (ج۱) نگاشته ام بدان رجوع شود.

اما درینجا مقصد از آوردن این کلمه بعد از سال سی و یکم اینست که در سال سی و یکم سنهٔ عهد کنیشکا باید این کتیبه نوشته شده باشد (حدود ١٦٠م) رک: قسمت نتایج این رساله.

۷۲. NEICAN (نِیسان)

نام یکی از ماه های بابلی بود که بقول بن ونیست در تقویم سغدی نیز معمول بود. نیسان ماه هفتم سال رومی و اصلاً ماه بهاری بابلی است که معادل باشد با مارچ و اپریل فرنگی (حمل شمسی). در تقویم سریانی نیز ماه هفتم و در سال مذهبی یهود ماه اول و دارای سی روز بود.[٤] تحویل این کلمه: اکادی: نیسن > آرامی: نیسن > عربی: نیسان.[٥]

از استعمال این نام می فهمیم که در عصر کوشانیان تقویم بابلی درین سر زمین مروج بود.

فرس قدیم mawang و در سنسکریت mas و در سغدی ماخ بود.[۱] در نسخه دوم این کلمه ماه mah است.

۷٤. MAΛ (مال)

بمعنی وقت و هنگام که اکنون هم مال و مهال در پښتو بمعنی وقت و زمان زنده است و در ادبیات قدیم پښتو از اوایل عصر اسلامی مستعمل بود که شرح آن را در حواشی و تعلیق کتاب پټه خزانه داده ام.

۷٥. AΓAΔOAN (اَگادوَان)

جزو آخر این کلمه را ماریک AM خوانده، ولی چون به اصل کتیبه در موزهٔ کابل رجوع کردم درانجا بجای M واضحا N نوشته، و بنابران من آنرا N میخوانم. در نسخه دوم مغشوش است و در نسخه سوم انرا AB خوانده اند.

چون از کلمه ٦۸ تا ۷٤ تاریخ بنای مهادژ در بگ لنگ گفته شد: به سی و یکم سال عهد کنیشکا، هنگام نیسان ماه. پس کلمه ۷٥ مربوط مابعد خود است.

ماریک اگاد را از gata بمعنی رسیده و سپری شده گرفته یعنی وسط از ماه نیسان سپری شده و طی شده ولی در نظر من تاریخ بنا بر کلمهٔ (مال) یعنی هنگام ختم شده و باید اگادوان مربوط به مابعد خود باشد.

در پارسی باستان gathu و در اوستا gatu (جا = مکان = تخت) و

حدس من اینست که اگاد کوشانی همان گاتهو = گاتو قدیم است، که در فارسی (گاه) بمعنی ظرف مکانی باشد.[1] و یک پسوند an در آخر آن ملحق شده که همین پسوند حالت و اتصاف و نسبت را ما در کلمات ٦٥، ٩٣، ٩٦، ١٠١، ١٠٧ در همین کتیبه می بینیم. و اکنون در پښتو هم an اتصاف و حالت و نسبت موجود است که باخر کلمات پیوندد. مانند کال = کلن (منسوب بسال)، توره = تورن (شمشیری). پس اگر اگادوان بگ لنگ را چنین ترجمه کنیم بعید نیست.

(به بگ لنگ جای گرفت = بگ لنگ را تخت گاه ساخت = به بغلان اقامت گزید).

٧٧/٧٦. BAΓ-ΛΑΝΓ (بَگ لَنگ = بغلان)

رک: ٦، ٧.

٧٨. ΤΑΔΕΙ (تادئِی = تا که)

رک: ١٨، ٨١

٧٩. ΜΑΛΙΖ (مالِیز = مهادژ)

رک: ٢.

٨٠. ΠΟΡΟΓΑΤ (پُورُوگَت)[2]

این کمله را هیننگ با (پوروات) نمبر ١٢٨ از یک ریشه و مشتق از farwa(r)cht بمعنی پرستاری و مواظبت میداند که t اخیر کلمه نمایندگی

فارسی باستان نیز fro+vat بمعنی نگهداری و حافظ و سرپرستی بوده و ازین ریشه اسمائی در کتیبه های هخامنشی موجود اند.[1]

ممکن است پروگت فعل معروف ماضی مطلق باشد که در فارسی کنونی (پرورد) گوئیم.

پس مقصد این جمله چنین است که همان نوکونزوک کنارنگ فرستار آب در ماه نیسان سال ۳۱ عهد کنیشکا در بغلان آمد و این مهادیژ را پرورید و مواظبت کرد:

اگادوان بگ لنگ تادئی کالیز پوروگت

جای گرفت در بغلان تا که این مادژ (را) پرورید

۸۱. TAΔEI (تادئی = تا که)

رک: ۱۸ ، ۷۸.

۸۲. EII (اِیِی = یو پښتو = یک)

رک: ٦۹، ۱۳۰، ۱٤۸، ۱٦٤ (در نسخه دوم E و در سوم EI)

۸۳. CAΔ (ساد)

ساد = څاه پښتو = چاه فارسی است. ولی این کلمه را ماریک با (ست) سغدی بمعنی کل و تمام و ساده فارسی و ستگ ارمنی (کامل = درست) نزدیک دانسته که موردی ندارد، و بموقع مطابق نمی افتد.

رای هیننگ درست است که در سغدی (چت) بمعنی چاه بود و ساد

همین کند فارسی کنونی ماست که در پارسی باشتان و اوستا کن و در پهلوی کنتن و در هندی قدیم khan و khanti و در پښتو کینل است.[۱]

۸۵. OTEI (اوُت یِی)

این کلمه در نمبر ۸۹، ۱۱٤، عیناً مکرر استعمال شده و هیننگ آنرا بمعنی and of him – it نوشته است. در پښتو این کلمه را اکنون (اوتی) میخوانیم یعنی (و ازو = و از آن = و آن). در آخر کلمه (یی) ضمیر زنده کنونی پښتو است که در آخر کلمه تادیی نمبر ۱۸، ۷۸، ۸۱ هم آمده است. پس ترکیب این کلمه از دو کلمه مستعمل این کتیبه است OT (اوت = و) + (یی پښتو) = (و ازان). در پښتو این جمله را چنین گوئیم: څا ئی وکیند اوتی اوبه وایستی.

۸٦. AB (آب)

رک: ۲۰، ٤۱، ۵۲.

۸۷. OZ (اُوز)

بقول هیننگ و ماریک uz در پارسی قدیم پیشوند بود برای نشان دادن یک حرکت از پائین به بالا، که در فارسی کنونی ازؤ و در پښتو ځنی بقایای آنرا داریم. این کلمه با مابعد خود مربوطست. (نسخه دوم: AZOOACTO، نسخه سوم ZOACTI).

۸۸. OACT (وَست)

۹۰. PIΔ (پِد)

معادل په پښتو = به فارسی. رک: ٦٨.

۹۱. ACAΓΓEIΘ (اَسنگی اِتهه = سنگ ته)

جزو اول کلمه مانند BAΓE نمبر ۳۳ جمع است که در اوستا هم asenga و در فرس قدیم athaga (athanga) و در پهلوی و فارسی سنگ بود[1] که در پښتو (تیگه = سنگ) بهمین کلمات نزدیک است (در نسخه دوم دو حرف اخیر این کلمه پریده).

اما E آخر کلمه برای جمع است مانند (بگی) که در آخر آن IΘ ملحق شده. و غالباً همین (ته) بمعنی زیر است و سنگ ته مفهوم تهداب سنگی را دارد و مفعول فعل مابعد است. (در نسخه دوم ΔO در نسخه سوم IΔA).

۹۲. OIΛIPΔ (اویِ لیرد)

ماریک و هینگ در ایرانی قدیم widrta را بمعنی گرفته hold نظیر این کلمه دانسته اند که صفت پارتی dyard مطابق آنست.

اما در پښتو (اویی درید) نزدیک این فعل است از مصدر دریدل بمعنی ایستادن و قائم بودن جاندار و غیر جاندار.

در زبان کوشانی همواره (در) السنۀ مجاور به (لر) تبدیل شده که کریستن سن باین تغیر (د) به (ل) در لهجات مختلف فلات ایران شرقی

پس مطابق این اصول ابدال اصوات (اوی هیرد) کوشانی در پښتو (اودرید) میشود. و معلوم نیست که (I) بعد از لام نمایندهٔ کسرهٔ لام است یا نمایندهٔ حرف (ی) و امکان دارد که فقط نمایندهٔ کسره باشد، پس نزدیک (لر = در) پښتو است و مفهوم کلمات ۸۹ تا ۹۲ چنین است:

او تیی پد اسنگی اته او لیرد

و ازان (چاه) به سنگها ته قایم و بنا شد.

۹۳. ATAN (اَتَن)

هیننگ احتمالاً معنی این کلمه را (طوریکه = بقسمیکه) نوشته و ریشهٔ کلمه را at اوستا ضمیر جمع غائب نشان داده است، و به اوتن نمبر ۱۲۲ و کلدن نمبر ۱۰۱ و تدن ۱۰۷ اشاره مینماید و ماریک آنرا مربوط به OT نمبر ٤۳ میداند. و بهر صورت رای قطعی خود را اظهار نکرده اند.

بگمان من این کلمه لهجه ایست از eton ایتون پهلوی که بمعنی این چنین و این گونه بود. و در فرس قدیم aitavana و در اوستا aetavant بود.

۹٤. AB (آب)

رک: ۲۰.

۹۵. MAΛIZ (مالِیز) = مهادژ دژ بزرگ

رک: ۲.

و اتصاف اند ربط بهم میرساند. که ریشهٔ آن (کر) در کردن فارسی و کړ و کړل پښتو دیده میشود. و در معنی آن موصوفی و مفعولی دخیل است یعنی کرده شده و معنی تمام جمله از ۹۳ تا ۹٦ چنین خواهد بود:

اتن آب مالیز فرو کرن

ایدون (چنین) آب مادژ پوره کرده شد.

این جمله شرط است که جزای آن در جمله بعد می آید.

۹۷. AB (آب)

رک: ۲۰.

۹۸،۹۹. ΜΑΓΑΟΕΙ (مَگاویِ)

ماریک این کلمه را فعل حال از مصدر اوستائی gav (بدست آوردن و تهیه کردن) مطابق افعال ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲ که به همین پسوند EI مختوم اند تعبیر کرده. و هیننگ آنرا از همان gav که در سغدی gw بود بمعنی (fail to want) آورده و گوید که امکان دارد g صورت تلفظ حرف k باشد که بین دو حرف صدا دار (علت) واقع گردیده و حالت تمنائی شخص سوم غایب است.

بر اساس افعال ۱۱۰، ۱۱۲ اگر ما این فعل را تجزیه کنیم باید سه جزو باشد.

ما = مه نافیه و تجربی + گاو + ی، که در همان افعال در ابتداء (ما)

اولاً: در فارسی دری کاویدن و کاوش از ریشه کاو بمعنی کافتن و جستجو کردن بود بدلیل این بیت عنصری:

بکاوید کالاش را سر بسر

که داند که چه یافت زر و گهر[1]

پس درینصورت باید معنی جمله چنین شود: آب مورد جستجو نباشد (در صورتیکه موجود است)

ثانیاً: از همین ریشه، کاهیدن و کاهش بمعنی کمی و نقصان و کاستن نیز در دری بود[2] که با قبول نظر معنی جمله باید چنین باشد: آب کم و کاسته نباشد.

درینجا در بارهٔ تبدیل (ک) دری به (گ) کوشانی باید نگفته نماند که درین کتیبه کلماتی هست که املای آن (گ) است که در دری و فارسی کنونی و پښتو آنرا (ک) تلفظ کنیم.

اما پسوند جزو سوم کلمه (یی) که درین کتیبه در افعال ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲ وغیره مکرر دیده می شود با همین (یی = وی) پښتو که برای حالت تمنائی مضارع شخص سوم (غایب) می آید شباهت تام دارد، که معنی آن (باشد) است.

آب مگا و یی

آب نه کاهیده باشد.

عین همین مطلب و همین جمله و الفاظ در ۲٦ تا ۳٦ بصورت ماضی متحقق الوقوع مذکور اند. که در صورت کمبود آب و خشک شدن آن، معبد بگ لنگ و مادژ متروک و خالی از پرستندگان مانده بود. ولی درین جمله از نمبر ۱۰۰ تا ۱۱۳ تمام افعال به مضارع و مستقبل تمنائی تعلق دارند. پس استعمال (کلد و تاد) برای ماضی و کلدن و تادن برای مستقبل تمنائی است. و این تغیر شکل کلمات بقواعد گرامر زبان کوشانی تعلق میگیرد، که اکنون بر ما روشن نیست و بهر صورت معنی کلد (کله = هنگامیکه) است.

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰٤. (اَس ـ لروُهُومِنین ـ یِ ـ اِیر)

این کلمات عیناً تکرار همان کلمات ۲۸، ۲۹، ۳۰ اند، و معنی آن همان است که ذکر رفت.

۱۰۵، ۱۰٦. BOO EI (بوُ یِی)

ماریک ریشهٔ کلمه را در bov (وجود داشتن) نشان داده و ظاهر است که مصدر ربودن و بوتن پهلوی و bavaiti اوستا و bhaoti سنسکریت از ریشهٔ قدیم آریائی bhav یا bhu اند. که معنی وجود و هستی در انها مضمر است. مصدر بودن دری در قدیم صرفی داشت که بم، بوم (باشم) بیم، بویم (باشیم) بی و بوی (باشی) بید، بوید (باشید) بید (باشد) بند-بوند (باشند) مشتقات آن بود. برای شرح آن رجوع کنید به

۱۰۷. TAΔAN (تادَن)

این کلمه مربوط به همان (تاد) نمبر ۳۲، ۳۷ است که اکنون در پښتو و فارسی ازآن (تا) باقی است. راجع به الحاق AN در نمبر ۱۰۱ شرح دادم که برای معنی مستقبل تمنائی است. و معنی آن (تا که) است و (I) بعدی این کلمه موصل با کلمه بگییس است.

۱۰۸. BAΓEAC (بَگیَیس) = خدا پرستان

برای شرح رک: ۳۳، ۳٤ (در نسخهٔ دوم و سوم بعضی حروف این کلمه پریده اند).

۱۰۹. NOþAΛM (نُوشال = نوشال)

رک: ۳۵.

۱۱۰. MAΦPOXOAþONΔE (مافروُخوشُوند یِی)

جزو اول کلمه ما = مه پښتو و (م) فارسی ادات نفی و تحریم و منع است مانند مکن فارسی و مه کوه پښتو، و همین ادات بر سر افعال ۹۹، ۱۱۲ نیز برای نفی تحریمی آمده است، این (ما) نافیه و تحریمی در پارسی باستان و سنسکریت و اوستا نیز بهمین مقصد مستعمل بود.[1]

جزو دوم (فرو) همان پیشوند سابق الذکر است که بر سر افعال این کتیبه در نمبر ۱۷، ۳۲ هم آمده و ادات تاکیدی است که شرح آن در نمبر ۳٦ داده شد.

فروخورشوندئی) فعل مضارع جمع غایب آن خواهد بود یعنی: بر باد نخواهند شد و متروک نشوند.[1]

اکنون یک تعبیر مکرر کتیبه را در دو زمانه ماضی و مذارع با هم مقابله نمائید:

ماضی	او کلد اس لرو هومنین ی ایر ستاد. تا دی بگییس ی نوشالم فرو خورتید.
ترجمه	و هنگامیکه از رب النوع نیکوی مقدس آتس معطل ماند. تا (پس) خدا پرستان نوشاد تباه شدند.
مضارع	اود کلدن اس لرو هومنین ی ایر بویی، تادن ی بگیس ی نوشالم مه فرو خوشوندیی.
ترجمه	و هنگامیکه از رب النوع نیکوی مقدس آتش باشد. پس خدا پرستان نوشاد تباه نخواهند شد.

۱۱۱. OTAN (اؤتَن)

بنظر ماریک این کلمه معادل OT (اوت) = (و) است که درین کتیبه تکرار آ

نموده و مثلیکه کلد و تاد در حالت استعمال بافعل مضارع کلدن و تادن شده. درینجا هم (اوت) فعل ماضی در حالت استقبال به اوتن تبدیل شد. و بهر صورت معنی آن همان (و فارسی = او پښتو) است.

۱۱۲. MAΛIZ (ماَلیزِ)

رک: ۲، ۱٦، ۲۳، ٤٤، ۷۹، ۹٥، ۱۱۲، ۱۲٦.

۱۱۳. MAΠIΔOPXCEI (ماپِیدوُرِیخس یِی)

این فعل تحریمی با پیدو و ریگد نمبر ٤٥ همریشه است. و بقول ماریک با raik ایرانی (گذاشتن) و کلمه سغدی prxs (باقی ماندن) و ختنی pors (رهاشدن) نزدیکی دارد. شاید شکل مضارع همان فعل نمبر ٤٥ باشد که در پښتو (پرېښیي = پرېږدی) باین ریشه با همین معنی نزدیکی دارد و معنی مه پیدو ریخس یی = مه پرېښ یي باشد، یعنی مالیز را ترک و پدرود نخواهند کرد. اکنون هر دو جمله را در حالت ماضی و مضارع ملاحظه کنید:

ماضی	اوت مالیز پیدوریگد
ترجمه	و مادژ پدرود (گشت)
مضارع	اوتن مالیز ماپیدور یخس یی
ترجمه	و مادژ پدرود نخواهد شد

(هچ) بود. وی گوید که برخی از کلمات این کتیبه از tch (چ) سابق نمایندگی میکند.

اگر این نظر هیننگ را قبول کنیم پس اسسکوم (خام کوب) صفت کلمهٔ بعدی (ساد = چاه) خواهد بود؟

۱۱۶. CAΔ (ساد = چاه)

رک: ۸۳.

۱۱۷. AXþTPIΓ (اَخشت رِیگ)

این کلمه را ماریک با قید شک بمعنی مراقب و ناظر و نگران نوشته که با موقع سر نمی خورد.

بعقیدهٔ من این کلمه با کلمه بعد (کرد) مربوط و یک فعل است که سه جزو دارد:

اخشت + ریگ + کرد

جزو اول آن اخشت همین خشت کنونی فارسی و خښته پښتو است که در پهلوی xisht و در اوستا ishtya و در سنسکریت ایشته کا ishtaka بود.[1]

اما جزو دوم کلمه rig با ریز = ریختن فارسی و پهلوی از ماده raecayt raec (بیرون ریختن) اوستائی است که درینجا معنی بنیاد ریختن دارد. واخشت ریگ را خشت ریز ترجمه باید کرد. این کلمه در نمی

باره و حصار دانسته است. اما هیننگ گوید که این کلمه دو جزو نیست و ممکن است آنرا hadabara پارسی باستان شمرد بمعنی یار و مددگار.

اما کلمات ۱۱۹ و ۱۲۰ البرگ و ستاد و ایتهوات باید مربوط به جمله سابقهٔ خود باشند. یعنی بیانی باشند از حالت چاه که در جملهٔ سابقه مذکور است. و اگر معنی یار و مدد گار را معتبر دانیم پس درین موقع چگونه معنی خواهد داد؟

بفکر من این کلمه مرکب است از دو جزو که در زبان کوشانی بشکل یک کلمه مرکبه آمده ال + برگ. بدین تفصیل:

۸۸ (ال): چون تبدیل لام و (ر) در لهجه های افغانستان عمومی است مثل دیوار = دیوال و غربیل = غلبیل و در نمبر ۵۹ باین مقصد اشارت رفت، پس آل کوشانی به (آر) میرسد و آرو آره در پښتو از زمان قدیم بمعنی اصل و بنیاد بود و بقول دکتور گیگر، کلمهٔ آرین نیز مشتق از (آر) است که در سنسکریت معنی اصل و بنیاد را داشت.[1]

اکبر زمینداوری شاعر پښتو در حدود ۸۰۰هـ گفت:

د غم آره ئې سوه تېنگه زما په زړه کي

د رقيب سره خندا کړي هوسيږي

ملا الف شاعر حدود ۱۰۱۹هـ در بحرالایمان گوید:

دي له آره و شاغلۍ		څه که سو په غم نتلۍ

اتصاف (ور) فارسی و پښتو است. پس آل بر = آرور (بنیادور و دارای اساس) باشد، که (گ) اتصاف و نسبت مانند دیگر کلمات زبان کوشانی بآن ملحق شده و در نمبر ۱۱ شرح آن گذشت.

۱۲۰. ШCTAΔOIΘOAT (اُستادواِتهواَت)[1]

مستشرقین اُستاد را از (اتهـ) و (ات) جدا کرده و در معانی آن مترددند. و در معانی اتهـ ستون و تیر و دستک را آورده اند.

ولی در نظر من این کلمه یک فعل ماضی متحقق الوقوع مجهول مصدر متعدی است. که ریشهٔ آن همان (ستاد) نمبر ۲۵، ۳۱ است. که در آنجا ماضی مطلق معروف مفرد غایب بود و درینجا بطور مجهول راجع به (چاه خشت ریز) کرده شده است. و جلمه ۱۱۹، ۱۲۰ بیانی است از حالت چاه مذکور که (البرگ استاد واتهوات) چنین معنی میدهد:

(چاه مذکور) بنیاد و (با اساس) ایستاده کرده شد.

پس معانی تمام جمله از ۱۱٤ تا ۱۲۰ چنین اند:

اوت یی اسسکوم ساد اخشت ریگ کرد، البرگ استاد واتهوات

"و (چون) خام کوب چاه (را) خشت ریز کرد (پس چاه مذکور) بنیاد ور استاد کرده شد." مخفی نماند که همین OAT در آخر فعل ۱۲۸ هم برای ماضی مجهول آمده است که در نمبر ۸۰ تنها AT برای ماضی معروف بود.

که بدان و بد و هم ازین جلمه است. و همان (پذ) پهلوی و (پد) کوشانی با (آن_این_او) ترکیب یافته است. فرخی گفت:

بدین شایستگی جشنی، بدین بایستگی روزی
ملک را در جهان هر روز جشنی با دو نوروزی

فردوسی گفت:

بدین چهر و این مهر و این رای و خوی
همی تخت و تاج آیدت آرزوی

این کلمه در نمبر ۱۲۳ تکرار شده و باید گفت که کلمات السنه همواره از اشکال سابق خود بمرور دهور با تغییر ازمنه و گردش روزگار دستخوش تحول اند. و گاهی یک کلمه تخفیف و ترخیم می یابد. ولی ندرتاً شکل قدیم آن در مرکبات باقی می ماند. مثلاً پد قدیم به (به = په) تبدیل شد ولی شکل باستانی آن در مرکبات (بدین_بدو_بدان) باقی است. (رگ: ٦٨).

۱۲۲. CAΔ (ساد = چاه)

رک: ۸۳، ۱۳۲.

۱۲۳. ΠΙΔΕΙΝ (پدین = بدین)[۱]

رک: ۱۲۱.

۱۲٤: AXbTPIΓ (اخشت ریگ = خشت ریز)

بود. که در لهجهٔ زازا در ایران تا کنون hergu (به معنی همه) موجود است.[۱]

پس (هروهگ = همه) کوشانی مانند صفات مختوم به (گ) این کتیبه نمنر ۱۱، ۲٤، ٦۷، ۱۱۹ است که صفت کلمه بعدی ۱۲٦ مالیز است یعنی (تمام مالیز).

۱۲٦. MAΛIZ (مالیز)

رک: ۲ که درین کتیبه هفت بار تکرار شده.

۱۲۷. XOYZ (خوُهز)

بقول ماریک و هیننگ با سغدی xwtz یا xuvj و در پارتی xwj بمعنی زیبا معادل است، که در پښتو (خه = ښه = هو = خو) باین کلمه نزدیکی دارد و در اوستا و پهلوی (هو) و در سنسکریت (سو) و در دری (خه) بود. اما پسوند اخیر (هز = یز) است که تا کنون در پسوندهای اتصاف در پښتو موجود است مانند غر + غریز (کوهی)، سر = سریز (سره).[۲]

پس خوهز بمعنی خوب و زیبا درین جمله صفت و حالتی است از فعل مابعد ۱۲۸.

۱۲۸. ΠΟΡΟΟΑΤ (پوُرووَت)

در شرح کلمه ۸۰ پوروگت گذشت که هیننگ آنرا بمعنی پرستاری و

پدین ساد اخشت ریگ هروهگ مالیز خوهز پورووت.
بدین چاه (و) بدین خشت ریز تمام مالیز خوب پرورده شد.

۱۲۹. OT (اوت = و)

رک: ٤٣، ۱۲۹، ۱٤۷ که شرح آن در ۲٦ هم آمده.

۱۳۰. EII (ایی = یو = یک)

رک: ٦۹، ۸۲، ۱٤۸.

۱۳۱. M (م)

این پسوند رابط اضافی و تملیکی است که در آخر کلمهٔ ۲ هم آمده.

۱۳۲. CAΔ (ساد = چاه)

رک: ۸۳، ۱۱٦، ۱۲۲.

۱۳۳. OΔ (اَود) او پښتو = و فارسی

رک: ۲٦، ۷۰، ۱۰۰.

۱۳٤. MAþT (مَشت)

هیننگ بدون تفصیل یا قید شک معنی انرا شکسته نوشته که با موقع استعمال سر نمیخورد و این کلمه صفت کلمه بعدی ۱۳۵ خواهد بود.

در پارسی باستان mathiyah در اوستا masyao در دری مه و مهست mahest در کردی mastir و در پښتو مشر است که معنی همه کلان و بزرگ و بزرگتر است[1] و در پارسی باستان mathishta بمعنی

این زعم تردد آمیز هینگ بحقیقت نزدیک خواهد بود باین معنی که کلمهٔ خرمن در فارسی تنها بمعنی تودهٔ غله و دیگر چیزها نیست، و هالهٔ ماه را هم خرمن می گفتند، بقول حافظ:

آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق
خرمن مه بجوی، خوشهٔ پروین بدوجو[1]

مخفی نماند که در کلمه خرگاه بمعنی محل وسیع نیز همین ریشه دیده می شود، و همان خرمن ماه را خرگاه ماه هم میگفتند (برهان ۷۳٦) و البیرونی در کتاب التفهیم و ابن سینا در دانش نامهٔ علایی (منطق ۸۷) که هر دو کتاب در حدود ٤۲۰ هـ نوشته شده اند، خرمن را بمعنی هاله آورده اند.

پس در معنی خرمن گویا مفهوم احاطه و صحن از قدیم شامل بود. و این خرمن کوشانی، با صفت سابق (مشت) و فعل مابعد خود (کرد) چنین معنی میدهد:

اوت ایی م ساد اود مشت خرگومن کرد
و یک چاه و بزرگ صحن کرد (ساخت)

فراموش نباید کرد که در زبان کوشانی مانند پښتو صفت قبل از موصوف می آمد. بنا بران مشت بر خرگومن سابق است.

۱۳٦. KIPΔ (کرد = کرد)

در فارسی کنونی ضمیر مفرد متکلم است مانند جامه ام، و خانه ام، و من ده ساله ام و در پښتو (یم) بمعنی (هستم) موجود است. و در سنسکریت oham و در یونانی hom بود.[1]

درین کتیبه در سطور بعد جائیکه نامهای هیئت ترمیم معبد ضبط شده پیش از هم AM آمده یعنی یم = هستم. و این رسمی است از قدیم چنانکه در کتیبهٔ داریوس در بهستان آغاز کتیبه چنین است: ادم داره یه وه اوش (منم داریوش...)

رک: ۱۳۹، ۱٤۱، ۱۵۰، ۱۵۲.

۱۳۸. BOPZOMIYP (بورزومهر)

نامیست که در زمان قدیم در تمام فلات ایران مستعمل بود، و ظاهراً مرکب از دو جزو است:

بورز = برز بمعنی بلند و بزرگی و شکوه. عنصری گوید:

فرو کوفتند آن بتان را بگرز
نه شان رنگ ماند و نه فرونه برز[2]

فردوسی:

بکشت آن جنان اژدهار ابگرز
جهان گفت او را زهی فرو برز[3]

همو راست:

ریشهٔ این کلمه در اوستا bereyaiti بمعنی بلندی و پشته و کوه است.[۱] اما جزو دوم آن مهر فارسی (میر پښتو) بمعنی آفتاب است که در سنسکریت mitra و در اوستا و پارسی باستان mithra و در پهلوی mitr بود. که بمعنی مهر و دوستی و پروردگار روشنی وفروغ است. و یونانیان ایزد خورشید را mithres یاد کرده اند.[۲]

این نام در پهلوی و دری برزمهر = بزرگمهر = برزمتر[۳] و در شهنامه بوزر جمهر است که در داستان نوشیروان، مظهر دانش و خرد و یکی از دستوران خردمند آن پادشاه است و وی از مرو بود[٤] و بنام یادگار بزرگ مهر[٥] پند نامهٔ او بزبان پهلوی باقی است و در آن نام خود را بزرگ مهر بختگان حاجب دربار شهنشاه کسری معرفی کرده است.[٦]

بهر صورت ازین کتیبهٔ عصر کوشانی آشکار است که این نام را بطور علم در ازمنهٔ قدیمه استعمال میکردند. و در لهجه های آریائی املا و تلفظ های مختلفی داشت. و بوزر جمهر شکل معرب دورهٔ اسلامی آنست. که معنی آن (آفتاب شکوه ـ دارای بلندی آفتاب ـ یا بلند مهر) باشد. و کلمهٔ مهر (آفتاب) در اعلام قدیم مورد استعمال بود. چنانچه در کتیبهٔ روزگان نام پادشاه هفتالی افغانستان مهرا کولاست. و بر اکثر مسکوکات کوشانی که بر یکطرف آن رب النوع آفتاب نقش شده، بحروف یونانی باآن کلمه (مهر) را نوشته اند. و در حدود ۳٤۰م دو نفر علمای کندهارا برای تبلیغ

که دران نام شال یولا مهرا نوشته شده است.[۱] یکی از اسمای تاریخی که دران کلمه برز استعمال شده نام یکی از شهریاران پارس وهوبرز Vahuborz است که بقول کریستن سن همان اوبرز باشد که در زمان مقدونیان ساخلوی یونانی پارس را در قرن سوم (ق،م) قتل عام کرد[۲] و معلوم است که هوبرز = خوب + شکوه معنی میدهد.

بهر صورت شاید همین کتیبهٔ بغلان قدیمترین سندی باشد (قرن دوم میلادی) که این نام دران به قدیمترین شکل مضبوط است. زیرا بوزر جمهر وزیر خسرو اول انو-شیروان (۵۳۱- ۵۷۸م) در قرن ششم میلادی میزیسته. و اگر روایات دورهٔ اسلامی را مدار اعتبار قرار دهیم یک برزمهر در دربار اردشیر بابکان (۲۲٤-۲٤۱م) نیز میزیسته که در جملهٔ حکیمان دربار او بود.[۳]

نام برزومهر درین کتیبه در نمبر ۱۵۳، ۱۵٤ بانام پسرش امهرامن نمبر ۱۵۵ مکرر آمده و احتمال قویست که هر دو نام راجع بیک شخص اند، و ظاهراً باید گفت که برزو مهر اول نمبر ۱۳۸ پدر امهرامن نمبر ۱۵۵ است، که شخص دیگری ازین کومیتهٔ ترمیم باشد.[٤]

۱۳۹. AM (ام = یم)[۵]

رک: ۱۳۷، ۱٤۱، ۱۵۰، ۱۵۲.

۱٤۰. KOZΓAbKIΠOYP (کُوزگاشکی پوُهر= کوزگاشکا زاده)

اما دریجا کلمه پوهر (پسر = پور) که در نمبر ۵۵، ۱۵۳ هم آمده بدون فاصله o باین نام چسپیده و معلوم است که معنی آن کوزگاشکا زاده = گوز گشکی پور است. و به نسبت نام پدر در آنوقت هم نامهائی موجود بودند. مانند ابن خلاد و ابن خلدون عربی و کاظم زادهٔ فارسی و محمد زئی پښتو و غفوراوف روسی امروزه.

شاید اصل نام پدر کوزگشکا بود. چون کلمهٔ پوهر = پور بآن مضاف شده، الف به (ی) تبدیل گردیده است در حالت اضافی. (در نسخه سوم: ΠΥΡΟ).

۱٤۱. AM (امم = یم)

رک: ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۲.

۱٤۲. ACTIΛ-O-ΓANCEIΓIAM (استیل- گانسیگی ام)

ماریک استیلو گانسیگی را یک نام کوشانی شمرده است که در جمله هیئت ترمیم معبد شامل بود. ولی درین قرائت مشکلی بمیان می آید. که در آخر گانسیگی فاصله o موجود نیست و بنا برا AM اخیر آنرا جزو همین کلمه باید خواند نه مانند AM (بمعنی ام = یم) که در سابق و بعد ازین می آید. و همواره از کلمهٔ سابق و لاحق خود بوسیلهٔ o فاصله جدا میشود و بنابران آنرا گانسیگییم باید خواند.[١]

دوم: اینکه کلمهٔ نخستین استیل به یک فاصله o از گانسیگییم جدا

اینکه این ستر پبنتو در کلمات تاریخی ریشه و مورد استعمال داشت دلیلی تاریخی موجود است باین نحو:

در بندهای ۱۰، ۱۱ یسنای دهم در ضمن ذکر کوهای افغانستان و سلاسل هندوکش و کوه بابا قله های ستروساره Starosara مذکور اند[1] که این نامرا نیز ستر + سر (بلند سر) تعبیر کرده می توانیم، و ممکن است که همین ستر اوستا و پبنتو در زبان کوشانی (استیل) بوده باشد.

اما تعیین معنی و یا تجزیه گانسیگییم بر من مجهولست. ولی بدلیل اینکه بعد ازین حروف AM به فاصله o از گانسیگی جدا نشده، بنار بران آنرا نام و علم علیده نمی شمارم و صفت نوکونزوک میدانم. زیرا اگر استیل گانسیگییم نام علیحده بودی حتماً بنا بر قواعدیکه درین کتیبه تماماً مراعات شده از AM بعدی بوسیله یك فاصله o جدا میشدی.

ممکن است که استیل + گانسیگییم لقب و یا نام منصبی بود از مامورین دولت کوشانی که نوکونزوک آنرا در اول نام خود، علاوه بر مراتب خانوادگی و کنارنگی خود نوشته باشد. و استیل مانند ستر پبنتو مفهوم رئیس و بزرگ و سر یك شعبه امور دولتی گانسیگییم (؟) را داشته است.

۱٤۳. NOKONZIKI-KAPAΛPANΓE-MAPEΓ (نوکونزیک ی کارل رنگی ماریگ)

نوکونزیکی همان نام نوکونزوك نمبر ٤٧ رئیس هیئت ترمیم معبد

خروشتی وردگ بخط خروشتی موجود است. و در اسناد نیه Niya نیز بحیث یک اسم و علم شناخته شده است.

کتیبهٔ خروشتی خوات وردگ در عصر هوویشکا متوفی ۱۸۲م پسر کانیشکا تحریر شده و از متن آن این مطلب پیداست: در سنه ۵۱ عهد کنیشکا در عصر هوویشکا تاریخ ۱۵ ماه ارته می زیوس (یونانی) یکی از خاندان ماریکا که نامش واگره ماریکا پسر کمه گویا برادر هشتومه ماریکا بود این معبد را در خووادا بنام معبد واگره ماریگا ساخت.[1]

ازین متن قرن دوم میلادی پدیدار است که ماریگا = مریگ نام خاندانی یک دودمان معروف عهد کانیشکا و پسرش هوویشکا بود.[2] و همین رئیس هیئت ترمیم معبد بغلان یعنی نوکونزوک از کنارنگان دودمان ماریک نیز شاید منسوب بهمین دودمان بود. معلوم است که دودمان خیر و مقتدری از ارکان دربار کوشانی بوده و در بنا و ترمیم معابد دستی داشته اند.

۱٤٤. ΠΙΔ (پد = په = به)

رک: ٦٨، ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۳. اما فرق این کلمه با نظایر دیگر آن در صورت استعمال چنین است. که بعد از یک فاصله o کلمه اضافی (I) آمده و این اضافت در آخر کلمات ۲۹، ۳۲، ۳٤، ٤۷، ٤۹، ۵۳، ۵٦، ٦۸، ۱۰۳، ۱۰۷ هم آمده ولی در نمبر ٦۸ عیناً بهمین طور مستعمل

۱۴۵. XOAΔE (خَودی)

این کلمه صورت مجرد خودی وگ نمبر ٤٩ است، که به عقیدهٔ هیننگ خدیو فارسی نیز ازان ساخته شده. و درینجا مقصد ازان امپراتور کوشانی باشد. بمعنی بفرمان خدای.

رک:نمبر ٤٩.

۱٤٦. ΦPOMAN (فرومان = فرمان)

این کلمه در پارسی باستان framana فره مانه بمعنی امر و حکم بود. که در پهلوی فره مان framan و در فارسی فرمان و در پښتو پرمان و در سنسکریت promana است. که در پارسی باستان framatar فره ماتر (فرماندار = حاکم) ازین ریشه است.[1] سعدی گوید:

مهتری در قبول فرمان است
ترک فرمان دلیل حرمان است[2]

۱٤٧. OT (اوت = و = او پښتو)

شکلی است از OΔ (اود) رک: ۲٦.

۱٤٨. EIIOMAN (اِیومَن)

ماریک و هیننگ بطور قطع و یقین درین باره چیزی نگفته اند. جزء اول EII در نمبر ۸۲، ۱۳۰ هم آمده، که یو پښتو و یک فارسی است. من جزو دوم آن پسوندیست که در آخر اکثر اسمای قدیم ملحق شده، مانند

پسانتر کلمه ایمن فارسی و ایمن پښتو ازان ساخته شده. که مفاهیم حفظ و امنیت و تسلی دادن را دارند[1] و گمان میرود که این صفت نوبخت ۱۴۹ است. و شاید لقبی بود از مناصب بزرگ شخصی که بعد از شهنشاه کوشانی فرمان میداد. و همین نوکونزوک بفرمان خدای (شاه) و ایمن نوبخت بمنصب کنارنگی مقرر بود.

۱۴۹. NOBIXT (نُوبِخت)

نامی است قدیم که تا عصر اسلامی هم در بین مردم فلات ایران باقی بود. مثلاً نوبخت اهوازی منجم منصور خلیفه عباس که خاندان نوبختی از مترجمین علوم بودند[2] و ابو سهل نوبختی یکی از رجال معروف دورهٔ عباسیان.[3]

شاید که این نوبخت ایومن وزیر اعظم شهنشاه کوشانی بود که بفرمان شاه و وی تقرر به مناصب سلطنتی انجام می یافت، و بر یک پارچه سنگ دیگریکه از حفریات سرخ کوتل برامده نیز همین نام بهمین املا موجود است.

۱۵۰. AM (ام = یم)

رک: ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۲.

۱۵۱. MIΥPAMAN (مهره من)

نام شخصی دیگریست از هیئت ترمیم معبد بغلان و همکار نوکونزوک

نسبت و اتصاف و دارائی موجود است. مانند بریمن (بري + من = فاتح)
کړ + م (معیوب).

این نام هم دو جزو دارد: یکی (مهر) که در نمبر ۱۳۸ شرح دادم و در فارسی مهر و در پښتو میر ازان باقی مانده بمعنی آفتاب که مقصد ازان فروغ و روشنی و تجلی است. اگر آنرا با ادات اتصاف و نسبت (من) بچسپانیم (میره من) میشود، یعنی متجلی و دارای فروغ و روشن. در پښتو کلمه میرمن = مهرمن تا کنون لقبی بطور احترام برای زنان محترم و دارای شخصیت و ریاست خانوادگی باقی مانده. و ممکن است که همین مهرمن تاریخی کوشانی باشد که صفت صنف لطیف بخوبی شده میتواند یعنی زنیکه دارای فروغ و تجلاست و شاید این کلمه را در زمان قدیم بر مردمان هم اطلاق میکردند. و این تحول معنوی یا تخصیص کلمه عیناً مانند شا = شها = شهی است که در همین کتیبه با امپراتور کوشانی ذکر شده نمبر ۱۰. ولی در ادبیات پښتو برای محبوبه احتراماً لقب است. و از موقع بلند و محترم صنف لطیف حکایه مینماید. احمد شاه بابا در یک بیت این هر دو کلمه را برای محبوبهٔ خود احتراماً آورده است و گوید:

زما دله دردمنده　　　شها زموږه میرمن ده
که هر څو زیرک مرغه يې　　　خلاص به نسی له کمنده[1]

۱۵۲. AM (ام = يم)

همچنین بعد از کلمهٔ اخیر امهره من نیز علامت بشکلی دیگری آمده (که این هر دو علامت را در عکس کتیبه دیده میتوانید).

در بارهٔ اینگونه علامات خاص چنین گمان میرود که رجال و مشاهیر و شاهان آن عصر هر یکی علامت خاصی را بطور سمبول مقام خود داشته اند. چنانچه بر مسکوکات اکثر شاهان کوشانی بعد از کانیشکا علامت های خاص دیده میشود، که باحتمال قوی سمبولهای شاهی و طغراهای امضای شاهان بوده است و از انجمله است که بر سکه کانیشکا (حوالی ۱۲۵-۱۵۲ م) این علامت خاص مرقوم است ..... و بقول هیننگ چنین رسماهای شخصی و فامیلی در عصر ساسانی در فلات ایران شرقی بسیار معمول بوده و بنام نشان یاد می شده است.

۱۵۵. AMIϒPAMAN (اَمِهرامَن)[1]

مانند نمبر ۱۵۱ نام یکی از اعضای کمیتهٔ ترمیم است که نام پدرش برزومهر قبلاً در نمبر ۱۳۸، ۱۵۳ ذکر یافت. و او را درینجا (برزومهر زاده مهره من) نوشته اند. اما این امهره من پسر برزومهر سابق الذکر غیر از میره من نمبر ۱۵۱ خواهد بود. چون در کمیتهٔ ترمیم دو نفر بیک نام بوده اند. اخیر الذکر را بنام پدرش تشخیص و امتیاز داده اند (امیره من بن برزومهر). اما اینکه یک A در اول اسم اخیر الذکر اضافه شده علت آن معلوم نیست. شاید برای امتیاز از تکرار یا حالت گرامری خاص باشد.

پد خوادی فرومان، اوت ایومن نوبخت، امهره من. ام بوزو مهر پوهر امهره من.

بفرمان خدای و (فرمان) ایومن نوبخت، منم مهرمن، منم بورزمهر پورا مهره من.

ترجمه کتیبه مطابق ملاحظات کنونی

"اینست مادژ کانشکای بهره ور بغلان که (آنرا) شاه بزرگ کانیشکای نامور کرد (ساخت).

روزی شد، و فوراً (این) مادژ تمام کرده شد. تا که (بآلاخره ازین) معبد آب نیست شد. (و) چنین (این) مادژ بی آب (خشگ) ایستاد (شد) و چون رب النوع نیکوی مقدس آتش معطل ماند.

پس خداپرستان نوشاد تباه شدند (رفتند). چون جویها آب ایستادند (خشک شدند پس) آب اندک شد و مادژ پدرود گشت.

تا که نوکونزوک کنارنگ فراخدای (مقرر از طرف شهنشاه) فریستار آب شاه فغفور (شاه خداوند زاده) لویک بوسر (بن) شیزوگرگ اروابشاد (شاد روان) که همواره نامور باد، با ارادهٔ مهیا (قوی) به سی و یک سال سلطنت، هنگام نیسان ماه، به بغلان آمد، و این مادیژ را پرورید، تا که یک چاه کند، و ازان آب برآورد. و آنرا به تهداب سنگی قایم کرد، چنین آب مادژ پوره شد و آب نه کاهید و چون رب النوع نیکوی مقدس آتش وجود داشته باشد، پس خدا پرستان نوشاد تباه نخواهند شد (نخواهند رفت) و مادژ پدرود نخواهد شد (پس چون) آن چاه خام کوب را خشت

کتیبهٔ بغلان با ترجمه فارسی

اِیْدْ مَالِیْزْ م کنِیْشکوُ اَنِنْدْ: بَگْ لَنْگْ.
اینست مادزِ کانیشکای بهرور: بغلان.
سِیْدْ یِ بَگْ شا کَنِیشکی نامُوبَرْگ کِرْد.
که آنرا شاه بزرگ کانیشکای نامور کرد (ساخت)
تادِی اُوکِید فوُرْدَمْسْ مالِیْزْ فْرُوُگِرْد.
زودی شد فوراً (این) مادز تمام کرده شد.
تادْیِی مَنْدَر آب نِیسْت اُوخوُتْ، اَسِیْدْ مالِیْز
تا که (ازین) مندر (معبد) آب نیست شد، چنین (این) مادز
آبْ آبْگْ سْتاد. اُود کَلْدْ اَسْ لْرُو هُومِنَین یِ
بی آب ایستاد (شد). و چون از رب النوع نِیکویِ مقدس
اِیْرْ سْتادْ، تاد یِ بَگْیِیَس یِ نُوشالم فْرُوُخورَتِیْنْدْ.
آتش ایستاد، پس خدا پرستانِ نوشاد فرا رفتند.
تادْ آب لْرافُو اَسْتِینْدْ، آب اَندِیْزْ.
چون جویهای آب ایستادند (خشگ شدند) آب اندک شد.
اُوت مالِیْزْ پِیدُورِیگْدْ. تا کَلْدْ نُوکونْزُوْک یِ

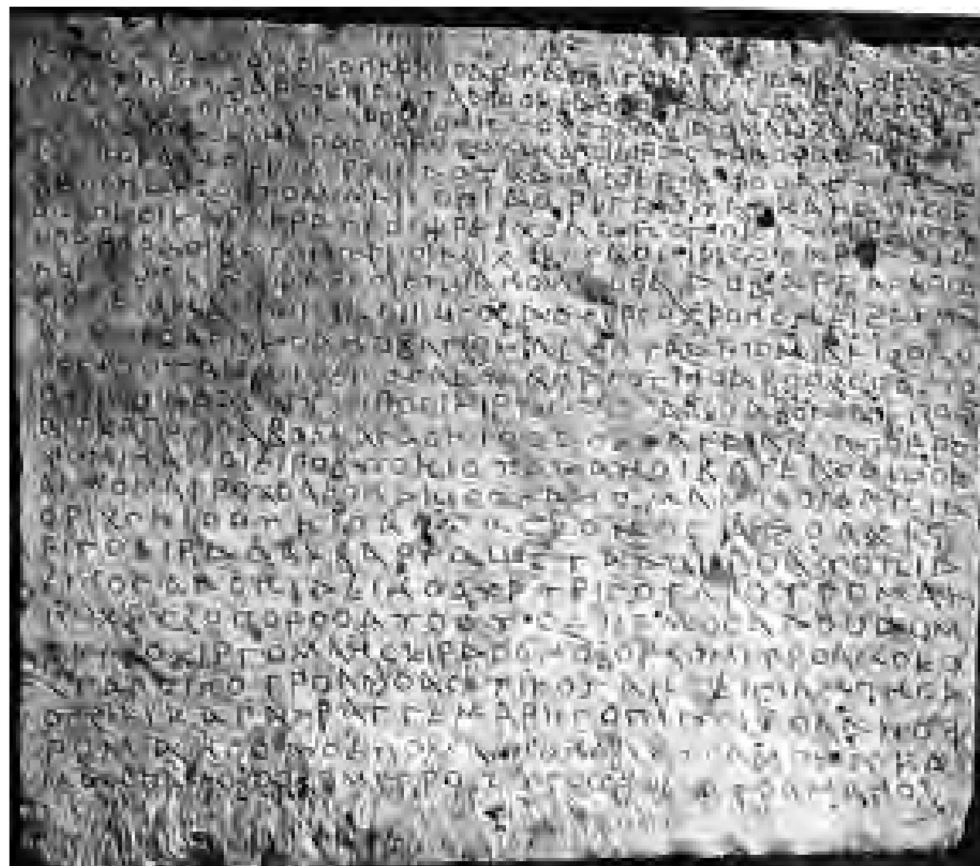
خشُونْ، نِیْسان ما مال، اَگادْوَان بَگ لَنگ.
سلطنت، نیسان ماه هنگام، امد (به) بغلان.
تادْیِی مالِیز پُورُوگَت، تادْیِی اِیِی ساد کَنْدْ،
و این مادز را پرورید. تا که یک چاه کند،
اُوْتْ یِی آَب اُوز وُست، اُوْت یِی پِیْد اَسَنْگی اِتهِ
و ازان آب بر اورد، و آنرا به تهدابِ سنگی
اُوی لیرد. اَتَن آب مالِیز فَروُ کَرَن، آب مَگاوْیِی.
قائم کرد. چنین آبِ مادز پوره شد، آب نکاهید.
اُود کَلْدَن اَس لْروُ هُومِینَن یِ اِیْر بوُیِی، تادَن
و چون رب النوعِ نیکویِ مقدسِ آتش باشد، پس
یِ بَگیْیَس یِ نُوشَالْمْ مافْروُ خُوشونْدْ یِی. اُوتَن
خدا پرستانِ نوشاد فرا نخواهند رفت. و
مالِیز ماپِید وُ رِیخس یِی، اُوْتْ یِی اَسَسْکوُم ساد
مادزِ پدرود نخواهد شد، چون آن چاهِ خام را
اَخْشْتْ رِیگ کِرد، اَلْبَرگ اُسْتادُواِتهوُاَت. پِدِین
خشت ریز کرد، بنیادور ایستاده شد. بدین
ساد پِدِین اَخْشْت رِیگ هَروُهْگ مالِیز خُوهْزْ پُورُوَوت.
چاه (و) بدین خشت ریز همه مادز خوب برورده شد.

پِید یِ خودِی فْرُومان، اُوْت اِیی مَن نُوبخْتِ.

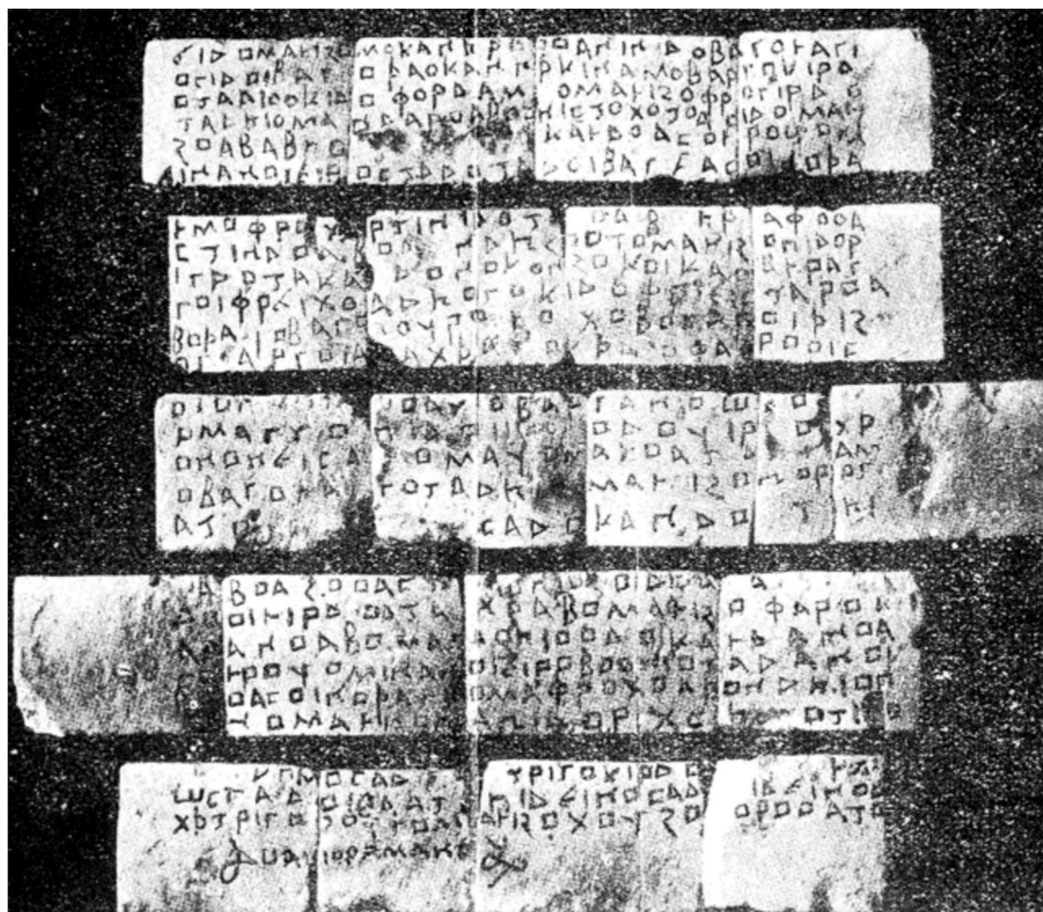
به فرمانِ خدای، و (بفرمان) اِیمن نَوبَخت.

اَم مِهْرامَن. اَم بُوْرْزُومهرِ پُوهْرْ اَمِهْرامن.

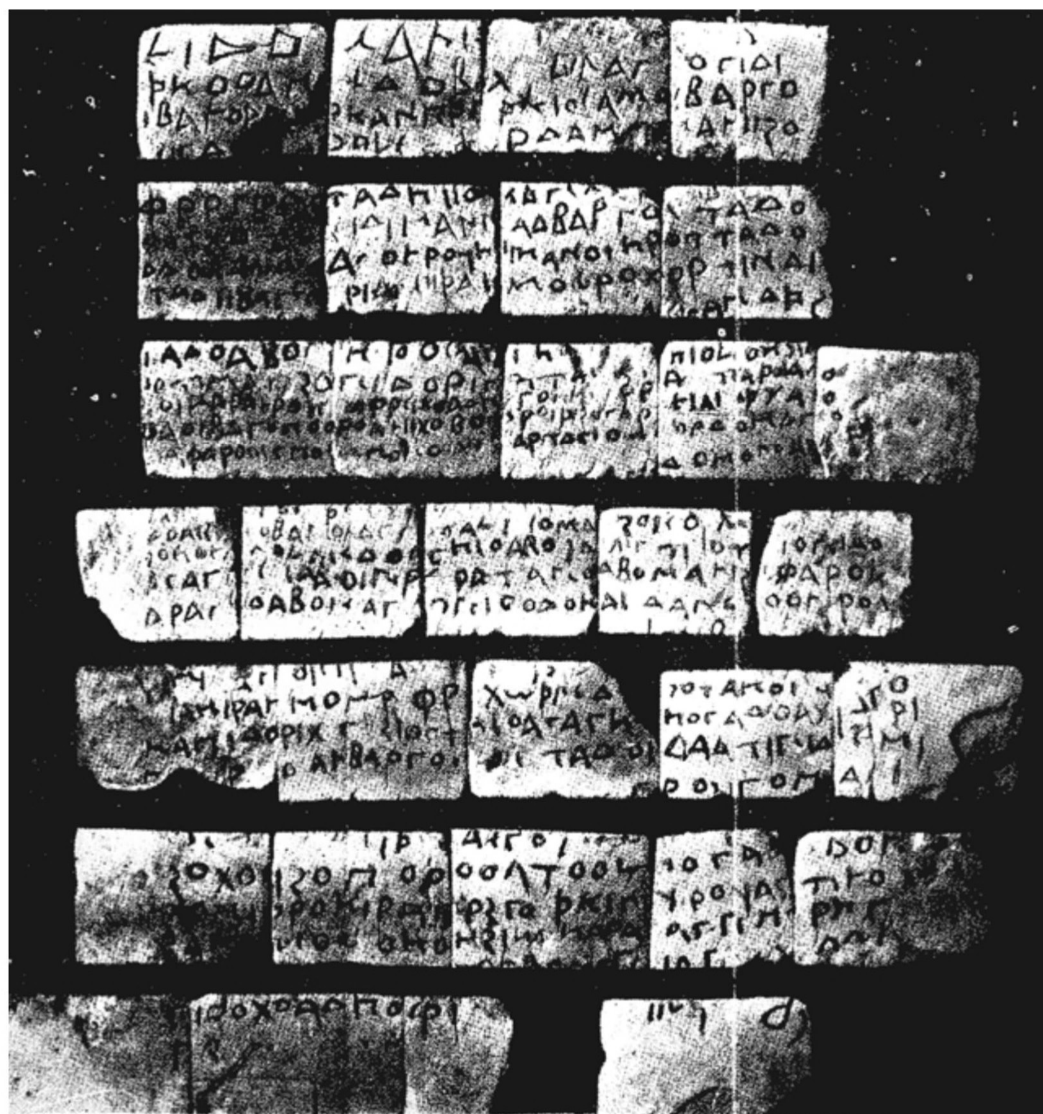
منم مهرمن. منم بورزومهر پور[1] امهرمن[2]



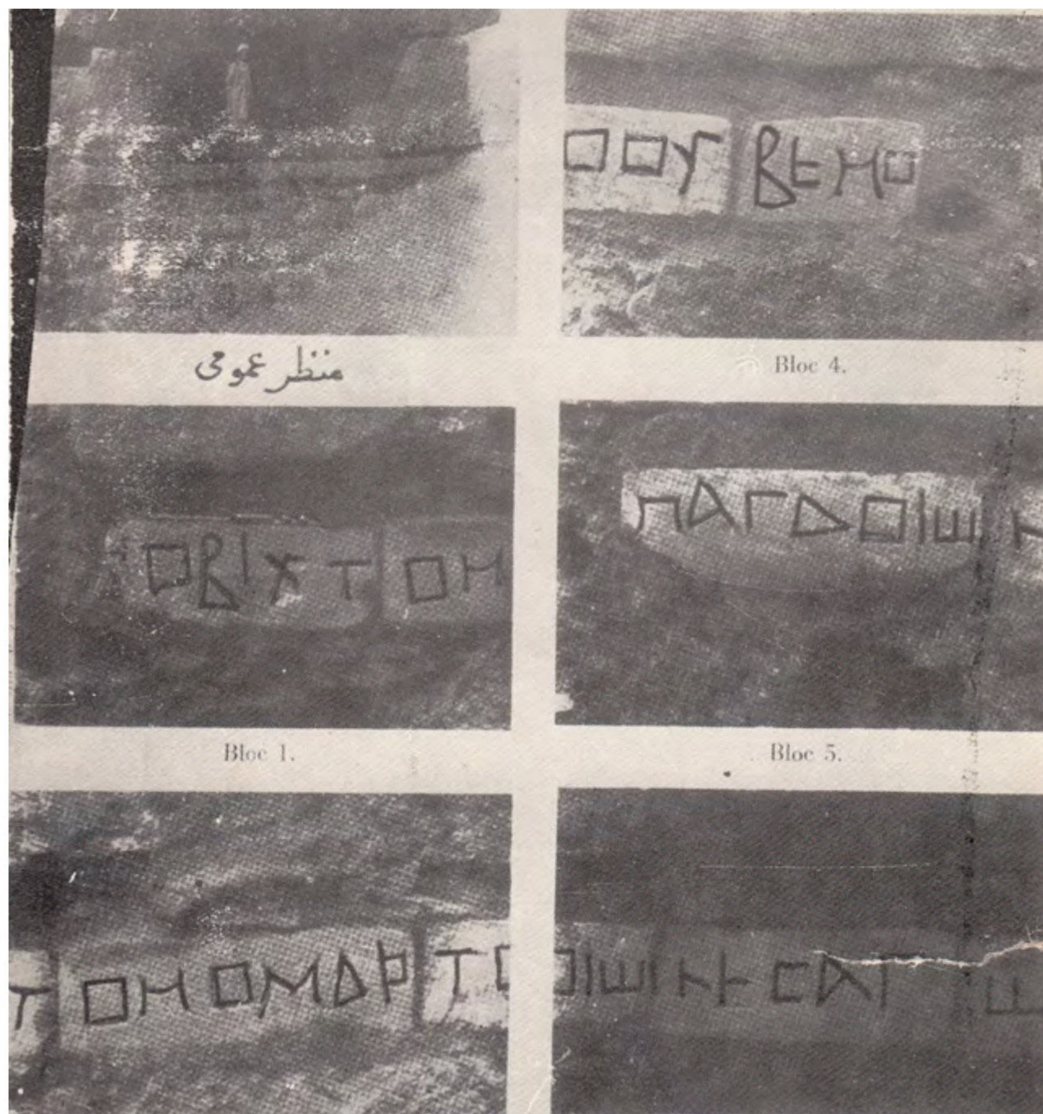
نسخهٔ اول کتیبهٔ بغلان، منقور بر یک سنگ کلان در موزهٔ کابل



نسخهٔ دوم کتیبهٔ بغلان، بر ۲۱ پارچه سنگ که از حفریات چاه و مواقع دیگر بدست آمده.



نسخهٔ سوم کتیبهٔ بغلان، بر۳۲ پارچه سنگ، که از حفریات و مواقع



[illegible]های سنگ نوشته بر دیوارهای مادز بغلان

کتیبهٔ بغلان

حروف یونانی و لاتین و فارسی با ترجمهٔ انگلیسی

اعدادیکه بالای هر کلمه نوشته شده در قسمت تحلیل کلمات موجود است

سطر اول	١		٢		٣		٤	٥		٦	
	EIΔ	O	ΜΑΛΙΖ	O	M	O	KANEþKO	ANINΔ	O	BAΓ	O
	EID		MALIZ		M		KANESKO	ANIND		BAG	
	اِید		مالِیز		م		کنیشکو	اَنِند		بَگ	
	This is		acropolis		of		Kanesko	the auspicious		Bag	

سطر دوم				١٢		١٣		١٤		
	ANEþKI	NAMOBAPΓ	O	KIPΔ	O	TAΔI	O	OKEΔ	O	ΦO
	ANĒŠKI	NAMOBARG		KIRD		TADI		OKED		FO
	کنیشکی	ناموبَرگ		کِرد		تادی		اوکید		
	Kaneski	the famous		built		haste		(was) done		ins

سطر سوم			١٨		١٩		٢٠		٢١
	ΓIPΔ	O	TAΔEI	O	MANΔAP	O	AB	O	NICTOXOT
	GIRD		TADĒI		MANDAR		AB		NISTOKHOT
	گِرد		تادیی		مندر		آب		نیست اوُخت
	completed		till		the temple's		water		disappeared

سطر چهارم		٢٥		٢٦		٢٧		٢٨		٢٩		٣٠	
	O	CTAΔ	O	OΔ	O	KAΛΔ	O	AC	O	ΛPOYOMINAN	O	I EIP	O
		STAD		OḌ		KALD		AS		LROHOMINAN		I EIR	
		ستاد		اوُد		کلد		اَس		لرَو هومینن		اِیر ی	
		stood		and		when		the		holy deity		of the fire	

سطر پنجم				۳۵		۳۶		۳۷		۳۸
	AC	O	I	NOþΑΛΜ	O	ΦΡΟΧΟΡΤΙΝΔ	O	ΤΑΔ	O	AB
	AS		I	NOŠALM		FROKHORTIND		TAD		AB
			ی	نوشالم		فروخورتیند		تاد		آب
			of	the Noshal		perished		when		the wate

سطر ششم	٤١		٤٢		٤٣		٤٤		٤٥	
	AB	O	ΑΝΔΕΖ	O	OT	O	ΜΑΛΙΖ	O	ΠΙΔΟΡΙΓΔ	O
	AB		ANDĒZ		OṬ		MALIZ		PIDORIGD	
	آب		اَندیز		اُوت		مالِیز		پدوریگد	
	water		was scarce		and		acropolis		was abandoned	

سطر هفتم				٤٨			٤٩
	ONZOK	O	I	ΚΑΡΑΛΡΑΝΓ	O	I	ΦΡΕΙΧΟΑΔΕΟΓ
	ONZOK		I	KARALRANG		I	FREIKHOADEOG
	کونزوک		ی	کرل رنگ		ی	خودی وگ ی فری ی
			the	Karal Rang			on behalf of the emperor

سطر هشتم			۵۲		۵۳			۵٤		۵۵			۵٦
	P	O	AB	O	þA	O	I	ΒΑΓ	O	ΠΟΥΡ	O	I	ΛΟΙΧ
	R		AB		ŠA		I	BAG		POHR		I	LOIKH
			آب		شا		ی	بَگ		پُوهر		ی	لُویخ
			of water		by king		the	Bag		Pohr		the	Loikh

سطر نهم			٦٠		٦١-٦٢		٦٣-٦٤
	ΛΟþΧΑΛ	O	ΚΙΔ	O	ΦΑΡΟΟΙCΠ	O	ΑΝΟΜΟ-ΟΑ
	LOŠKHAL		KID		FAROWISP		ANOMO-WA
	اَلوُشال		کِید		فَروُویسپ		انومو واد
	late		who		may (always)		(be) celebrat

سطر دهم			٦٧		٦٨			٦٩		٧٠
	ΣΟΓΔ	O	ΜΑΓΓ	O	ΠΙΔ	O	I	ΙШΓ	O	ΟΔΟΥΙΡC
	SOGD		MANG		PID		I	IŌG		ODOHIRS
	وسوگد		منگ		پید		ی	اِیوگ		اوُدوهیرس
	ready		mind		in			first		and thirtieth year of the

سطر یازدهم			٧٤		٧٥		٧٦	٧٧		
	A	O	ΜΑΛ	O	ΑΓΑΔΟΑΝ	O	ΒΑΓ	ΛΑΝΓ	O	TA
	A		MAL		AGADOAN		BAG	LANG		TA
			مال		اگادوان		بَگ	لَنگ		
			prospered		settled		Bag	Lang		

سطر دوازدهم			٨١		٨٢		٨٣		٨٤		
	ΡΟΓΑΤ	O	ΤΑΔΕΙ	O	ΕΙΙ	O	CΑΔ	O	ΚΑΝΔ	O	
	ROGAṬ		TADĒI		EII		SAD		KAND		
	پُوروگتَ		تادیی		اِیی		ساد		کَند		
	prospered		after that (he)		one		well		dug		and

سطر سیزدهم	٨٩		٩٠		٩١		٩٢		٩٣
	ΟΤΕΙ	O	ΠΙΔ	O	ΑCΑΓΓΕΙΘ	O	ΟΙΛΙΡΔ	O	ATA
	OTĒI		PID		ASANGEITH		OILIRD		ATA
	اوت یی		پید		اَسنگی اِتهـ		اوَیِ لیرد		اَتنَ
	and he		by		stone's base		erected (the well)		thus

سطر چهاردهم			٩٧		٩٨-٩٩		١٠
	ΑΡΟΚΑΡΑΝ	O	ΑΒ	O	ΜΑΓΑΟΕΙ	O	O
	AROKARAN		AB		MAGAOĒI		O
	فروکرن		آب		مگاو یی		
	(was) abundant		(when)water		was not scarce		ar

سطر پانزدهم									
			١٠٤		١٠٥	١٠٦		١٠٧	
	YOMINAN	O	I EIP	O	BO	EI	O	TAΔAN	I
	HOMINAN		I EIR		BO	ĒI		TADAN	I
	هُومنین		ایر ی		بُو	یی		تادَن	ی
	deity		of the fire		will be	here		after that	the

سطر شانزدهم									
			١١٠		١١١		١١٢		
	AΛM	O	MAΦPOXOAþONΔEI	O	OTAN	O	MAΛIZ	O	
	ALM		MAFROKHOAŠONDĒI		OTAN		MALIZ		
	شالم		مافروخوشوندیی		اَوتن		مالیز		
			may not perish		and		acropolis		

سطر هفدهم											
				١١٤		١١٥		١١٦			
	O	PIXCEI	O	OTEI	O	ACACKOM	O	CAΔ	O	A
		RIKHSĒI		OTEI		ASASKOM		SAD		AK
		ریخس یی		اُوت یی		اسسکوم؟		ساد		ت
		abandoned		when		the crude built		well		w

سطر هژدهم							
			١١٨		١١٩		١٢٠
	PIΓ	O	KIPΔ	O	AΛBAPΓ	O	ШCTAΔOIΘOAT
	RIG		KIRD		ALBARG		ŌSTADOITHOAT
	ریگ		کِرد		آلبرَگ		اُستادواِتهواَت
	brick		based		(it will be) basic		stand

سطر نوزدهم									
			١٢٢		١٢٣		١٢٤		١٢
	EIN	O	CAΔ	O	ΠIΔEIN	O	AXþTPIΓ	O	YAP
	EIN		SAD		PIDEIN		AKHŠTRIG		HAR
			ساد		پِدین		اَخشت ریگ		هگ
	this		well		(and by) this		brick-basis		a

سطر بستم										
			١٢٧		١٢٨		١٢٩		١٣٠	
	IZ	O	XOHZ	O	ΠOPOOAT	O	OT	O	EII	O
	IZ		KHOHZ		POROWAT		OT		EII	
	لیز		خوُهز		پورووَت		اوُت		اِیی	
			(was) best		prospered		and		one	

سطر بست و یکم			۱۳۵		۱۳٦		۱۳۷		۱۳۸
	AþT	O	XIPΓOMAN	O	KIPΔ	O	AM	O	BOPZOM
	AŠT		KHIRGOMAN		KIRD		AM		BORZOM
	مَشت		خِرگومن		کِرد		ام		رزومهر
	great		forecourt		(he) built		I am		Borzom

سطر بست و دوم			۱٤۱	۱٤۲				۱٤۳
	ZΓAþKIΠOYAP	O	AM	ACTIΛ	O	ΓANCEIΓIAM	O	NOI
	ZGAŠHKIPOHR		AM	ASTIL		GANSEIGIAM		NOI
	کوُزگاشکی پوُهر		ام	اَستیل		گانسیگییَم؟		
	Kozgaski		(I) am	officer		of Ganseigiam?		

سطر بست و سوم			۱٤٤			۱
	ONZIKAPAΛPAΓΓEMAPEΓ	O	ΠIΔ	O	I	XO
	ONZIKIKARALRANGEMARĒG		PID		I	KHO
	نوکونزیك ی کرل رنگی ماریك		پید		ی	ی
	Nokonziki the Karl Range of the Mareg		by		the	Ki

سطر بست و چهارم		۱٤۷	۱٤۸		۱٤۹
	POMAN	O	OT	EIIOMAN	O	NOBIXT
	ROMAN		OT	EIIOMAN		NOBIKHT
	فرومان		اوت	اِیِی مَن		نوُبِخت
	firman		and (by the firman of)	Eiioman		Nobikht

سطر بست و پنجم			۱٥۲		۱٥۳		۱٥٤		
	MAN	O	AM	O	BOPZOMIYP	O	ΠOYP	O	AM
	MAN		AM		BORZOMIHR		POHR		AM
			ام		بُورزومهر		پوُهر		
			(I) am		son of Borzomihr				Ar